

اسلام و نژادپرستی

مؤلف:

استاد عبدالعزیز قاره

مترجم:

قریب اللہ مطیع

| | |
|----------------------------------|---------------|
| اسلام و نژادپرستی | عنوان کتاب: |
| استاد عبدالعزیز قاره | نویسنده: |
| قرب الله مطیع | مترجم: |
| اسلام و اجتماع | موضوع: |
| اول (دیجیتال) | نوبت انتشار: |
| آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری | تاریخ انتشار: |
| | منبع: |



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

- مقدمه‌ی مترجم ۷
- مقدمه‌ی مؤلف ۱۱
- فصل اول: قرآن کریم چطور نژاد پرستی را معالجه می‌نماید؟ ۱۵
- معجزه‌های خداوند ﷻ در آفرینش بندگان: ۱۵
- چه کسی گرامی و بزرگوار در نزد خداوند ﷻ است؟ ۱۶
- ابلیس اولین نژاد پرستی بود که از اوامر خداوند ﷻ سر باز زد و ادعای برتری نمود. ۱۷
- زندگی عرب قبل از اسلام ۲۶
- بعضی از عادات نژاد پرستان در مورد نام و نسب اجدادشان ۲۷
- نژاد پرستی یهودیان و ادعای‌شان بر اینکه پسران خدااند ۲۹
- آغوش اسلام برای همه باز است ۳۷
- مؤمنان از عصر آدم عليه السلام تا روز رستاخیز یک امت‌اند ۴۰

- ۶۴ قصه ابراهیم و پسرش اسماعیل عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
- ۶۰ مسلمانان با چه کسانی باید دوستی نمایند
- ۶۳ مسلمانان خویشاوندان کافر خود را به قتل رسانیدند
- ۶۴ نژاد پرستی یا همتا گزیدن با خداوند جَلَّ جَلَالُهُ
- قران کریم افتخار و خود پسندی را با کفر پیوست و مرتبط می داند
- ۶۷
- ۶۹ خود پسندی، ابو جهل را از پذیرفتن اسلام باز داشت
- ۷۰ عکرمه رضی الله عنه پسر ابو جهل از پدر مشرکش حکایت می کند
- ۷۲ قصه ابو لهب مشرک
- ۷۳ روابط و پیوندها میان خویشاوندان در روز قیامت
- ۷۴ ای رسول خدا! به من اجازه بدهید تا پدر منافقم را بکشم!
- ۷۷ چگونه می توان بر ملیت پرستی نفرت انگیز موفق گردید!
- ۷۸ پرهیزگاران دوستان پیامبر صلی الله علیه و آله در روز ستاخیز خواهند بود
- ۷۹ دسیسه و آشوب افگنی یهود میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله
- فصل دوم: سردار عالمیان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مورد ملیت**
- ۸۳ **گرائی می فرمایند**
- ۸۴ مجموعه از احادیث گرانبهای پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد ملیت پرستی ...
- ۹۲ توصیه عمر فاروق رضی الله عنه قبل از وفاتش
- امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه امر نمود تا گردن قوم پرستان از دم
- ۹۲ شمشیرکشیده شود

- توصیه عمر رضی الله عنه به سر لشکرش سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه ۹۳
- اولین دستوری که پیامبر صلی الله علیه و آله آنرا برای امت اسلامی قرار گذاشتند . ۹۴
- فصل سوم: امت اسلامی** ۹۷
- ویژه‌گی‌های امت اسلامی ۹۷
- سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مادر خود را قربانی عقیده می‌نماید ۹۹
- مهاجرین و انصار پیمان برادری را باهم بستند ۱۰۰
- مسلمان و کافر از یکدیگر میراث نمی‌برند ۱۰۱
- نمونه‌ای از برادر خواندگی دینی ۱۰۱
- اصحاب کرام رضی الله عنهم از قبایل و نژادهای مختلف بودند ۱۰۲
- برادری عقیده بلندتر و قوی تر از برادری خون و نسب است .. ۱۰۳
- محیصه بن مسعود رضی الله عنه برادر مشرکش را تهدید به مرگ می‌نماید ۱۰۳
- ام حبیبه رضی الله عنها پدرش را از نشستن بر بستر رسول الله صلی الله علیه و آله باز می‌دارد ۱۰۴
- موفقیت یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آزمون بزرگ خداوند جل جلاله ۱۰۵
- دشمنی با مسلمان برابر با کفر است ۱۰۶
- تکفیر نمودن مسلمان حرام است ۱۰۶
- تهدیسی مهاجرین و جان نثاری انصار با آنها ۱۰۷
- نقش ملیت گراها در تباهی و پارچه شدن امت اسلامی ۱۰۸
- فروتنی پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله با اعراب خشک مزاج ۱۱۰

فصل چهارم: نتایج نژادپرستی (تجاوز، کشتار، ویرانی و بربادی)..... ۱۱۱

- ۱۱۳..... خداوند ﷻ در مورد کشتن مسلمان چه فرموده است؟
- ۱۱۸..... هدف مسلمان برتری کلمه توحید است
- ۱۱۹..... کسیکه علیه مسلمانی سلاح بردارد از من نیست
- ۱۲۰..... طاعت خداوند ﷻ و پیامبرش ﷺ مقدم بر همه چیز است
- ۱۲۳..... ارزش و اهمیت مسلمان نزد حکومت اسلامی
- ۱۲۵..... حرمت مسلمان بزرگ تر از حرمت کعبه شریفه است
- ۱۲۵..... چه زمانی خون مسلمان حلال شمرده می شود؟

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾﴾ [الحجرات: ١٣].

«ای انسانها! ما شما را از مرد و زنی (بنام آدم و حواء) آفریدیم و شما را نژادها و قبایل گردانیدیم تا همدیگر را بشناسید، بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خداوند ﷻ پرهیزگارترین شماست، حقا که خداوند دانا و آگاه است.»

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافَ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَنَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٢٢﴾﴾ [الروم: ٢٢].

«و از زمره نشانه‌های -قدرت و عظمت- خدا ﷻ آفرینش آسمانها و زمین و مختلف بودن زبانها و رنگهای شماست، بی‌گمان درین دلایلی است برای فرزندان و دانشوران.»

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ، لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ». «کسیکه عملش او را عقب بیندازد، نسبش نمی‌تواند او را سبقت دهد.»

علامه اقبال رحمته چنین می‌سراید:

چمن زاریم و از یک شاخساریم نه افغانیم و نه ترک و تاریم
 که ما پرورده‌یک نوبهاریم تمیز رنگ و بو بر ما حرام است

مقدمه‌ی مترجم

مردم مظلوم و رنج‌دیده افغانستان در طول تاریخ با فدا کاری و جانبازی‌های خویش استعمارگران را جواب دندان شکن داده‌اند، که هرگز فراموش آنها نخواهد شد، اخلاص ظو صداقت آنها در برابر دین و عقیده، وطن و مردم خویش را نمی‌توان نادیده گرفت، ولی متأسفانه احساسات پاک و شور آفرین آنها قربانی خواسته‌های مردمان مغرض و خیانت کار شده است، عدم وجود قیادت واحد، دسیسه و توطئه دشمنان، غفلت، بی‌پروایی و بی‌توجهی بزرگان باعث شده تا دست آوردها و ثمرات چندین ساله ملت که محصول جان و خون آنهاست آهسته آهسته از دست رود، دشمنان اسلام همیشه کوشیده‌اند تا ملت‌های مسلمان را از راه تفرقه و اختلاف زیر یوغ استعمار خویش در آورند، (تفرقه بینداز و حکومت کن) شعار قدیمی استعمارگران است که توانسته‌اند از این راه پلان‌های شوم خویش را عملی نمایند. با تأسف درین دام خطرناک کسانی گیر ماندند که گمان نمی‌رفت آنها طعمه آن شوند، خانه جنگی‌ها، حوادث دلخراش و فاجعه‌های که در دهه هفتاد، بعد از پیروزی مجاهدین بر حکومت دست نشانده روس رخ داد، نشان دهنده آن است که عاملین آن از خط سیر اصلی‌شان تخطی نمودند. و هر قوم و نژادی کوشید تا بر منصب و مقام بلندتری حایز آید بدون در نظر داشت مصلحت، اهلیت و توانمندی اشخاص.

حضرت ابوذر رضی الله عنه هنگامیکه از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست تا او را در یکی از مقام و مسؤولیت‌های بزرگ بگمارد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای اباذر! همانا تو ناتوانی و آن امانت است و نتیجه آن در روز قیامت خواری و پشیمانی است مگر کسیکه آن را بحقش گرفته و واجبی را که درین مورد بر دوش اوست بجای آورد». [روایت مسلم].

توصیه‌های پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را همه فراموش کردند آنگاه که گفتند، باید قوم و نژادشان بیشتر از دیگران سهم داشته باشد، و اینکه صلاحیت و توانمندی آنها دارند یا نه؟ مورد بحث نیست.

قوانین اسلام در همه موارد اهلیت و صلاحیت را مد نظر گرفته، نژاد، رنگ، نسب کسی را مقدم نمی‌شمارد. چنانکه می‌بینیم در خلافت‌های اسلامی گذشته مقام رهبری مردم به کسی سپرده می‌شد که اهلیت و توانمندی آنها می‌داشته است، حتی بردگان گاهی سپه سالاران و علمای بزرگ را رهبری کرده‌اند، چون مسأله قوم، نژاد و جنس مطرح نبود.

درینمورد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله امت مسلمه را توصیه نموده‌اند تا از زمامداران‌شان اطاعت و فرمانبرداری نمایند و از قیام بر ضد آنها منع فرموده است چنانکه می‌فرمایند:

«بشنوید و فرمان برید اگر چه بر شما غلام حبشی مقرر شود که گوئی سرش دانه کشمش است». [صحیح بخاری].

مردم ما اگر به توصیه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله پی می‌بردند و آنها عملی می‌کردند هرگز دچار این مصائب و دشواری‌ها نمی‌شدند و فرصتی برای دشمنان باقی نمی‌ماند.

این کتاب آوازیست دل سوزانه، که مسلمانان را در هرکجائی هستند به اخوت، برادری، شفقت و از خود گذری دعوت مینماید، می‌خواهد بدون در نظر داشت قوم، قبیله، نژاد و رنگ همه باهم زیر پرچم لا اله الا الله محمد رسول الله زندگی نموده پروردگار خویش را بپرستند تا رستگاری دنیا و آخرت نصیب‌شان گردد.

در پایان از برادر بزرگوار و دعوتگر استاد عبدالعزیز قاره متشکریم که این کتاب
پر بها را که درمان بسیاری از دردهای مسلمانان است به امت اسلامی تقدیم نموده
است و از خداوند عَلَّامٌ خَبِيرٌ برایش اجر و پاداش بزرگ را خواهیم، و از دوستانیکه در
تهیه آن با من همکاری نموده‌اند صمیمانه اظهار سپاس می‌نمایم.

مقدمه‌ی مؤلف

حمد و ستایش ذاتی‌راست که آفریدگار امت‌ها و پروردگار عرب و عجم و همه نژادها و قبیله‌هاست، خداوندیکه سفید و سیاه و سرخ و زرد و شب و روز و رنگ و زبان‌های گوناگون را علامه قدرت و عظمت خویش گردانید. و درود فراوان و بی‌پایان بر حضرت محمد مصطفی ﷺ رهبر و رهنما و پیشوای جهانیان و سردار و سرور عالمیان باد. اما بعد:

هر امتی زمانی را می‌پیماید که در خواب غفلت فرو می‌رود و از خود بی‌خود و نا آگاه می‌گردد. ولی روزی فرا می‌رسد که از این خواب گران بر می‌خیزد و به خود می‌آید و پرنشاط می‌شود، می‌تواند پیشوا و پیشتاز دیگر امت‌ها گردد و از شان و شوکت بلندی بر خوردار گردد مشروط بر اینکه با کمال اخلاص مطیع و فرمانبردار رب العزت ﷻ بوده، الفت، محبت، و یکپارچگی افراد جامعه مسلمان را نگهدارد و به ریسمان ناگسستی خداوند چنگ بزند، راه و روش و کردار گذشتگان نیک و صالح را سرمشق زندگی خویش قرار داده، و از دوستی و رابطه محکمی که میان آنان وجود داشت اندرز بگیرد. لیکن اگر هر گروهی خویش را برتر و بلندتر بر دیگران بیندارد، بلاخره دوستی و محبت ایمانی از میان برداشته شده دشمنی و عداوت جاگزین آن گردیده، راحت طلبی و عیاشی میان آنها رائج می‌گردد، و بلافاصله همه

دست آوردها، شان و شوکت و عظمت را از دست خواهند داد، بنده در سفرهایی که به بعضی از کشورهای آسیائی و افریقائی و اروپائی داشتم از چشم دیده‌ها و آنچه را شنیدم به این نتیجه رسیدم که یگانه سبب و علت بی‌اتفاقی‌ها و کشمکش‌ها و خونریزی‌ها میان مسلمانان همانا حقیر شمردن بعضی نژاد و توده‌ها، و تکبر، خود خواهی، و خود پسندی برخی دیگر، چه از نگاه نژاد، رنگ، جنس و وطن می‌باشد.

در مقابل، دشمنان اسلام بویژه اروپائی‌ها اختلافات و دشمنی‌های قدیمی خویش را که باعث جنگ‌های خونینی میان آنها گردیده بود، کنار گذاشتند و حالا می‌خواهند باهم برادر و یکپارچه زندگی نمایند. علما و دانشمندان آنها با وجود اختلافات نژادی، مذهبی و دینی که میان آنان وجود دارد کوشش دارند تا همه این اختلافات را فراموش نموده و همه کشورهای اروپائی را متحد و متفق و یکپارچه سازند.

متأسفانه ما مسلمانان بخود نیامدیم و مشغول دشمنی و اختلافات بی‌اساس و بی‌مورد هستیم، حتی عده‌ای بخاطر ایجاد تفرقه و نفاق دست بکار هستند و به این راه دعوت می‌دهند.

نژادپرستی امروزی در مرحله خطرناکی قرار دارد، زیرا این مرض کشنده و مهلک انواع و اشکال مختلفی را بخود گرفته و دامنه آن در همه جا گسترش یافته است.

نژاد پرستی عهد جاهلیت - قبل از اسلام - منحصر به قبیله و افتخار به نسب بود تا اینکه با گذشت زمان، آهسته آهسته از هم پاشید، و اگر صفحات تاریخ درخشان اسلام را بنگریم، از ابتدای عهد عباسی‌ها اکثر شاهان و سپه سالاران مسلمانان از نژادهای مختلفی بودند. که همه در راه پیشبرد اهداف مقدس و والای اسلام فداکاری و جانبازی‌های چشمگیری از خود نشان دادند، بلکه اغلب آنان از بردگان آزاد شده‌ای بودند که در سایه پرچم اسلام پرورش یافته بودند، ولی روزی آوازی بلند نشد که باعث اختلاف و تفرقه میان مسلمانان گردد، همه برادر وار کوشا بودند تا دامنه سرزمین اسلامی هر چه بیشتر وسعت یابد و شان و شوکت دولت اسلامی

پایدار باقی بماند، نژاد پرستی امروزی به اوجش رسیده است و شاید هم افزایش یابد و از پیامدهای این سرطان مهلک جنگ، خونریزی، عداوت و دشمنی است. کشورهاییکه گرفتار این مرض هستند و سالها مشغول جنگ و درگیری میان هم بودند عواقب و خیمی را پیشرو دارند.

جای شگفت این است که اکثر علما و دانشمندان اسلامی بی تفاوت نشسته‌اند و حرکتی در راه مبارزه علیه این مرض از خود نشان نداده احساس مسؤلیت نمی‌کنند، به همین منظور خواستم کتابی در مورد نژاد پرستی در پرتو آیات قرانی و احادیث نبوی شریف و روش خلفای راشدین و دیگر صحابه کرام بنویسم، زیرا دیده می‌شود که این بلا ی تباه کن رو به افزایش بوده و سبب ریختن خون هزاران مردمان بیگناه و بی‌خبر خواهد شد.

خداوند ﷻ کشتن نفس انسانی را از هر نژاد، دین و آئینی که باشد بدون حق حرام قرار داده است. و حتی اگر کافری هم به عهد و پیمان یکی از مسلمانان - هرچند فرد عادی هم باشد - داخل حریم مسلمانان گردد، جان مال وی در امان می‌باشد و کشتن او روا نیست. مگر اینکه بخاطر اشغال و تصرف و یا توطئه چینی و تجسس علیه کشوری اسلامی داخل گردد، درین حالت جنگ و یا کشتن او به حکم امام روا می‌باشد.

این کتاب شخص یا گروه یا کشوری را هدف قرار نداده است زیرا با تأسف نژاد پرستان در هر زمان و مکانی وجود دارند حتی اقلیت‌های مسلمان که در کشورهای غیر اسلامی زندگی دارند و انتظار می‌رود تا آنها از همه بیشتر متحد و متفق باشند ولی آنها نیز دچار این مرض هستند. تا جائیکه خون یکدیگر را می‌ریزند و زندگی آرام و مطمئن خود را قربانی قوم پرستی و نژاد پرستی نموده‌اند حتی در مقابل مؤلف نیز نقشه کشی و توطئه کردند زیرا وی نادانی آنها را بیان نموده دعوت به سوی برادری و اخوت اسلامی می‌نمود، پس این یک گام و عمل ناچیز این بنده ناتوان است که از خداوند ﷻ تمنا دارم تا مسلمانان و جهان اسلامی از آن مستفید گردند.

و خواهش از دعوتگران و مربیان مخلص این است تا درین موضوع هر چه بیشتر و مفصل تر بنویسند و یا اینکه این کتاب را به زبانهای مختلف ترجمه نمایند. چنانکه از مسلمانان توانمند و دارا خواهشمندم تا در چاپ و نشر آن سهم فعال گیرند.

خاطر نشان باید شد که این کتاب بر گرفته شده از کتاب (الاسلام والعنصرية) است که بخاطر سهولت چاپ، توزیع و خواندن آن اختصار شده است و اگر کسی معلومات اضافه تر در مورد نژاد پرستی و اقسام آن میخواهد، میتواند به اصل کتاب مراجعه نماید.

دراخیر از خداوند قدیر و توانا خواهانم تا این عمل را خاص بخاطر رضامندی خویش قبول نماید. و از کسانی که در تصحیح آن همکاری نموده اند سپاس گذارم و خداوند پاداش نیک برای آنان عطا فرماید، و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم.

مؤلف

فصل اول:

قرآن کریم چطور نژاد پرستی را معالجه می نماید؟

همه‌تان فرزندان آدم هستید و تفاوتی در بین نیست: همه بشریت از یک اصل آفریده شده‌اند این حقیقتی است که قرآن کریم و فرموده‌های پیامبر گرامی اسلام ﷺ آنرا به اثبات رسانیده است و هر کسی ایمان به خداوند ﷻ و پیامبرش دارد و از اوامر دین اسلام پیروی می‌کند به این حقیقت اعتقاد دارد بلکه همه ادیان آسمانی گذشته به آن معتقد هستند. ولی جای بسیار تعجب است که بعضی از مسلمانان معتقد برآنند که اصل و نسب و نژاد آنها بهتر و بلندتر از دیگران است.

معجزه‌های خداوند ﷻ در آفرینش بندگان:

خداوند ﷻ امتیاز و برتری را در بسیاری از امور میان بندگان گذاشته است مانند ایمان و کفر، دانستگی و نادانی، سرمایه داری و ناداری، زیبایی و زشتی، توانائی و ناتوانی، ذکاوت و کم فهمی، لیکن در اصل و نسب این امتیاز و برتری را نگذاشته است.

تفاوت در امتیازات فوق بین همه نژادها و مردمان جهان و در هر وطن، شهر و قریه وجود دارد، که این همه در ذاتش از معجزه‌های خداوندی به شمار می‌رود. خداوند ﷻ حتی بعضی از پیامبرانش را بر دیگری برتری داده است چنانکه

می‌فرماید: ﴿تِلْكَ أَلْسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ﴾ [البقرة: ۲۵۳]. «از این پیامبران ما بعضی‌شان را بر بعضی دیگر برتری دادیم از ایشان کسی بود که خداوند با او سخن گفت و بعضی دیگر را به درجات ارتقا داد». خداوند ﷺ بشریت را به خاطر شناخت، دوستی، الفت و محبت و همکاری با یکدیگر به شکل قوم و قبیله آفریده است.

مسلمان حق ندارد انسان غیر مسلمان را به خاطر شخصیت یا جنسش تحقیر و توهین نماید، بلکه بخاطر اعتقاد باطلش (کفر و شرک) وی را توهین و تحقیر می‌نماید ولی اگر کافر یا مشرکی مشرف به دین اسلام گردید بلا فاصله برادر مسلمان محسوب می‌گردد. مسلمانان ملزم براین هستند تا با مردمان جنایت کار، گنهگار، منحرف، ظالم، و خاین قطع رابطه نمایند هرچند برادر یا از قوم و خویش یا از فرزندان‌شان هم باشند تا اینکه از چنین اعمال دست کشیده و توبه نمایند.

چه کسی گرامی و بزرگوار در نزد خداوند ﷺ است؟

اسلام به مساوات و برابری تاکید می‌نماید و در جامعه مسلمانان چیزی بنام نظام طبقاتی وجود ندارد، در حقوق و واجبات همه با هم برابرند و هیچ کسی بر دیگری برتری و فضیلتی ندارد مگر به تقوی و پرهیزگاری، هر شخصیکه الله ﷻ را اضافه‌تر از دیگران عبادت نمود و در راه او با جان و مال خویش فدا کاری نمود، همان شخص گرامی و بزرگوار در نزد خداوند ﷻ می‌باشد، زیرا وی این اعمال را به خاطر کسب رضامندی خداوند انجام داده‌است. نه اینکه خود را بالاتر از دیگران بشمارد. خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳]. «ای مردم! بی‌گمان شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را نژادها و قبایل گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا پرهیز گارترین شماست».

ابلیس اولین نژاد پرستی بود که از او امر خداوند ﷻ سر باز زد و ادعای برتری نمود.

خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّيْ خَلِقُ بَشَرًا مِّنْ طِيْنٍ ﴿٧١﴾ فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَاَنْفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِيْ فَقَعُوْا لَهٗ وَّسَجِدِيْنَ ﴿٧٢﴾ فَسَجَدَ الْمَلٰئِكَةُ كُلُّهُمْ اٰجْمَعُوْنَ ﴿٧٣﴾ اِلَّا اِبْلِيْسَ اَسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ ﴿٧٤﴾ قَالَ يٰٓاَيُّهَا اِبْلٰيسُ مَا مَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَيِّ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰلِيْنَ ﴿٧٥﴾ قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِيْ مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِيْنٍ ﴿٧٦﴾ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ ﴿٧٧﴾ وَاِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِيْ اِلَى يَوْمِ الدِّيْنِ ﴿٧٨﴾ قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِيْ اِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُوْنَ ﴿٧٩﴾ قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ ﴿٨٠﴾ اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ ﴿٨١﴾ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا اُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِيْنَ ﴿٨٢﴾ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِيْنَ ﴿٨٣﴾ قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ اَقُوْلُ ﴿٨٤﴾ لَا مَلٰٓئِكَ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ اَجْمَعِيْنَ ﴿٨٥﴾ قُلْ مَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ وَمَا اَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِيْنَ ﴿٨٦﴾ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِيْنَ ﴿٨٧﴾ وَاتَّعَلَمَنَّ نَبَاهُ وَّبَعَدَ حِيْنَ ﴿٨٨﴾﴾ [ص: ۷۱-۸۸].

«وقتی را بیاد آور که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشر را از گل می‌آفرینم هنگامیکه او را برابر کردم و در او از روح خود دمیدم به او به سجده افتید پس تمام فرشتگان همه یکجا سجده کردند جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود خداوند ﷻ گفت: ای ابلیس چه چیزی ترا از سجده به کسی باز داشت که او را من خود با دو دستم آفریدم آیا تکبر کردی یا به پندار خویش از جمله موجودات برتران بودی؟ ابلیس گفت: من از او بهترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای خداوند گفت: پس تو از اینجا (بهشت) بیرون رو بی‌گمان تو از درگاه من رانده

شده‌ای و تا روز قیامت لعنت من بر تو دوام دارد ابلیس گفت: ای پروردگار من! پس مرا تا روزیکه مردگان بر انگیزخته میشوند مهلت ده، خداوند گفت: حقا که تو از مهلت داده شدگانی تا روز معین و وقت معلوم، ابلیس گفت: قسم به عزت تو که همه ایشان را گمراه می‌گردانم مگر بندگان مخلص تو از ایشان، که بر آنها سلطه ندارم خداوند گفت: پس این است سخن حق و من سخن حق را میگویم که یقیناً دوزخ را از تو و از همه کسانی که ترا پیروی می‌کنند پر میکنم، بگو من از شما در برابر تبلیغ حق پاداشی نمی‌خواهم و من از تکلف کنندگان نیستم - شما را به امر پیچیده‌ای مکلف نمی‌سازم-».

این قصه ابلیس و آدم عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بود که خداوند عَلَيْهِمَا السَّلَامُ در سوره‌های بقره، اعراف، حجر، اسراء، کهف و در سوره ص که قبلاً ذکر شد حکایت کرده است.

در این قصه پند و اندرز است برای همه مردم، به ویژه نژاد پرستان. ابلیس از جمله عبادت کنندگان و صالحین بود و وظایف بزرگی را خداوند عَلَيْهِمَا السَّلَامُ به دوشش گذاشته بود مگر زمانیکه خداوند عَلَيْهِمَا السَّلَامُ آدم را آفرید ابلیس به این گمان بود که او بر آدم برتری دارد چنانکه خداوند عَلَيْهِمَا السَّلَامُ می‌فرماید: «ابلیس گفت من از او بهترم مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای»^(۱).

و هنگامیکه خداوند عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فرشتگان را به سجده نمودن به آدم امر نمود تمامی فرشتگان به سجده افتادند زیرا خداوند عَلَيْهِمَا السَّلَامُ آدم را به دست خویش آفریده بود مگر ابلیس ابا ورزید خداوند عَلَيْهِمَا السَّلَامُ می‌فرماید: «جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود»^(۲).

پس بدانیم که کبر غرور و خود پسندی انسان را به کفر می‌کشاند، و شاید هم مسلمان را از دایره اسلام بیرون نماید برتری جستن بعضی مردم بر بعضی دیگر و یا گمان بعضی مردم بر اینکه آنها در جنس، قبیله، خانواده، نسب، رشته، رنگ، وطن و

۱- ص: ۷۶.

۲- ص ۷۴.

نژادشان بر دیگران برتری دارند، غرور و تکبر است، و یا اینکه آنها را به استکبار میکشاند خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿قَالَ يٰٓإِبْلِيسُ مَا مََعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدِیْ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰلِیْنَ﴾ ﴿۷۵﴾ [ص: ۷۵].

«خداوند گفت: ای ابلیس چه چیزی ترا از سجده به کسی باز داشت که او را من خود با دو دستم آفریده‌ام؟ آیا تکبر کردی یا به پندار خویش از جمله موجودات برتران بودی؟».

پس تکبر و غرور و گمان نمودن بعضی بر اینکه وی بلندتر و افضل‌تر و یا خوبتر و یا مرفقی‌تر و عزتمندتر از دیگران است همه این معتقدات انسانرا به کفر و نافرمانی خداوند ﷻ می‌کشاند. او تعالی می‌فرماید: «جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود». غرور، تکبر و برتری جستن بنیاد همه مصائب و پریشانی‌هاست و یکی از اسباب اساسی کفر و نافرمانی خداوند جل جلاله و سبب غضب خداوند ﷻ می‌باشد فلذا مسلمان نباید بر دیگران خود را بلند بشمارد و احساس نکند که وی بهتر و افضلتر از دیگران است خداوند ﷻ می‌فرماید: «ابلیس گفت من از او بهترم مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای».

امام طبری رحمته آیت فوق را چنین شرح کرده است: «خداوند ﷻ از زبان ابلیس چنین حکایت می‌کند: من به آدم سجده نکردم زیرا من بهتر از او هستم چون من از آتش آفریده شدم و آدم از گل آفریده شده و آتش بر گل غالب است و آنرا می‌سوزاند پس آتش بهتر از گل است و سجده نکردم به معنای استکبار و غرور بر خداوند نیست، بلکه بخاطری سجده نکردم که منزلت و قدرم از آدم بالاتر است خداوند ﷻ خواست مشرکین مکه را در این قصه سرزنش و نکوهش نماید. زمانیکه آنها از پیروی پیامبر ﷺ و فرمانبرداری او ابا ورزیدند، زیرا غرور و تکبرشان اجازه نمی‌داد تا به شخصی از میان خود تسلیم شوند و از او پیروی و فرمانبردار نمایند. خداوند ﷻ در

این مورد می‌فرماید: ﴿أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ ﴿٨﴾﴾ [ص: ۸]. «آیا از میان همه ما قرآن براونازل شده است؟! و به همدیگر می‌گفتند: آیا این شخص که ادعای پیغمبری می‌کند ﴿هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ [الأنبياء: ۳]. «انسانی همچو شما نیست؟!» قصه ابلیس و هلاک شدن وی بسبب غرور و تکبرش بر آدم که گفت: من بهتر از آدم هستم، به این خاطر مورد نفرین و طرد خداوند ﷻ قرار گرفت، برای مشرکین مکه هشدار و اخطاری از جانب خداوند ﷻ بود که: «اگر شما آنچه را محمد ﷺ از نزد خداوند ﷻ آورده پیروی نکنید و از کبر و غرور تان دست نکشید، مانند ابلیس مستحق لعن و غضب خداوند ﷻ قرار خواهید گرفت»^(۱). فلهمذا ابلیس زمانیکه اعتراف به برتری آدم ننمود اولین نژاد پرست در تاریخ بشریت شمرده شده، زیرا وی اساس و بنیاد تبعیض نژادی را گذاشت، و فرقی که میان ابلیس و نژاد پرستان وجود دارد اینست که ابلیس ملعون به آنچه که ادعا داشت، دلیلی را پیشکش نمود، ولی سودی از آن نبرد و مورد نفرین خداوند قرار گرفت در حالیکه نژاد پرستان بنی آدم که از یک پدر و مادر و از یک جنس هستند خود را بر هموعان خود بدون کدام دلیل و حجتی بهتر و با منزلت‌تر می‌شمارند.

باید دانست که ابلیس اعتراف به خداوند ﷻ داشت و از خداوند ﷻ خواست او را تا روز رستاخیز مهلت دهد و خداوند ﷻ قادر و توانا برایش این مهلت را داد تا در فتنه انگیزیش دوام دهد و در فساد و فتنه غرق گردد تا آنکه جزای مناسبی را که برایش آماده نموده است بچشد.

ابلیس میدانست که خداوند ﷻ آفریدگار، مالک، روزی دهنده با تدبیر یست که هیچ چیزی در کائنات بدون اراده وی صورت نمی‌گیرد ولی باز هم سرکشی نمود، زیرا خود را عالقدر می‌شمرد.

ابلیس هنگامیکه ضمانت بقای خود را تا روز قیامت از خداوند جَلَّالَہٗ عَلَیْہِ سَلَامٌ دریافت به عزت و جلال وی سوگند خورد که اولاد آدم را فریب داده همه را گمراه خواهد ساخت، «ابلیس گفت قسم به عزت تو که همه ایشان را گمراه می‌گردانم»^(۱).

بدون شک از جمله فریبکاری و نیرنگ‌های ابلیس که میان بنی آدم تخم آن را پاشیده است، نژاد پرستی است که یکی بر دیگری خود را از نگاه جنس، قبیله، رشته، رنگ، نژاد، خانواده، نسب و وطن برتر و عالیقدر، باعزت و مترقی می‌شمارد تا گناه و نافرمانی بنی آدم با جریمه و جنایت و نافرمانی ابلیس یکسان باشد زیرا ابلیس فراموش نکرده است که به سبب آدم مورد نفرین و طرد و غضب خداوند جَلَّالَہٗ عَلَیْہِ سَلَامٌ قرار گرفت و تصمیم دارد تا انتقام آنرا از فرزندان آدم بگیرد فلماذا جنایت نژاد پرستان بالاتر از جنایت ابلیس است چون ابلیس معتقد بود که میان آتش و گل فرق زیادی وجود دارد و او بهتر از آدم است در حالیکه بنی آدم ممنوع یکدیگراند و فرقی میانشان از نگاه تکوین و پیدایش وجود ندارد، ابلیس نیز اعتراف نمود که بندگان پرهیز گار و مخلص خداوند جَلَّالَہٗ عَلَیْہِ سَلَامٌ را فریب داده نمی‌تواند و بر آنها سلطه و غلبه ندارد. از قصه ابلیس بر می‌آید که تنها ایمان به وحدانیت خداوند جَلَّالَہٗ عَلَیْہِ سَلَامٌ کفایت نمی‌کند باید پیروی و فرمان برداری از اوامر خدا جَلَّالَہٗ عَلَیْہِ سَلَامٌ و رسولش ﷺ صورت گیرد و گفتن کلمه طیبه و کلمه شهادت به تنهایی کفایت نمی‌کند باید مطابق خواست و مقتضای این دو کلمه مسلمان اعمالش را انجام دهد.

اگر کسی حدیث پیامبر اسلام ﷺ را دلیل بگیرد (کسیکه لاله الا الله بگوید داخل بهشت می‌شود) برایش گفته شود که این کلمه برای گوینده اش زمانی سود مند واقع می‌شود که نظر به خواست و مقتضای آن عمل نماید و از جمله خواست‌های این کلمه آنست که گوینده آن از نژاد پرستانی که خود را بر دیگران برتر و بلندتر می‌شمارند، نباشد. همچنان آیات و احادیثی که در نکوهش و زشتی نژاد

پرستی آمده است، نا دیده نگیرد.

سپس خداوند ﷺ سر انجام ابلیس و هر کسیکه از راه و روش وی پیروی می نماید واضح ساخته می فرماید: ﴿قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ ﴿۸۴﴾ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۵﴾﴾ [ص: ۸۴-۸۵]. «خداوند گفت این است سخن حق و من سخن حق را می گویم که یقیناً دوزخ را از تو و از همه کسانی که ترا پیروی می کنند پر می کنم». بدون استثنا هر کسیکه پیروی ابلیس را نماید سرانجام جا یگاهش دوزخ خواهد بود. سپس خداوند ﷺ می فرماید: «بگو من از شما در برابر تبلیغ حق، پاداشی نمی خواهم و من از تکلف کننده گان نیستم و شما را به امر پیچیده مکلف نمی سازم»^(۱).

یعنی ای پیامبر! برای فخر کنندگان مشرکین قریش بگو من در برابر تبلیغ رسالت از شما اجر و پاداشی نمی خواهم. «نیست قرآن مگر پندی برای عالمیان». آری قرآن پندیست برای همه مردمان روی زمین پس باید از این گمراهی و بیهوده گوئی ها دست برداشته خویشتن را بر دیگران بلند و افضل نشمارند و همیشه گناه ابلیس را بیاد آورند که سبب لعن، طرد و کفر وی گردید.

سپس خداوند ﷺ می فرماید: ﴿وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ وَبَعْدَ حِينٍ ﴿۸۸﴾﴾ [ص: ۸۸]. «و البته خواهید دانست صدق آنرا بعد از زمانی».

یکی از معانی آیت فوق این است که برای بنی آدم با مرور زمان ثابت خواهد شد که استکبار و خود خواهی و نژاد پرستی عواقب وخیمی را در پیش دارد که باعث قتل و قتال و خونریزی مردمان می شود و این اندیشه فرسوده مخالف سرشت، اخلاق و ترحم انسانی است و اگر از این چنین اعمال و مفکوره ها دست نبردارند سرانجامش هما نا بدبختی، دشمنی، تفرقه، ذلت، خواری و پراکندگی خواهد بود.

خداوند ﷻ در آیت دیگر می فرماید: ﴿قَالَ فَأَهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿۱۳﴾﴾ [الأعراف: ۱۳]. «خداوند گفت: ای ابلیس پس فرود رو از آسمان زیرا که لائق نیست ترا که سرکشی کنی در آن، پس بیرون شو هر آینه تو از خوار شوندگانی»

اینست سرانجام هر متکبر و خود پسندیکه خود را از دیگران بهتر و با عزت می شمارد و در روز رستاخیز نیز مورد باز پرس و جزای خداوندی قرار خواهد گرفت مگر اینکه از این مفکوره‌ها پشیمان شده و توبه نمایند.

آیت سابقه می‌رساند که خداوند ﷻ ابلیس را بخاطر ابا ورزیدنش از سجده برای آدم راند و قهر و غضبش بر وی فرود آمد زیرا وی خود را فاضلتر و بهتر از آدم می‌شمارید، پس نژاد پرستان امروزی درین مورد چه می‌گویند؟ آیا آنها نافرمان خداوند ﷻ را مرتکب نشده‌اند؟ در حالیکه از یک پدر و مادر و از یک اصل آفریده شده‌اند؟ خداوند ﷻ آنها را قبیله قبیله با نژادهای مختلف آفرید تا با یکدیگر دوستی، الفت، و معرفت داشته باشند، و تأکید بر آن نمود که بهترین و محبوب‌ترین شما در نزد من، پرهیز گاران شما ست و از خود ستائی و خود پسندی و تکبر در روی زمین منع نمود ولی با آن هم برخی اصرار برین دارد که وی بهتر و بالاتر از دیگران است. آیا این مفکوره مخالف اوامر خداوند ﷻ و استکبار در روی زمین نیست؟!.

نژاد پرستان نه تنها اکتفا به یاهو گوئی نکردند بلکه عده‌ای را تمسخر و تحقیر نمودند درحالیکه منسوب به یک دین و عقیده‌اند، حتی درین راه جنگیدند و خون‌ها را ریختند. نژاد پرستان باید عواقب ناگوار این مفکوره را درک کنند و فرصت را از دست نداده، به خدا ﷻ رجوع کرده و توبه نمایند، زیرا ما جز هدایت و برگشت‌شان بسوی عقیده و دین حق را نمی‌خواهیم.

نژادپرستی خود ستائی بیهوده و بیجاست: خداوند ﷻ می فرماید: ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا

أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴿النجم: ۳۲﴾. «خداوند از همان زمانیکه شما را از زمین آفریده است و از آن روزی که شما به صورت جنینهای ناچیز در درون شکمهای مادرانتان بوده اید از شما آگاه بوده است و هست، پس از پاک بودن خود سخن مگویید زیرا که او پرهیز گاران را بهتر می‌شناسد».

همچنان خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿۴۹﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿۵۰﴾﴾ [النساء: ۴۹-۵۰].

«مگر آگاه نیستی از کسانی که خویشان را پاک می‌شمارند بلکه خداست که کسانی را که بخواهد پاک می‌دارد و به اندازه نخ خسته خرما هم ظلم و جور نمی‌شوند، بنگر که چگونه به خدا دروغ می‌بندند و همین دروغ کافی است که گناه آشکاری باشد».

خداوند ﷻ با علم ازلی اش حقیقت و عملکرد همه موجودات و کائنات را می‌داند ولی خلاق مانند فرشتگان، جنیات و انسانها و دیگر کائنات نمیدانند که فردا چه می‌شود؟ حتی آنچه بعد از یک لحظه رخ می‌دهد را نمی‌دانند. خداوند ﷻ انسان را از گل آفریده است سپس نسل آدم در شکم‌های مادران بشکل جنین آفریده شده که از عالم چیزی نمی‌دانند، روشنی و تاریکی دنیا را نیز دیده نمیتوانند، پس کسیکه اصل و حقیقتش چنین باشد چطور خویشان را تمجید و توصیف می‌نماید در حالیکه خداوند ﷻ از کردار، گفتار و حتی آنچه در دلها می‌گذرد آگاه است، پس خداوند ﷻ نیاز ندارد که کسی خود را تعریف و تمجید نماید و یا خود را بلندتر از دیگران بیندارد. خود پسندی و خود ستائی از صفات مسلمان نیست گرچه در گفتارش صادق هم باشد به همین منظور شایسته مسلمان نیست تا خویشان را بستاید، بر عکس همیشه باید خود را مقصر بداند و خطا را منسوب به خود نماید. حالاکه دانستیم

مسلمان اجازه ندارد تا خویشتن را توصیف و تمجید نماید هرچند راستگو هم باشد، پس نژاد پرستان به کدام حجت و دلیلی خود را بهتر از دیگران می‌دانند؟ و بی‌مورد خود را توصیف می‌نمایند؟ نسب، قبیله، نژاد و رنگ خود را بر دیگران بالا می‌شمارند؟ چه هدفی در بین خود پسندی و خود ستائی دارند؟! مگر همه بشریت - بدون استثناء- از یک مصدر نیستند؟ که آدم پدر آنهاست؟ پس چطور جنس و نسب آنها بهتر و افضلتر از دیگران است؟ واضح است که همه وهم و خیال‌های بی‌اساس و بیهوده ایست که دور از واقعیت بوده مبتنی بر هیچ دلیل و حجتی نیست طوریکه خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾ [النجم: ۲۳].

«آنان جز از گمان‌های بی‌اساس و از هواهای نفس پیروی نمی‌کنند».

پس اگر این چنین مفکوره‌های غلط و بی‌اساس که بنیاد آن تنها گمان، هوی و هوس است در نفس انسانی جاگزین شود وی را به گمراهی و غرور می‌کشاند که دلیل را هرگز نمی‌پذیرد و هدایت و رهنمائی آن نیز مشکل خواهد بود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است: (شخصی مردی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله مدح و توصیف نمود پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: وای بر تو! گردن دوستت را بریدی، -وآنرا چند بار تکرار فرمودند- اگر کسی از شما ناچار به مدح دوست خویش می‌شود پس باید بگوید: او را چنین می‌پندارم و خداوند حساب کننده اوست و بر خداوند کسی را نمی‌ستایم) ^(۱).

مردی نزد عثمان رضی الله عنه آمد و شروع به مدح و ستایش کرد مقداد بن الاسود رضی الله عنه خاک را گرفته به روی آن مرد پاشیده فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به ما امر فرموده‌اند که هرگاه با ستایش کنندگان روبرو شدیم خاک را بر روی آنها پاشیم ^(۲).

۱- رواه احمد: ۴۶/۵.

۲- رواه مسلم.

زندگی عرب قبل از اسلام

سرزمین عرب قبل از اسلام سرزمینی فقیر و ناداری بود، هر قبیله از خود بتی داشتند که آن را می پرستیدند، در آن زیست و زمان دزدی، غارت، چور و چپاول، زنا، دروغ، فریب و خیانت حکمفرما بود، و بخاطر منابع آب و چراگاه همیشه در جنگ بودند. هنگامیکه خداوند ﷺ خواست تا این توده را از ین بدبختی ها بیرون آرد حضرت محمد ﷺ را فرستاد تا مردم را از تاریکی به روشنی اسلام دعوت و رهنمون سازند.

خداوند ﷺ می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾﴾ [الجمعة: ۲].

«الله ذاتی است که از میان بیسوادان پیامبری را برانگیخته است و به سوی ایشان فرستاده است تا آیات خدا ﷺ را برای ایشان بخواند و آنان را پاک بگرداند و به ایشان کتاب (قرآن) و شریعت را می آموزد و آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند».

بعضی از مردم قبل از اسلام مانند حیوانات زندگی را بسر می بردند طهارت و پاکی را نمی دانستند، ناخون ها و موهای بدن شان را نمی گرفتند! مردمانی بودند که دختران را زنده بگور می نمودند. زنا و میگساری، سود خوری، خیانت در امانت، خوردن مال بیچارگان به ناحق، جنگ و خون ریزی در راه قوم و نژاد همه این بدبختی ها در جامعه عرب وجود داشت تا آنکه نور اسلام با فرستادن حضرت محمد ﷺ، اسلام به مردمان فهماند که بهشت و دوزخ، حساب و میزان و پل صراط است که هر فرد با آنها روبرو خواهد شد، همچنان نشانه های قدرت پروردگار، و حکمت خداوند ﷺ در مخلوقاتش، الفت، محبت، مساوات، عدالت، امانت، پاکی، اخلاص و پرهیزگاری، فداکاری، جان نثاری، دعوت و جهاد در راه خدا ﷺ را

به مردم آموخت تا آنکه بعد از گذشت بیست و چند سال امت بزرگ و عظیمی را در روی زمین بیرون آورد، عصر صحابه کرام رضی الله عنهم اجمعین، کسانی که در مدرسه پیامبر اسلام ﷺ تربیت فرا گرفتند و از بهترین امت‌ها شدند و نمونه‌ای در تطبیق و تنفیذ اوامر خدا ﷻ و رسولش ﷺ گردیدند.

جیبیر بن حیه رضی الله عنه قصه فرستادن نعمان بن مقرن رضی الله عنه را که بسوی مردم اهواز فرستاده شده بود چنین حکایت می‌نماید: هنگامیکه نعمان رضی الله عنه به اهواز رسید مردم از او خواستند تا مردی را بیرون آرد، نعمان مغیره بن شعبه رضی الله عنه را انتخاب نمود سپس ترجمان آنها از مغیره رضی الله عنه پرسید: شما کی هستید؟ مغیره جواب داد: ما مردمان عرب هستیم که در بدبختی و تیره روزی بسر می‌بردیم، از گرسنگی پوست حیوانات و خسته خرما را می‌مکیدیم، پوشاک ما از پشم و موی حیوانات بود سنگ و چوب را پرستش می‌نمودیم در همین هنگام بود که پروردگار آسمان‌ها و زمین، پیامبری را به بسوی ما فرستاد که پدر و مادرش را می‌شناختیم سپس پیامبر خدا ﷺ به ما امر فرمودند تا با شما تا زمانی بجهنگیم که خداوند عز و جل را به یگانگی بپرستید و یا اینکه جزیه بپردازید و ما را آگاه نمودند که هر کسی از ما کشته شد، داخل بهشتی می‌شود که چشم هرگز آن را ندیده است و هرکسی از ما زنده ماند، گردن‌های شما را در تصرف خود قرار خواهد داد^(۱).

بعضی از عادات نژاد پرستان در مورد نام و نسب اجدادشان

از گفته‌های بی‌اساس و بی‌مورد نژاد پرستان اینست که میگویند: ما شجره یا سلسله نژاد مان را تا صدها و یا هزارها سال قبل می‌دانیم و یا نام‌های اجداد و اسلاف خویش را تا صدها نسل حفظ داریم!

این سخنان بیهوده و پوسیده چه قیمتی دارد! اگر شما به این تعداد نام و سلسله اجدادتان را می‌دانید چه سودی به شما و یا آنها خواهد نمود؟ اگر کسی از آنها کافر

و مشرک از دنیا رفته باشد پس جایگاهش دوزخ است، نام نسب، و شوکت دنیوی اش هرگز سودی به وی رسانیده نمیتواند، تاریخ دانان معتمد تنها نسب پیامبر گرامی اسلام ﷺ را بطور دقیق بررسی و تثبیت نموده‌اند زیرا آنحضرت ﷺ بهترین بندگان خداوند ﷻ و برگزیده وی است^(۱). اما امتیازاتی که نژاد پرستان به گمان خویش به آن می‌بالند آنست که

برخی از ایشان ادعا دارند: نژاد ما اصیل است و یا اینکه می‌گویند: ما و نژاد آبائی ما شریف و نجیب است و ما بزرگ زاده ایم، و اگر از وی پرسى که اصل و شرف و بزرگ زاده گیی که شما دعوا دارید، چه معنی دارد؟

در جواب بدون اینکه معنی سخن خویش را بداند کلمه اصلیت را تکرار می‌نماید و به آن می‌بالد! بعضی از آنها کلمه اصیل را چنین تعریف می‌کند: در نژاد ما کسی غلام، بنده یا کنیز نگذشته است، دیگری چنین تفسیر می‌نماید: در نژاد و نسب ما نژاد دیگری یکجا نشده و با بیگانگان دوستی و خویشاوندی نموده‌ایم و دیگری کلمه اصیل را چنین تفسیر می‌نمایند: ما از رگ و ریشه‌ای هستیم که زنانش از راه غیر شرعی حامل نشده‌اند.

این همه تظاهر و نسبت‌های بیهوده و باطل است که نزد خدا ﷻ و بندگانش ناپسند است. خلاصه سخن اینست که نژاد پرستان از راه دروغ و بهتان خویش را بر دیگران بلند می‌شمارند و به آن افتخار می‌کنند، حال آنکه رنگ، جسم، اعضای بدن، مزاج، خون و همه خاصیت‌شان مانند سایر بشر است و فرقی میان آنها و دیگران وجود ندارد، آنها هم مانند دیگران مریض می‌شوند و می‌میرند.

بعضی از اروپائی‌ها معتقداند که رنگ خون‌شان بادیگران فرق دارد و یا اینکه خون شاهنشاهان در رگ‌های‌شان جریان دارد! آیا این سخن شگفت آور نیست؟ حال آنکه کافرشان کافر، و مشرک‌شان مشرک، و مسلمان‌شان مسلمان، و جاهل و

فاسق‌شان همانا جاهل و فاسق است. در زمانه‌های گذشته عده از نژاد پرستان بعضی از پیشه‌ها و حرفه‌ها را مورد تمسخر قرار می‌دادند، آهنگر، نجار، قصاب و امثال این پیشه‌وران در جامعه‌هایشان بی‌حیثیت و بی‌عزت بودند. نتیجه این مفکوره باعث پسمانی کشورهایشان تا صدها سال گردید، اگر اجداد آنها عقل و منطق می‌داشتند اینرا درک می‌نمودند که آهنگر و نجارهای هوشمند کشتی‌های بزرگ، ریل‌ها، سفینه‌های فضایی، طیاره‌ها و کارخانه‌های بزرگی که آلات و وسائل مفید را تولید می‌کند، ساخته و در خدمت بشریت قرار دادند.

در زندگی پیامبران گذشته نیز درسی برای همه است آیا نوح علیه السلام نجار نبود؟ زمانیکه خداوند جل جلاله او را به ساختن کشتی امر کرد! همچنان داود علیه السلام آهنگر بود که سپر می‌ساخت و آنرا به فروش می‌رساند و پول آنرا صدقه می‌کرد، چرا پدران و اجداد آنها به پیامبران خدا اقتدا ننمودند؟ بر عکس پیشه‌های آنها را مورد تمسخر قرار می‌دادند.

نژاد پرستی یهودیان و ادعای‌شان بر اینکه پسران خداوند

خداوند جل جلاله از پندارهای یهود چنین حکایت می‌کند:

﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۸۰﴾﴾ [البقرة: ۸۰].

«می‌گویند که آتش جز چند روز محدودی گریبانگیرمان نمی‌گردد! بگو: آیا از جانب خدا پیمان گرفته‌اید و خدا هرگز خلاف وعده‌اش عمل نمی‌نماید؟ یا اینکه چیزی به خدا نسبت می‌دهید که از آن بی‌خبرید؟».

یهودیه‌ها خویش را برتر از دیگران می‌شمارند و می‌گویند: آتش دوزخ جز چند روز محدود ما را فرا نخواهد گرفت، و به آن افتخار می‌نمایند. این همان روزهای است که گوساله را پرستیده بودند، یعنی چهل روز فقط، و به همین گمان بی‌اساس، خود را بهترین امت‌ها شماریده می‌گویند: ما نژاد بر گزیده خداوند جل جلاله هستیم. لیکن خداوند جل جلاله ادعای آنها را تکذیب نموده می‌فرماید:

﴿قُلْ أَخَذْتُمَ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۸۰].

ترجمه: «بگو: آیا از جانب خدا پیمان گرفته اید و خدا هرگز خلاف وعده اش عمل نمی نماید؟ یا اینکه چیزی به خدا نسبت می دهید که از آن بی خبرید؟».

یعنی شما دروغ می گوئید و بر خداوند ﷻ افتراء می بندید، و سخنی می گوئید که شما آنرا نمی دانید، زیرا که قانون الهی در مورد بنی آدم آنست که با هر شخص محاسبه صورت می گیرد و به اندازه اعمالش پاداش یا مجازات داده می شود، چنانکه خداوند در آیات زیر، ادعای شان را رد کرده می فرماید: ﴿بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَظَّتْ بِهَا خَطِيئَتُهُ ۗ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۗ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۱﴾ [البقرة: ۸۱]. «آری! کسیکه گناه کند و گناه او را احاطه کند، این چنین افراد یاران آتش بوده و جاودانه در آن خواهند ماند».

در جای دیگر می فرماید:

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ ۗ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ ۖ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۲۳﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ ۖ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿۱۲۴﴾﴾ [النساء: ۱۲۳-۱۲۴].

ترجمه: «نیست کار بوفق آرزوی شما و نه بوفق آرزوی اهل کتاب، هرکه کار بد کند به آن جزا داده خواهد شد، و نیابد برای خود بجز خدا هیچ دوستی و نه یاری دهنده ای، کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، خواه مرد باشد یا زن، چنان کسانی داخل بهشت خواهند شد و کمترین ستمی بدانان نخواهد شد».

نقیر: سوراخ کوچکیست در پشت خسته خرما. یعنی با همه انسان ها محاسبه می شود و پاداش هر عمل آنها چه خورد و چه بزرگ چه خیر و چه شر برای ایشان

داده خواهد شد. بدینگونه همه نژاد پرستان با تمامی انواع و اشکالشان و با ادعاهای دروغین و بی اساسشان بر خداوند ﷻ تهمت و افترا بستند که گویا آنها در نژاد و نسبشان بهتر، عالیت، متری تر، و اصیلتر از دیگران هستند! آیا اینگونه مفکوره و سخن مشابهت به اخلاق یهود ندارد؟.

خداوند ﷻ به قوم یهود امر کرد تا به مردم سخن نیک بگویند: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ [البقرة: ۸۳]. - به مردم سخن نیک بگوئید - یعنی آن سخنی را بگوئید که به اخلاق نیکو، صبر و بردباری، گذشت و لطف، محبت و برادری، توصیه به کردار پسندیده، رهنمائی به خوبی ها، و باز داشتن از بدیها و منکرات، دعوت نماید. پیامبر بزرگ اسلام ﷺ می فرماید: «هیچ کار خوب و پسندیده را حقیر شمار و اگر قادر به دادن چیزی نبودی پس با برادرت با چهره گشاده رو برو شو»^(۱).

مگر یهودان اوامر خداوند ﷻ و فرستاده هایش را نپذیرفتند و خویش را بر دیگران بلند شمرده، آشکارا نافرمانی خداوند ﷻ نمودند. خداوند یهودان را مخاطب قرار داده می فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تَخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿۸۴﴾ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتَخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُم أُسْرَى تَفْلُدُوهُمْ وَهُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْئُوتٌ مِّنْ بَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ ﴿۸۵﴾ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۸۶﴾﴾ [البقرة: ۸۴-۸۵].

ترجمه: «بیاد آورید هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و همدیگر را از سرزمین و خانه و کاشانه خویش بیرون نکنید سپس اقرار کردید و شما گواهی می‌دهید پس از آن شما هستید که یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از خانه‌ها و سرزمین‌شان بیرون می‌رانید از راه گناه و دشمنی هم‌پستی و پشتیبانی می‌کنید، ولی اگر اسیران نزد شما بیایند فدیة می‌دهید و ایشان را آزاد می‌سازید، حال آنکه بیرون راندن ایشان بر شما حرام است آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند جز خواری و رسوائی درین جهان نیست و در روز رستاخیز به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شود و خداوند از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست.»

مگر آنها به عهد و پیمان‌شان وفا نکردند و یکدیگر را به قتل رسانیدند و خون یکدیگر را ریختند، عده‌ای از آنها عده دیگر را از خانه و وطن‌شان بیرون راندند، بالای آنها تجاوز و ظلم را روا داشتند و در نتیجه جنگ‌های شدید یکدیگر را اسیر گرفتند سپس اسیران را نظر به حکم تورات در بدل مال و سر بها رها نمودند.

این چنین اعمال ناشایسته از یهودانیکه در مدینه منوره قبل از بعثت پیامبر گرامی اسلام ﷺ زندگی داشتند رخ می‌داد. هنگامیکه پیامبر خدا ﷺ به مدینه منوره هجرت نمود، چند قبیله معروف در آنجا زندگی داشتند، از جمله قبیله بنی قینقاع و قبیله بنی نظیر که در آن زمان از هم پیمانان قبیله مشرک و بت پرست عرب، بنام خزرج بودند، و قبیله بنی قریظه از هم پیمانان قبیله مشرک و بت پرست عرب، بنام اوس بودند، این پیمانها بین یهود مدینه و قبایل عرب‌های بت پرست آنجا، قبل از هجرت پیامبر اسلام ﷺ و گردن نهادن اوس و خزرج به آئین اسلام بود، که سپس بنام انصار مسمی شدند.

هنگامیکه جنگ بین قبایل یهود در می‌گرفت، یکدیگر را بقتل می‌رساندند، مال و دارائی یکدیگر را به غارت می‌بردند، قبیله ضعیف مجبور به فرار شده، خانه و کاشانه را رها کرده آواره می‌شدند.

اینگونه اعمال غیر انسانی در دین‌شان حرام بود، چنانکه دین اسلام نیز اینگونه اعمال را حرام قرارداده است، زیرا دین در نزد خداوند ﷻ همانا اسلام است، و پیروان یک دین و یک ملت به مثابه یک جسم هستند، عرب‌های مشرک این اعمال نا شایسته یهود را عیب دانسته آنها را طعنه می‌دادند که شما چرا با همجنسان یهودی تان می‌جنگید و عده را اسیر گرفته سپس در بدل مال، آنها را تبادل می‌نمائید؟ یهودیها در جواب می‌گفتند: که ما نظر به حکم تورات عمل نموده اسیران را تبادل می‌نمائیم، زیرا جنگیدن با آنها بر ما حرام است. و اگر می‌پرسیدند پس چرا با آنها می‌جنگید؟ در جواب می‌گفتند: ما همچنان خود را خوار و ذلیل نمی‌سازیم و ازین کار حیا می‌نمائیم! حال آنکه حقیقت چیزی دیگری بود، همه بخاطر منافع دنیوی و مصالح شخصی بود، خداوند ﷻ در مورد ایشان چنین می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّن دِيَرِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسْرَىٰ تَقْدُواهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءٌ مَّن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِّنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٨٦﴾﴾ [البقرة: ٨٥-٨٦].

ترجمه: «آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخش دیگر کفر می‌ورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند جز خواری و رسوائی درین جهان نیست و در روز رستاخیز به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شود و خداوند از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست، اینها همان کسانی‌اند که آخرت را به زندگی دنیا فروخته‌اند لذا شکنجه آنان تخفیف داده نمی‌شود و ایشان یاری نخواهند شد.»

مسلمانان نژاد پرست امروزی نیز همچو اعمال ناشایسته را انجام می دهند خون یکدیگر را می ریزند، یکدیگر را ذبح می کنند مال و دارای یکدیگر را به غارت و یغما می برند، بخاطر عداوت و دشمنی قبیله‌ی یکدیگر را از خانه‌ها و کاشانه‌ها و قریه و وطنشان بیرون می رانند! و فرقی که در میان‌شان وجود دارد اینست که نژاد پرستان امروزی در جنگ‌های‌شان اسیران را در برابر سر بها یا مال تبادل نمی کنند بلکه آنها را اکثرا به قتل می رسانند زیرا دشمنی و حقد عمیقی که در دل‌های‌شان جاگزین است آنها را به این کار وادار می سازد. یعنی مسلمانان نژاد پرست امروزی در طغیان، بغاوت، قوم پرستی، ظلم و تجاوز بالاتر از یهود هستند (لا حول ولا قوة إلا بالله).

نژادپرستان امروزی مانند حیوانات درنده و وحشی شده‌اند، دین عقیده و اخلاق را فراموش نموده‌اند، مهمترین مسأله در نزد آنها کامیابی و تفوق بر دیگران است و در این راه از هیچ وسیله دریغ نمی کنند، آنها مسلکی را به پیش گرفته‌اند که در نهایت به ویرانی، زوال و فرو آمدن غضب الهی در دنیا و آخرت می انجامد. بر پیشوایان و رهبران‌شان چنان محبت ریاست و زعامت حکمفرما است که حتی عقل و حواس‌شان را از دست داده‌اند، دین، ایمان و هدف را فراموش نموده‌اند، شیطان چنان بر آنها مسلط است که به هر راهی بخواهد آنها را با خود می کشاند.

خداوند ﷻ می فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرِيُّ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّوهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَعْزِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾﴾ [المائدة: ١٨].

ترجمه: «یهودیان و مسیحیان می گویند: ما پسران و عزیزان خدائیم! بگو پس چرا شما را در برابر گناهان تان عذاب می دهد؟ بلکه شما انسان‌هایی همچو سائر بشر هستید که خدا آنان را آفریده است. خداوند هر که را بخواهد مورد آمرزش قرار

می‌دهد و هر که را بخواهد عذاب می‌دهد و سلطنت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو هست متعلق به خدا بوده و برگشت همگان به سوی او است.»

یهود و نصاری گفتند که ما منسوب به پیامبران خدا هستیم و آنها فرزندان خداوند و خداوند ﷻ به آنها توجه خاصی دارد و ما را نیز دوست می‌دارد زیرا ما پیروان آنها ایم، خداوند گمان ایشان را رد نموده فرمود: پس چرا خداوند ﷻ آتش دوزخ را در برابر کفر و تکذیب و افترای شما آماده نموده است؟ بلکه شما انسان‌هایی مانند سایر بشر هستید که خداوند ﷻ آنها را آفریده است و دیگر بندگان خدا الگویی بر شما ندارد که خداوند داوری آنها را به دست دارد کسی را اگر بخواهد مورد عفو قرار می‌دهد و کسی را اگر بخواهد عذاب و شکنجه می‌کند و خداوند ﷻ ذاتی است، عادل. و هرگز ظلم و جور را به کسی روا نمی‌دارد.

سبب اساسی این عقیده در نزد یهود و نصاری اینست که هر طایفه دارای دو گروهی هستند یکی گروه مردمان نادان و عوام است که از کتاب و دین‌شان جز خیال پروری و امیدواری نجات از دوزخ را به سر نمی‌پروراندند، و گروه دومی کسانی‌اند که کتاب‌های‌شان را تحریف و تأویل نموده و از این راه مصالح و منافع و اغراض شخصی‌شان را تأمین نموده‌اند، و هرگز نمی‌خواهند حقائق را به مردمان‌شان بازگو نمایند و درین راه علمای فریبکار و دجال صفت و منفعت جوی آنها نقش اساسی را بازی می‌کنند تا ریاست عزت و قدرت را از دست ندهند. همین گونه نژاد پرستان نیز مردمان زیر دست و رعیت‌شان را می‌فریبند و آنها را از حقائق بی‌خبر نگه داشته و مسائل را برای آنها طوری جلوه می‌دهند که گویا آنها بر حق‌اند و دیگران بر باطل، تا به خاطر بدست آوردن منافع خود از آنها استفاده نموده و تابع اوامرشان باشند. این شیوه‌ایست که نژادپرستان در هر جائی از این راه پیش می‌روند و رعیت‌شان را می‌فریبند. چنانکه خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّوهُ﴾ [المائدة: ۱۸].

ترجمه: «یهودیان و مسیحیان می‌گویند: ما پسران و عزیزان خدائیم.»

آنها می‌خواهند با این سخن بر دیگران برتریت خود را ثابت کنند زیرا آنها به گمان خودشان پسران و دوستان خداوند ﷺ هستند و خداوند ﷺ آنها را در مقابل گناهانشان شکنجه نمی‌دهد و چند روز محدود وارد دوزخ خواهند شد! سخن ایشان به این معنا است که عدالت خداوند ﷺ از خط سپرش منحرف می‌شود و خداوند ﷺ از بخشی حمایت و طرفداری می‌نماید و آنها را میگذارد تا در زمین فساد نمایند و خویش را بر دیگران بهتر و افضلتر جلوه دهند و مرتکب جنایات شوند، سپس آنها را مانند دیگر فساد کاران شکنجه و عذاب نمی‌کند! آیا اینچنین افکار و تصور باعث فساد و ویرانی و تباهی در جهان نمی‌گردد؟

اینجاست که اسلام عزیز ضربه محکمش را بر این تصور بی‌جا و بی‌اساس وارد نموده عدل الهی را استوار و مقرر گردانیده و بطلان این مفکوره و ادعای بی‌معنا را اعلان می‌دارد. خداوند ﷺ می‌فرماید:

﴿قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ ۗ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ ۗ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۱۸].

ترجمه: «بگو پس چرا شما را در برابر گناهان تان عذاب می‌دهد بلکه شما انسان‌های همچون سائر انسان‌ها هستید که خداوند آنان را آفریده است خداوند هر که را بخواهد مورد آمرزش قرار می‌دهد و هر که را بخواهد عذاب می‌دهد.»

به این ترتیب خداوند ﷺ حقیقت ایمان به وحدانیت خویش را بطور قطعی و حاسم بیان داشته ادعای فرزند بودن را بیهوده و بی‌ارزش خواند، زیرا آنها مانند سایر بشر بوده امتیازی بر دیگران ندارند، چنانکه عدل و مساوات الهی میان بندگان، تعیین آمرزش و عذاب را که همه به اراده و خواست خداوند ﷺ ارتباط دارد، واضح ساخته و بر معمای فرزندی و روابط شخصی با کسی، خط بطلان کشید.

آغوش اسلام برای همه باز است

اسلام عزیز در اولین روزگارش صهیب رومی رضی الله عنه، بلال حبشی رضی الله عنه، سلمان فارسی رضی الله عنه و ابوبکر عربی رضی الله عنه را زیر پرچم (لا اله الا الله محمد رسول الله) در آغوش کشید، تبعیض و تعصب قوم، نژاد، رنگ، وطن، قبیله و.... را خاتمه داد و نور اسلام در هر خانه، قبیله، دهکده و شهر درخشید پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «آنکه دعوت به عصیبت نماید از ما نیست و آنکه بر عصیبت بجنگد از ما نیست و آنکه بر عصیبت بمیرد از ما نیست»^(۱).

اینگونه کاسه نژاد پرستی با تمام اقسام و انواع فرو ریخته و از هم پاشید و از همان آغاز وطن مسلمان تنها سر زمینی که او بالایش زندگی می کند نبوده بلکه در هر جایکه میتواند احکام دین خود را عملی نماید، خواه در شرق یا در غرب جهان، همانجا وطن اوست.

مسلمانان نخستین از پدران، فرزندان و خویشاوندان مشرک خویش اعلان بیزاری نموده و با هرکسی از آنها که در مقابل خدا جل جلاله و رسولش صلی الله علیه و آله به جنگ برخاسته و جنگیدند: روی این اساس مسلمانان با پدر، مادر، برادر، خواهر و فرزندان که مشرک و کافر باشند قطع رابطه نموده برائت خود را از آنها اعلان می نمایند و شاید هم به منظور هدایت آنها به سوی دین حق، دوستی و ارتباط را قطع ننمایند. خداوند جل جلاله در بسیاری از آیات قرآن کریم این موضوع را روشن ساخته است، مانند ابراهیم علیه السلام که از کفر پدرش اعلان برائت نمود، زیرا پدرش اصرار به بت پرستی داشت.

و نوح علیه السلام از خانم و پسرش اظهار برائت و بیزاری نمود زیرا آن دو به کفر اصرار داشتند، چنانکه آسیه زن فرعون که زنی مؤمنی بود از شوهرش اظهار برائت کرد، و

در عصر پیامبر بزرگ اسلام ﷺ نمونه‌های بی‌زاری از کفر و شرک خیلی زیاد است که بطور نمونه قصه مقداد بن اسود رضی الله عنه را ذکر می‌نمایم.

جبر بن نفیر رضی الله عنه حکایت می‌کند که روزی نزد مقداد رضی الله عنه نشسته بودیم مردی که از نزد ما می‌گذشت به مقداد گفت: خوشا به حال این دو چشمی که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده! به خدا سوگند که چقدر آرزو داشتیم تا آنچه را خودت دیده‌ای و حضور داشتی، ما نیز آنرا می‌دیدیم و حضور یاب می‌شدیم!

مقداد رضی الله عنه خیلی غضبناک شد، من تعجب کردم که آنمرد سخن بدی نگفت! سپس مقداد رضی الله عنه بوی روی آورده و فرمود: چه چیزی شما را وا می‌دارد که آرزوی زندگی زمانی را میکنید که گذشته است؟ و کسی نمی‌داند اگر در آن زمان حاضر می‌بود در کدام صف و در چه موقعی قرار می‌داشت! سوگند به خداوند جل جلاله مردمان زیادی در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وجود داشتند مگر خداوند جل جلاله آنها را به روی هایشان در دوزخ افگند، زیرا از ایمان آوردن و فرمانبرداری ایشان صلی الله علیه و آله سرکشی نمودند، آیا شکر خدا را به جا نمی‌آورید که دنیا آمدید و به خدا جل جلاله و رسولش صلی الله علیه و آله ایمان آورده اید؟ مصائب و مشکلات را دیگران متحمل شدند و شما از شر آن باز داشته شدید، سوگند به خداوند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سخت‌ترین شرایطی که پیامبران پیشین فرستاده شده بودند، مبعوث گردیدند، زمانیکه جهل و نادانی و تنبلی به اوجش رسیده بود، آنها نمی‌دانستند که دینی بروز خواهد کرد که حق را از باطل جدا کرده میان پدر و پسر که یکی مؤمن و دیگری مشرک است، جدائی خواهد آورد، تا جائیکه مؤمن، پدر و پسر و برادر مشرکش را می‌دید که در صف کفار قرار دارند، ولی چون قلبش به ایمان باز و صفا شده بود و می‌دانست آنکه در صف کفار قرار گیرد، همانا هلاک شده است، وی می‌دید که خویشاوند و دوست صمیمی‌اش در آن زمره قرار دارد، لیکن چشمش با اسلام آوردن آنها روشن نشد، چشمانی که باید به هدایت آنها روشن می‌گشت! خداوند می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ

أَعْيُنٍ وَأَجْعَلْنَا لِمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿۱۷۴﴾ [الفرقان: ۱۷۴]. «پروردگارا! همسران و فرزندانِ به ما عطا فرما که باعث روشنی چشمانمان گردند».

تا آنکه جنگ بدر رخ داد و مسلمانان تحت قیادت پیامبر بزرگ اسلام ﷺ با مشرکین قریش که در ردیف آنها پدران و پسران و خویشاوندان شان حاضر بودند، جنگیدند، زیرا آنها در صف مشرکین قرار داشتند. به همین خاطر خداوند ﷻ یاران را در قرآن کریم مدح و ستایش نموده می فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجَدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزُرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿۲۹﴾﴾ [الفتح: ۲۹].

ترجمه: «محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند، ایشان را در حال رکوع و سجود می بینی، آنان همواره فضل خدای را می جویند و رضای او را میطلبند نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانی های شان نمایان است، این توصیف آنان در تورات است و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه های خود را بیرون زده و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه های خویش ایستاده باشد، بگونه ای که برزگران را به شگفت می آورد، تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند، خداوند به کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می دهد».

مؤمنان از عصر آدم ﷺ تا روز رستاخیز یک امت اند

مسلمانان به همه انبیاء و پیامبران گذشته که مردمان برگزیده الله ﷻ بودند، ایمان دارند، همچنان اتباع و رعیت این پیامبران که احکام دین الله را تطبیق نموده بودند و در کتاب‌های آسمانی تغیر و تحریفی نیاورده بودند، از نوح تا حضرت محمد ﷺ همه آنها با نژاد و رنگ‌های مختلف‌شان با ما برادراند.

اما کسانی که مشرک و یا از جمله اهل کتاب بودند ولی در کتاب‌های‌شان تغیر آورده و آنرا مطابق میل‌شان تحریف نمودند و به رسالت پیامبر آخر زمان محمد ﷺ ایمان نیاوردند، با ما ارتباطی ندارند و از جمله مؤمنان شمرده نمی‌شوند.

در قرآن کریم و احادیث قدسی قصه‌ها و حکایت‌های زیادی از اتباع و یاران و انصار پیامبران گذشته ذکر شده است که فداکاری و قربانی آنها را در راه خداوند ﷻ بیان می‌دارد، تا سر مشقی برای مسلمانان باشند، چنانکه در امت‌های پیشین مردمانی گذشته‌اند که صاحب علم، حکمت و معجزه بودند ولی از جمله پیامبران نبودند. همچنان قصه و حکایات مردمان گمراه، منحرف و اوباش این امت‌هانیز در قرآن ذکر شده است تا پند و عبرتی برای مسلمانان باشد و در دام شیطان نیفتند، و از اعمال بدی که آنها مرتکب آن شدند برحذر باشند، زیرا دین در نزد خداوند اسلام است و همه پیامبران امت‌های‌شان را به اسلام دعوت نموده‌اند، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «من نزدیک‌ترین مردمان به عیسی ابن مریم در دنیا و آخرت هستم، پیامبران برادران یک پدراند و مادران‌شان گوناگون، و دین‌شان یکی است»^(۱).

دین معتبر و پسندیده همانا دین اسلام است که خداوند ﷻ به جز از آن، دینی دیگری را نه از گذشتگان و نه از مردمان آخر زمان می‌پذیرد. خداوند ﷻ از نوح ﷺ چنین حکایت می‌کند:

۱- روایت بخاری - فتح الباری - ۴۷۸/۶.

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَتَقَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ﴿٧١﴾ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِّنْ أَجْرٍ إِن أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ ۗ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٧٢﴾﴾ [یونس: ۷۱-۷۲].

ترجمه: «ای پیامبر! سرگذشت نوح را برای آنان بخوان وقتی نوح به قوم خود گفت: ای قوم من اگر مانند من و پند دادم با آیات خدا برایتان سخت و غیر قابل تحمل است من بر خدا تکیه دارم پس همراه با معبودهای تان قاطعانه تصمیم خود را بگیرید بعداً منظورتان از خودتان پنهان نماند و مایه اندوه تان نشود پس از آن نسبت به من هر چه می خواهید بکنید و مرا مهلت ندهید اگر روی گردانیدید، چرا که من کم ترین مزد از شما نمی خواهم، مزد و پاداش من جز بر خدا نیست، و به من دستور داده شده است که از زمره تسلیم شده گان باشم».

و از ابراهیم علیه السلام چنین حکایت می کند:

﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٣٣﴾ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ ۖ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣٤﴾ وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ بَنِيَّ ۖ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٥﴾﴾ [البقرة: ۱۳۰-۱۳۲].

ترجمه: «چه کسی از دین ابراهیم رویگردان خواهد شد مگر که خود را خوار و کوچک داشته باشد همانا ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر از زمره شایستگان است آنگاه که پروردگارش به او گفت: اخلاص داشته باش گفت: خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم، و ابراهیم فرزندان خویش را به این دین سفارش کرد و یعقوب گفت: ای فرزندان من! خداوند برای شما دینی را برگزیده

است و نمی‌رید جز اینکه مسلمان باشید. آیا هنگامیکه مرگ یعقوب فرا رسید شما حاضر بودید؟! آن هنگامیکه به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیزی را می‌پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خداوند یگانه است و ما تسلیم او هستیم».

و از موسی عَلَيْهِ السَّلَام حکایت می‌کند:

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يَقَوْمِ إِن كُنتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۸۴].

ترجمه: «موسی گفت: ای قوم من! اگر واقعاً به خدا ایمان آوردید، بر او توکل کنید اگر خود را به او تسلیم کرده‌اید».

و از مسیح عَلَيْهِ السَّلَام چنین حکایت می‌کند:

﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ ءَامِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا ءَامَنَّا وَأَشْهَدُ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ﴾ [المائدة: ۱۱۱].

ترجمه: «و به یاد آور - آنگاه را که به حواریون الهام کردم که به من و فرستاده من (عیسی) ایمان بیاورید گفتند ایمان آوردیم و پروردگار گواه باش که ما مخلص و منقاد هستیم».

و از بلقیس زمانیکه گفت:

﴿قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [النمل: ۴۴].

ترجمه: «گفت من به نفس خود ستم کرده‌ام و با سلیمان خویشتن را تسلیم پروردگار جهانیان میدارم».

خداوند عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾

كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿۱۳﴾ [الشوری: ۱۳].

ترجمه: «خداوند آئینی را برای شما بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آنرا به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام سفارش نموده ایم که دین را پا برجا دارید و در آن تفرقه و اختلاف نورزید، این چیز که شما مشرکان را بدان می خوانید بر مشرکان سخت و گران می آید خداوند هر که را بخواهد برای آن دین برمی گزیند و هر که بسوی آن برگردد بدان رهنمودش می گرداند».

نژاد پرستان و ملیت گراها چون اگر در قرآن کریم غور نمایند خواهند دانست که در مقابل پیامبران و دعوت شان جز اشخاص متکبر، خودخواه، قدرت طلب، کسی دیگر معارضه و مخالفت نکرده است، هر پیامبری با چنین اشخاص که از قوم و قبیله خودش بودند رو برو شدند واذیت و آزاری زیادی را بر آنها تحمیل نموده اند تا جاییکه بعضی از آنها به وسیله افراد کافر و مشرک قومشان به قتل رسیده اند، همچو اعمال ناشایسته در برابر فرستادگان خداوند صلی الله علیه و آله صورت گرفت تا اینکه موجب قهر و غضب الهی و زوال اقوام آنها گردید.

آیات سابقه بیانگر اینست که همه کسانی که به پیامبران از آدم علیه السلام تا حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده اند، یک امت هستند و ما مسلمانان که امت پیامبر گرامی حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم، ملزم به دوستی و احترام، و ایمان به همه پیامبران پیشین و کتاب های شان می باشیم و آن عده حکایات و قصه هایی را که قرآن کریم و سنت مطهر به ما بیان نموده نمونه و سر مشق زندگی برای ما مسلمانان می باشد به شرطیکه با شریعت پیامبر آخر زمان صلی الله علیه و آله تعارضی نداشته باشد.

خداوند صلی الله علیه و آله امت محمدی صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده می فرماید:

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ﴾

وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ آلُ الْبَنِيَّانِ مِنَ رَبِّهِمْ
لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾ [البقرة: ۱۳۶].

ترجمه: «بگویند: ایمان داریم به خداوند و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم
اسماعیل اسحاق یعقوب و اسباط (نوادگان یعقوب) نازل شده است و به آنچه برای
موسی و عیسی آمده است و به آنچه برای پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده
است میان هیچ یک از آنان فرقی نمی‌گذاریم و ما تسلیم خدا هستیم».

پس اگر ملیت گراها و نژاد پرستان باز هم به برتریت خودشان اصرار میورزند-
درحالی که خود را مسلمان میگویند- نظرشان در مورد پیامبران و برگزیدگان
خداوند ﷺ، کسانی که بهترین و پرهیزگارترین و افضلترین و امانت کارترین مردمان
روی زمین بودند چه خواهد بود؟ آیا نژاد، رنگ و زبان‌شان مختلف و از گوشه‌های
مختلف دنیا نبودند؟!.

اگر قوم پرستان خویش را بلند مرتبه و عالیقدر از دیگر نژادها می‌شمارند پس
پیامبران و برگزیدگان خداوند ﷺ بطور مستقیم و یا غیر مستقیم در آن شامل خواهند
بود، حالا که این حقیقت را دانستید، و باز هم به مفکوره بی اساس خود پافشاری
می‌نمایید، پس خود در مورد خویش قضاوت کنید.

بگذارید تا نمونه‌ای را به شما پیشکش کنیم، (قصه پدر پیامبران ابراهیم و پسرش
اسماعیل ﷺ) تا حقیقت به طور واضح به نژاد پرستان واضح و روشن گردد.

قصه ابراهیم و پسرش اسماعیل ﷺ

هنگامیکه ابراهیم التیمی با همسرش ساره به مصر رسید، سرزمین مصر را پادشاه
ظالم و جابر در تصرف داشت، همسر ابراهیم التیمی که از زیباترین زنها بود خبرش
به پادشاه ظالم رسید و ابراهیم التیمی را بلا درنگ نزد خویش خواست و از او پرسید:
این زن که با خودت همراه است کیست؟ ابراهیم التیمی گفت: خواهرم است،
ابراهیم التیمی هراس داشت اگر بگوید همسرش است شاید او را به قتل برساند

و همسرش را با خود بگیرد، پادشاه ظالم به ابراهیم گفت: این دوشیزه را آرایش و آراسته نموده به من بفرست، ابراهیم این کار را نموده و همسرش را نزد پادشاه ظالم و جابر فرستاد.

پادشاه در اطافی که همسر ابراهیم علیه السلام حضور داشت داخل شد وقتی خواست تا وی را در آغوش بکشد دستش خشک شد، هنگامیکه پادشاه این حالت را دید زن را عادی نشمرد، سپس برایش گفت: به خداوند جل جلاله دعا کن که دست من را دو باره باز نموده و سالم گرداند، به خدا سوگند اگر این کار را نمودی هرگز به تو دست نمی‌برم و احسانی نیز بتو خواهم کرد، همسر ابراهیم علیه السلام به خدا دعا کرد که اگر پادشاه در سخنش صادق باشد دو باره دست وی را باز نما. خداوند جل جلاله دست پادشاه را باز نمود و زن را دو باره به ابراهیم فرستاد و نظر به وعده اش که گفته بود به تو احسانی هم می‌نمایم یک کنیز دوشیزه را که هاجر نام داشت به وی بخشید.

هاجر زن خوشنما و زیبایی بود، ساره هاجر را به ابراهیم علیه السلام بخشید و گفت: من اینرا زنی نیک و پاکیزه می‌بینم، خودت ویرا به زنی ات بگیر، خداوند جل جلاله مهربان است که از وی به تو پسری بدهد. زیرا ساره حمل نمی‌گرفت و کودکی به دنیا نیاورده بود، تا آنکه زن سالخورده شد، ابراهیم علیه السلام همیشه دعا می‌نمود تا خداوند جل جلاله به وی پسر نیک و صالح بدهد، ابراهیم علیه السلام مسن شد و ساره به سن یأس رسید.

سپس هاجر، اسماعیل علیه السلام را بدنیا آورد، ابراهیم هر دوی آنها را با خود گرفته به مکه برد و در نزدیک کعبه شریفه هردو را گذاشت و خواست به شام بر گردد، هاجر به او گفت: ای ابراهیم ما را به کی می‌گذاری؟ در این کوه و بیابانی که نه آب است و نه گیاهی، نه انسان است و نه حیوانی؟ ابراهیم جواب داد: شما را به خداوند جل جلاله می‌گذارم، هاجر گفت: برو برگرد خداوند ما را ضایع نمی‌سازد.

خداوند جل جلاله چاه زمزم را برای هاجر و پسرش شگافت و قافله‌ای که از قبائل جرهم رهسپار شام بودند آب را دیدند و از مادر اسماعیل علیه السلام خواستند تا آنها را نیز

اجازه دهد که در اطراف این چاه زندگی نمایند، هاجر به آنها اجازه داد تا آنکه اسماعیل علیه السلام جوان شد و با دوشیزه‌ای از این قبیله ازدواج نمود، بعدها پدرش ابراهیم علیه السلام به مکه برگشت و هر دو باهم کعبه معظمه را به امر خداوند جل جلاله بنا نمودند خداوند جل جلاله اسماعیل علیه السلام را از برگزیدگانش قرار داده وی را به تبلیغ رسالتش بسوی عمالیق و قبائل یمنی گماشت تا آنها را به اسلام و یگانه پرستی دعوت نماید. از پسران اسماعیل علیه السلام نابت و قید بود که خداوند جل جلاله از این دو پسرش عربها را به ویژه عرب حجاز را بوجود آورده و منتشر ساخت.

از این قصه برای ما واضح و روشن می‌گردد که مادر اسماعیل علیه السلام برده یا کنیز پادشاه ظالم مصر بود سپس به ساره بخشیده شد، وساره وی را به ابراهیم علیه السلام بخشید تا خداوند جل جلاله پسری صالح و نیک از وی به ابراهیم علیه السلام ارزانی نماید.

اگر نژاد پرستان باز هم اصرار به برتریت‌شان دارند پس این معنی را دارد که آنها خویشان را از پیامبران نیز بلند می‌شمارند از جمله اسماعیل علیه السلام، زیرا مادرش کنیزی بود، اگر آنها این مسأله را درک کنند و بازهم در مفکوره خود پا فشاری و اصرار ورزند پس این عمل باعث قهر و غضب خداوند جل جلاله بالای‌شان خواهد شد. قصه اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام درسیست، عبرت انگیز، برای همه نژاد پرستان است به ویژه ملیت پرستان عرب، زیرا اکثر آنها حقیقت مادرشان را نمیدانند که کنیز بود.

از اینجا برای ما تعارض و دوگانگی در مفکوره و معتقدات نژاد پرستان ثابت می‌گردد زیرا آنها مردمانی را که پدران و اسلاف‌شان از جمله برده گان بودند تحقیر می‌نمایند، ولی ما می‌پرسیم شما در مورد بسیاری از پیامبران خداوند جل جلاله که با کنیزها ازدواج نمودند و از آنها نسل‌شان منتشر گردیده چه نظری دارید؟ آیا این چنین مفکوره‌های بی‌مورد دلالت به بطلان معتقدات‌شان نمی‌کند؟!

با تأسف سنجش امور نزد آنها دگرگون گردیده است خوبی‌ها در نزد آنان به زشتی، عدالت به تبهکاری، عطوفت و مهربانی به سنگدلی مبدل گردیده است حالا

واضح شد که ابلیس بر آنها غالب آمده و توانسته ایشان را از راه راست به کجی و گمراهی ببرد، زیرا آغاز گر این عمل و مفکوره ناشایسته ابلیس لعین بود. این قصه بیانگر آن است که برده و کنیز شاید برتر و افضلتر از مردمان آزاد در نزد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ باشند و در پرهیز گاری نیکی و شایستگی نیز در مرتبه عالی قرار داشته باشند.

ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام پسر دیگری بنام اسحق عَلَيْهِ السَّلَام داشت که او هم از جمله برگزیدگان خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بود. اسحق عَلَيْهِ السَّلَام پسری بنام یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام داشت که او هم از برگزیدگان الله جَلَّ جَلَالُهُ بود، یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام معروف به اسرائیل نیز می‌باشد که نواده‌ها و ذریه او (بنی اسرائیل) منسوب به وی گردیده و از دودمان آنها بسیاری از پیامبران پیشین بسوی آنها فرستاده شدند.

حالا دانستیم که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام دو پسر داشت که هر دو را خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به رسالتش برگزید، یکی اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام که جد پیامبر بزرگ مان حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، و دیگری اسحاق عَلَيْهِ السَّلَام که پسرش یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام نام داشت و به اسرائیل نیز معروف می‌باشد، دودمانش به وی منسوب می‌گردند (بنی اسرائیل) و پیامبران زیادی در این سلاله گذشته‌اند که آخرین‌شان عیسی عَلَيْهِ السَّلَام پسر مریم می‌باشد. به همین منظور ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را پدر انبیاء می‌نامند، قرآن کریم در این مورد چنین اشاره می‌نماید:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٥﴾ وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٦﴾﴾ [الأنعام: ٨٤-٨٦].

ترجمه: «ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا کردیم آن دو را رهنمود کردیم بیشتر نیز نوح را ارشاد نمودیم و از نژاد نوح، داود سلیمان ایوب یوسف موسی و هارون را «قبلاً هدایت کردیم» همانگونه محسنان را پاداش می‌دهیم و زکریا و

یحیی و عیسی و الیاس را نیز هدایت کردیم، همه آنان از زمره صالحان بودند، و اسماعیل و یسع و یونس و لوط را بر همه جهانیان برتری دادیم.»
 کسیکه ما را مسلمان نامگذاری نمود ابراهیم علیه السلام است خداوند جل جلاله در این مورد می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾ [الحج: ۷۸].

ترجمه: «و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است (این دین) همان آئین پدر تان ابراهیم است که خدا شما را قبلاً مسلمین نامیده است.»
 ملیت گراها حالا قناعت و درک خواهند کرد که مفکوره‌شان توهین کننده و تحقیرآمیز و بی‌بنیاد است، آیا می‌خواهند خویش را بر پیامبران، ستوده و ارجمندتر بشمارند؟ آیا بر سردار عالمیان حضرت محمد صلی الله علیه و آله خویش را بلند و عالیقدر می‌شمارند؟ آنها باید به خداوند جل جلاله رجوع نموده توبه نمایند و از این یاوه‌گویی‌ها و نادانی دست بردارند، ورنه باعث تفرقه و اختلاف میان مسلمانان در همه جا، و موجب قهر و غضب خداوند جل جلاله خواهند شد.

احکام و اندرزهایی که از قصه ابراهیم علیه السلام آشکار می‌گردد: از قصه ابراهیم علیه السلام سه مسأله مهم واضح می‌گردد:

اول: عدم تحقیر و تمسخر به شخصیت غلامان و برده‌گان، چه زن باشد و چه مرد، زیرا اسلام بهر انسانی مانند دیگر همنوعانش ارزش داده و شاید هم در پرهیزگاری و اخلاق نیکو، بر مردمان آزاد پیشی داشته باشند.

غلامان و برده‌گان مسلمان برادران مسلمانانند و فرقی میان آنها نیست و در وقت ضرورت باید با آنها کمک و معاونت لازم صورت بگیرد. در این باره قصه سلمان فارسی رضی الله عنه را بطور نمونه خدمت تان عرض می‌داریم.

زمانیکه سلمان فارسی رضی الله عنه به دین اسلام مشرف گردید و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، آنحضرت صلی الله علیه و آله از وی خواست تا به بادارش بنویسد که او را آزاد کند، بادارش موافقه نمود ولی بشرطیکه بوی سه صد درخت خرما و چهل اوقیه طلا بدهد، پیامبر صلی الله علیه و آله به یاران خویش فرمودند: با برادر تان کمک و تعاون نمائید، سپس همه با وی همکاری کردند تا آنکه خواسته بادارش را بر آورده نمودند و به این ترتیب از بردگی آزاد گردید^(۱).

دوم: بدون شک پیامبران پیشین از ابراهیم علیه السلام تا پیامبر گرامی ما صلی الله علیه و آله همه از دوشیزه‌های غلامان همسر به خود اختیار نموده‌اند و از آنها فرزندان زیادی داشته‌اند که اینگونه پیوند و رشته‌ها به رضایت و اراده خداوند جل جلاله صورت گرفته است، تا بنیاد جامعه راسخ و قوی، و نمونه و دستوری برای مسلمانان در هر زمان و مکانی گردد، و به پیامبران‌شان اقتدا نموده، و از هر توده و قشر جامعه برای خود همسر اختیار کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با ماریه قبطی رضی الله عنها که حاکم مصر او را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید، ازدواج کرد و از وی ابراهیم دنیا آمد، و به خاطر همین دوستی و قرابت، پیامبر صلی الله علیه و آله توصیه نمودند تا با اهل مصر احسان و نیکی صورت گیرد.

قرآن کریم بطور قطعی ازدواج با زن مسلمان و عدم ازدواج با زن غیر مسلمان را حکم نموده است خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ تُؤْمِنَ ۚ وَلَا مَٔةً مُّؤْمِنَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا أَعْبَبَتْكُم ۗ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَعَلْبُدُ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ۗ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۗ وَيُبَيِّنُ ۗ ءَايَاتِهِ ۗ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۲۱﴾﴾ [البقرة: ۲۲۱].

ترجمه: «با زنان مشرکه تا ایمان نیاورند ازدواج نکنید و بی‌گمان کنیز مؤمنی بهتر است از زن مشرکه، اگر چه شما را به شگفتگی انداخته باشد و زنان و دختران خود

را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید تا زمانیکه ایمان نیاورند و بی گمان غلام مؤمن از مرد مشرک بهتر است اگر چه شما را به شگفتی انداخته باشد آنان بسوی آتش دعوت می دهند و خداوند بسوی بهشت و آمرزش، به فرمان خود و توفیق خویش دعوت می کند و خدا آیات خود را برای مردم روشن میسازد تا اینکه یاد آور شوند». سدی، می فرماید: آیات فوق در مورد عبدالله بن رواحه رضی الله عنه نازل گردیده است. او کنیزی سیاه رنگی داشت روزی بر وی قهر کرد و کفی بر رویش زد، ولی از این عملش پشیمان گردیده و ترسید که مبادا خداوند جل جلاله بر وی غضب شود، عبدالله رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و قصه را برایشان بیان کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: چطور زنی است؟ عبدالله رضی الله عنه فرمود: نماز میگذارد و روزه میگیرد و به صورت درست وضو می کند و گواه میدهد که خداوند جل جلاله یک است و شما فرستاده او هستید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای عبدالله این زن مسلمان است! عبدالله بن رواحه گفت: سوگند به خداوندی که شما را به حق فرستاده است من او را آزاد می کنم و حتماً با او ازدواج می کنم، وی اینکار را کرد، عده از مردم او را بدگویی نموده می گفتند: با کنیز خویش ازدواج کرد! سپس خداوند جل جلاله آیات زیر را نازل کرد:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ ۚ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۲﴾﴾ [النور: ۳۲].

ترجمه: «مردان و زنان مجرد خود را، و غلامان و کنیزان شایسته خویش را به ازدواج یکدیگر در آورید، اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنان را در پرتو فضل خود دارا و بی نیاز می گرداند، بیگمان خداوند دارای نعمت های فراخ و گشایشگر و آگاه است.»

پس نظر به این آیت ازدواج با دوشیزه های مسلمان آزاد، و با دوشیزه های برده گان و سرداران، همه یکسان است.

خداوند جَلَّ جَلَلُهُ می فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فِتْيَتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ [النساء: ۲۵].

ترجمه: «و اگر کسی از شما نتوانست با زنان آزاده مؤمن ازدواج کند، میتواند با کنیزان مؤمن ازدواج نماید.»

تمسخر و تحقیر به بعضی از توده‌هاییکه گمان می‌رود که کسی از نیاکان‌شان برده یا غلام بوده‌اند و برتری جستن بر آنها حرام قطعی است و ارتکاب این چنین اعمال از گناهان بزرگ محسوب می‌شود، خصوصا کسانیکه حکم شریعت را در این مورد می‌دانند. ازدواج با زنان این گونه توده‌ها در نظام اسلامی یکی از سنت‌های سردار عالم ﷺ می‌باشد، از اینرو اغلب یاران پیامبر ﷺ و علمای مسلمانان، این سنت را بر خود تطبیق نموده‌اند. ولی متأسفانه با وجود این همه دلایل آشکار و روشن برخی از نژاد پرستان گمراه و منحرف برخاسته بر عده‌ای از مسلمانانیکه شاید در نسب‌شان و یا یکی از اجدادشان در مرحله بردگی زندگی نموده است، خویش را برتر و افضلتر دانسته مرتکب جنایتی بزرگی می‌گردند، - زیرا اجدادشان از مردمان آزاد بودند و در مرحله بردگی بسر نبرده‌اند- این گروه نژاد پرست به آسانی درک نمیکنند و نمیدانند که با این طرز فکرشان مرتکب بزرگترین گناهی شده‌اند که شاید منجر به کفرشان گردد، این چنین مردمان ضرورت به وقت کافی دارند تا مغزهای‌شان از این پلیدی‌ها شستشو گردد و بخود بیایند، ما چند سوالی را به آنها پیش می‌نمائیم، امید است خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آنها را هدایت نموده به راه راست رهنمون شوند.

آیا این حق را به خود می‌دهید تا بر پدر پیامبران الصلوات علیهم خود را بلند بشمارید و از ازدواج وی با کنیزی که ساره او را به ابراهیم الصلوات علیهم بخشید مورد تمسخر قرار دهید؟!
آیا اینرا به خود اجازه میدهید تا بر پسر ابراهیم، اسماعیل الصلوات علیهم که جد پیامبر عالیقدر اسلام ﷺ است، خویش را برتری دهید؟ زیرا مادرش کنیزی بود، و آیا شما

بہتر از پیامبر گرامی ما ﷺ هستید؟ زیرا ایشان از نسل و نژاد نبی کریم اسماعیل است؟ یا از اینکه پیامبر ﷺ با ماریہ رضی اللہ عنہا کہ از جانب مقوقس حاکم مصر در آئزمان بہ وی بخشیدہ شد، سپس وی را بہ ہمسری خویش برگزیدند، خود را بہتر می دانید؟ و یا اینکه پیامبر ﷺ با ام المؤمنین صفیہ رضی اللہ عنہا ازدواج نمود بعد از آنکہ وی را آزاد نمود، زیرا وی از قبیلہ بنی قریظہ یکی از قبایل یہود مدینہ بود^(۱). آیا خویش را بہتر و بلندتر از ابراہیم پسر پیامبر خدا ﷺ می دانید کہ از ماریہ رضی اللہ عنہا بہ دنیا آمد، زیرا کہ مادرش کنیزی بود؟

اگر قبول ندارید پس شما بہ پیغمبران خدا تمسخر نمودہ اید و با این عمل از دایرہ اسلام بیرون شدہ و کافر هستید. و اگر بر کسانیکہ از سنت پیامبر اسلام ﷺ پیروی می کنند خویش را بہتر و اصیل تر می دانید پس شما بہ سنت پیامبر ﷺ اعتراض و طعن وارد نمودہ اید و مرتکب گناہ کبیرہ شدہ، اقتدا بہ یہود کردہ اید کہ خشم خداوند جل جلالہ بر آنها فرود آمد.

نژاد پرستان در منتهای جہل، نادانی، زشتی و انحطاط فکری بسر می برند و اعمال شان باعث فروپاشیدن وحدت مسلمانان شدہ تخم دشمنی و عداوت را میان آنان می پاشند.

علماء و دعوتگران باید بہ مسؤلیت بزرگی کہ بر آنها ست متوجہ شوند و ہمچو گروه های منحرف را قبل از اینکہ فرصت از دست رود آگاہ ساختہ و ایشان را گرفتہ بسوی برادری و برابری، الفت و محبت سوق دهند، باید از حوادث ناگوار و دلخراشی کہ در صومال، افغانستان، چاد و در بسیاری مناطق آسیا، افریقا، آسیای میانہ، البانیا و اروپا رخ داد و می دہد درس عبرت بگیرند.

سوم: بردگان و غلامان در اصل و حقیقت مردمان آزادی بودند و جرم و جنایتی را مرتکب نشدہ اند تا حقیر و بی ارزش باشند.

۱- قصہ پیمان شکنی یہود بنی قریظہ را در کتابهای سیرت بخوانید.

این همه قوانین و دستورهای ظالمانه و بی‌رحمانه در جنگ‌های قبل از اسلام تطبیق می‌گردید که هر کسی اسیر و غیر اسیر را به بردگی و غلامی خویش در می‌آورد، سپس زمانیکه نور اسلام بر جهان درخشید و قوانین خاص در مورد بردگان که با کمال شفقت و دلسوزی گذاشته شده بود عملی گردید، و نظام بردگی که منافی ترحم و انسان دوستی است به پایان رسید.

این قوانین جنگی ظالمانه را کفار، مشرکین، یهود و نصاری و غیره در جنگ‌های‌شان تطبیق می‌نمودند، تا آنکه اسلام عزیز این توده‌ها را از یوغ ظالمان و استعمارگران نجات داد و در فضای آرام و مطمئن به زندگی خویش ادامه داده، ترس و هراسی از کسی احساس نمی‌کردند و به همین سبب بسیاری از آنها که در بین اقشار مسلمان زیستند ازشان و شوکت بزرگی برخوردار بودند و توانستند در همه عرصه‌ها چه علمی، چه فرهنگی بروز نمایند. آنها بزرگترین علماء و فقهاء و دانشمندان را به عالم اسلامی تقدیم نمودند و معروفترین و برجسته‌ترین سپه سالاران لشکر اسلام شدند، حتی زمام امور مسلمانان را نیز به دست گرفتند، مانند سر لشکر فاتح قطز و بیبرس که هر دو در مقابل لشکر تتر مشرک جانبازی و فداکاری‌های بی‌مثلی نمودند که تاریخ آنها به خط طلائی نوشته است. اینها توانستند لشکر تتر را در اولین رویارویی به شکست مواجه سازند و ضربه کوبنده را به آنها فرود آرند، در این جنگ مجاهدین اسلام از تشویق و دلیری عالم مجاهد و نخبه عز بن عبد السلام برخوردار بودند.

و از امیران بزرگ اسلام که از جمله برده گان بودند مونس، جوهر، کافور اخشیدی^(۱) سبکتگین و پسرش می‌باشند^(۱).

۱- مرد سیاه رنگ حبشی نژاد بود که وی را اخشید به هجده دینار خریداری نموده بود سپس از معروفترین سر لشکران وی گردید و زمانیکه اخشید و پسرش درگذشتند حکمفرمائی به وی تعلق گرفت و در سال ۳۵۵ سر زمین مصر را به طور مستقل اداره می‌کرد و مدت حکمروائی اش

در زمان خلافت عباسی‌ها غلامی امیر مصر تعیین گردید که معروف به یحیی بن داود خرسی بود که از سال ۱۶۲-۱۶۴ امارت مصر را بدوش داشت (۲). و میان مسلمانان هیچ گونه تبعیضی وجود نداشت و همه با هم، بردگان و آزادگان، برادروار زندگی می‌کردند. اخلاق عالیقدر پیامبر ﷺ باید سرمشق زندگی همه باشد، زمانیکه نماینده حبشه به مدینه رسید خود جناب عالیقدر ﷺ به عزت داری و تکریم وی پرداختند و به پادشاه حبشه (نجاشی) پیراهنی از دیبا هدیه فرستادند. از پیامبر ﷺ روایت است که فرمودند: «سرداران سودان چهار شخص است. لقمان حبشی، نجاشی، بلال و مهجع»^(۳) عکرمه: از ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند: «لقمان برده حبشی نژاد بود که پیشه نجاری داشت»^(۴) و از سعید بن مسیب رضی الله عنه نقل است: «لقمان از سیاهان مصر بود که صاحب لب‌های بزرگی بود و خداوند جل جلاله به وی حکمت داد و به مقام پیامبریش ارجمند نمود»^(۵) و از لیث: چنین نقل است: «حکمت لقمان نبوت بود»^(۶).

و در موطای امام مالک: نقل است که از لقمان حکیم پرسیده شد: چه چیزی ترا به این مقام و منزلت رسانید؟ لقمان جواب داد: راستی در گفتار، و ادا نمودن امانت، و ترک آنچه به من ارتباط ندارد^(۷).

دو سال و چهار ماه دوام کرد وی مرد زکی و در لسان و ادبیات عربی دسترسی داشت. و فیات

الاعیان ۹۹/۴ - السیر ۱۹۰/۱۶ و غیره.....

۱- به تاریخ طبری و بدایه و نهایه مراجعه شود.

۲- آدم لنز تمدن اسلامی در قرن ۱۴-۱/۳۳۱.

۳- نزد ابن عساکر مرسل و مختصر تاریخ دمشق ۲/۶۱۱ و نزد حاکم ۳/۲۸۴ و فرموداسنادش صحیح است.

۴- نزد ابن ابی الدنيا در کتاب المملوکین و نزد ابن جریر ۲۱/۶۷.

۵- ابن جریر ۲۱/۶۷ و در منوره ۱۶۱/۵.

۶- مرجع سابق.

۷- موطا امام مالک از روایت ابی مصعب الزهری ۲/۱۶۹ (۲۰۸۷).

از عمرو بن قیس رضی الله عنه روایت است که مردی از نزد لقمان می‌گذشت در حالیکه مردم به دور و پیش او نشسته بودند، از وی پرسید: آیا از بردگان فلان خانواده نبودی؟ لقمان جواب داد: آری، سپس آنمرد پرسید: چه چیزی به مقام و منزلتی که من ترا می‌بینم رسانید؟ فرمود: راستی در گفتار، ادانمودن امانت، و ترک آنچه بمن ارتباط ندارد، و اضافه کرد: سکوت دراز و در آنچه‌یکه بمن تعلق ندارد مداخله ننمایم.

و از جمله بردگان ام ایمن دایه رسول الله صلی الله علیه و آله و آزاد کرده شده آنحضرت صلی الله علیه و آله است که نامش برکه و معروف به نام پسرش ایمن بود، امام نووی رحمته الله در تہذیب می‌نویسد: ام ایمن حبشی، خدمتگار پدر رسول الله صلی الله علیه و آله بود و زمانی‌که مادر پیامبر صلی الله علیه و آله چشم از دنیا بست ام ایمن آنحضرت صلی الله علیه و آله را به آغوش کشیده و پرورش داد، تا آنکه صلی الله علیه و آله بزرگ شدند، سپس وی را آزاد کردند و زید بن حارثه با وی ازدواج کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه به دیدن وی رفته و می‌فرمودند: «ام ایمن مادرم بعد از مادرم است»^(۱).

و از جمله برده گان عطا بن ابی رباح رضی الله عنه برجسته‌ترین عالم عصرش در مکه مکرمه بود، محمد بن سعد رضی الله عنه می‌نویسد: عطا شخص معتمد، فقیه و عالم بود که احادیث زیادی را حفظ داشت، وی مرد سیاه‌رنگی، از یک چشم نابینا، و بینی پهن، پاهایش شل و لنگ، و بعدها بینائی چشمش را هم از دست داد، ابن عباس رضی الله عنہما برای مردم مکه فرمود: نزد من جمع میشوید؟! در حالیکه شما عطا دارید. و ابن عمر رضی الله عنہما هنگامیکه به مکه معظمه می‌رسید مردم مکه گرداگردش جمع شده و از وی مسائل مختلف را می‌پرسیدند، وی می‌فرمود: ای مردم مکه! شما پرسش‌های تان را جمع کرده و منتظرید تا من بیایم؟ در حالیکه عطا بن ابی رباح در نزد شماست؟

ربیعہ، می‌فرمود: عطا رضی الله عنه در فتوی بر همه مردمان مکه بلند دست بود، بنی امیہ در موسم حج فرمان صادر می‌نمودند که شخصی با آواز بلند اعلان نماید: به جز

عطا کسی دیگری فتوی داده نمی‌تواند و اگر عطا نبود پس از عبد الله بن ابی نجیح فتوی بخواهید^(۱).

اصمعی رضی الله عنه فرموده: عطار رضی الله عنه بر عبد الملک بن مروان در زمان خلافتش که به حج آمده بود داخل شد، هنگامیکه چشم عبد الملک به عطا خورد از جایش برخاست و او را با خود بر تخت نشاند و خود در مقابل او نشسته و گفت: ای پدر محمد چه نیازی و حاجتی داری؟ عطار رضی الله عنه فرمود: ای امیر المؤمنین! در مورد حرم خداوند صلی الله علیه و آله و حرم رسولش صلی الله علیه و آله از خدا بترس، و در آبادی آندو بکوش و خبر گیرا باش، و در مورد فرزندان مهاجرین و انصار از خدا بترس، زیرا از برکت آنها خودت به این مقام نشسته‌ای، و در مورد مجاهدین و نگهبانان مرزهای دولت اسلامی از خدا بترس، زیرا آنها دیواری مستحکمی برای مسلمانان اند، و خودت شخصاً مسئولیت آنها را بدوش بگیر، و در مورد کسانی که در پشت درت نشسته‌اند از خدا بترس، و در مورد آنها غفلت نما و درت را در مقابلشان مبند. امیر مؤمنین گفت: اینکار را می‌کنم، سپس عطا رضی الله عنه از جایش برخاست تا برگردد، عبد الملک از دستش گرفته گفت: ای پدر محمد خودت از حاجتمندی دیگران صحبت نمودی که ما آنها را بجا کردیم، پس حاجت و نیازمندی خودت چیست؟ عطا رضی الله عنه فرمود: من به مخلوقی احتیاج و نیازی ندارم، هنگامیکه عطا رضی الله عنه بیرون رفت، عبد الملک گفت: این است شرف و این است توانگری!

همچنان صحابی جلیل القدر شقران رضی الله عنه که آزاد کرده شده پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و او کسی است که چادر را زیر جسد مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله در قبر گذاشت، سپس بالای آن جسد رسول اکرم صلی الله علیه و آله را گذاشته و دفن نمودند. و از جمله بردگان، مرد سیاهی حبشی که جاننش از ترس خداوند صلی الله علیه و آله بیرون آمد، و آن زمانیکه از رسول الله صلی الله علیه و آله

۱- رفع الشان از سیوطی.

پرسید: ای رسول خدا! آیا چشمانم آنچرا که چشمان خودت در بهشت می‌بیند دیده
میتواند؟ پیامبر ﷺ فرمودند: بلی، حبشی به گریه افتاد تا آنکه روح از جسدش برآمد،
ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: من پیامبر ﷺ را دیدم که خودش وی را در قبر گذاشتند.

امام سیوطی: در کتابش بنام «ازهار العروش» می‌نگارد: علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
در تفسیر این آیت فرموده است:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾ [غافر: ۷۸].

ترجمه: «پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم، و سرگذشت بعضی‌ها را برای تو باز گو
کرده و سرگذشتی برخی را برای تو باز گو نکردیم».

خداوند ﷻ پیامبری حبشی نژادی را فرستاد که قصه مفصل وی برای پیامبر
گرامی ما ﷺ حکایت نشده است.

ابن ابی حاتم رحمه الله نیز در تفسیر سوره بروج از جابر رضی الله عنه و او از علی رضی الله عنه نقل
می‌کند که فرمود: پیامبر اصحاب اخدود حبشی بود^(۱).

ابن جوزی رحمه الله فرزندان را که تنها از مردان قریشی که همسران آنها کنیز بودند،
بیشتر از سی و سه شخص شمرده است که نسب بعضی از آنها به یاران بزرگ پیامبر
خدا ﷺ برمی‌گردد.

از جمله یاران پیامبر ﷺ که با بردگان ازدواج نموده‌اند حسین پسر علی رضی الله عنه و
نواسه پیامبر ﷺ که در زمان خلافت عمر فاروق رضی الله عنه با دختر یزدگرد شاه ساسانیان پس
از اسارت آنها ازدواج نمود، حضرت عمر رضی الله عنه برای اینکه نواسه پیامبر ﷺ را تکریم و
تقدیر نموده باشد، دختر شاه فارس را به حضرت حسین رضی الله عنه بخشید، همچنان
خواست بر دختر شاه فارس شفقت و مهربانی صورت گیرد، در نتیجه این ازدواج

علی پسر حسین علیه السلام بدنیآ آمد، زمخشری در کتاب ربیع الابرار می نویسد: یزدگرد سه دختر داشت که هر سه آنها در عهد عمر فاروق رضی الله عنه در اسارت لشکر اسلام افتیدند. سپس یکی از آنها به عبدالله ابن عمر رضی الله عنه بخشیده شد که از آن سالم بدنیآ آمد، دیگری از آنها به محمد پسر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بخشیده شد که از آن قاسم به دنیا آمد، و سومی را به حسین بن علی رضی الله عنه بخشیدند و از او علی زین العابدین: بدنیآ آمد، و هرسه پسران خاله یکدیگراند^(۱).

اصمعی رضی الله عنه فرمود: از حسین بن علی رضی الله عنه نواده جز از پسرش علی نبود، مروان ابن حکم به علی پسر حسین رضی الله عنه گفت: اگر ازین کنیزها اختیار نمائی تا فرزندان زیاد شود؟ علی بن حسین رضی الله عنه جواب داد: نزد من آنقدر دارائی نیست تا اینکار را بکنم، سپس مروان صد هزار درهم بطور قرض برایش داد، علی بن حسین رضی الله عنه رفته و تعدادی از کنیزان را خریداری نمود که از آنها نسلش افزایش یافت و همه حسینیها از نسل وی می باشند، گفته اند که علی پسر حسین رضی الله عنه پس از کشته شدن پدرش، مادر خود را به برده آزاد شده شان بنام زبید به زنی داد، و خودش نیز یک کنیزی را آزاد نموده و با وی ازدواج نمود، سپس عبد الملک نامه ای اعتراضیه بوی نوشت که چرا چنین کاری را نمود؟ وی در جوابش نوشت: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱]. ترجمه: «همانا سر مشق و الگوی زیبای در شیوه، پندار، گفتار و کردار پیامبر خدا به شما است، برای کسانی که امید به خدا داشته جویای قیامت باشند و خدا را بسیار یاد کنند». پیامبر صلی الله علیه و آله صفیه رضی الله عنها را آزاد کرد سپس با وی ازدواج نمود، و دختر عمه خود را به آزاد کرده شده ای خویش زید بن حارثه رضی الله عنه به همسری داد^(۲).

۱- بدایه و نهایه ۱۲۲/۹.

۲- بدایه و نهایه: ۱۲۲/۹.

هنگامیکه علی بن حسین: به مسجد داخل می شد از همه مردم می گذشت و به حلقه درس زید بن اسلم می نشست، نافع پسر جبیر پسر مطعم رضی الله عنه به وی فرمود: خدا ترا بیامرزد، خودت سردار قریش هستی از همه حلقه های علمی می گذری تا اینکه رفته و در حلقه این برده سیاه می نشینی؟! علی بن حسین رضی الله عنه برایش فرمود: مرد باید در جایی بنشیند تا استفاده نماید، و در هر جایی که علم است باید از آن جستجو نمود^(۱).

امام احمد رضی الله عنه از علی رضی الله عنه نقل می کند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمودند تا ورقی بیاورم و آنچرا که مانع گمراهی امتش بعد از وفاتش می شود بنویسند. من ترسیدم که اگر بروم و مبادا پیامبر صلی الله علیه و آله چشم از جهان بپوشد؟ گفتم من شنیده و حفظ می نمایم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: امتم را به نماز و زکات و درمورد کنیزان و برده گانی که زیر دست دارند توصیه و سفارش می نمایم^(۲).

از علی و انس رضی الله عنهما روایت است که فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله دو برده آزاد شده داشت، یکی حبشی و دیگری قبطی بود، روزی بین هردو خلافی رخ داد و یکدیگر را دشنام گفتند، یکی گفت: ای حبشی و دیگری گفت: ای قبطی، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمودند: اینچنین سخن ها را مگوئید، هر دوی شما دو مردی از خانواده محمد هستید^(۳).

و از سالم: روایت است که شاعری بلال پسر عبدالله پسر عمر رضی الله عنهما را مدح نموده گفت: بلال پسر عبدالله بهتر است. عمر رضی الله عنه جواب داده فرمود: دروغ گفتی، بلکه بلال رسول الله صلی الله علیه و آله بهتر است^(۴).

۱- بدایه و نهایه: ۱۲۴/۹.

۲- نزد احمد: ۹۱/۱ و ابن ماجه: ۱۶۲۵/۱۹.

۳- المعجم الصغیر: ۴۵/۱ و رفع الجتان از سیوطی ص ۴۷.

۴- سنن ابن ماجه مقدمه فضائل بلال: ۵۴/۱.

مسلمانان با چه کسانی باید دوستی نمایند

خداوند ﷻ می فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ
فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ
اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾﴾ [المجادلة: ٢٢].

ترجمه: «مردمانی را نخواهی یافت که به خداوند و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیده باشند، هر چند که آنان پدران یا پسران یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند چرا که مؤمنان خدا بر دل‌هایشان ایمان را نوشته است و با نفخه ربانی خود یاریشان داده است و تقویتشان کرده است و ایشان را به باغ‌های بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر آنها و کاخها و درختان آن رودبارها روان است و جاودانه در آنجا می‌مانند، خدا از آنان خوشنود و ایشان هم از خدا خوشنوداند اینان حزب الله‌اند، آگاه باش! حزب الله دائماً پیروز و رستگار است.»

علما در مورد سبب نزول این آیه مبارکه می‌فرمایند: این آیت در مورد ابو عبیده عامر بن جراح رضی الله عنه زمانیکه پدر مشرک خود را در جنگ بدر به قتل رسانید، و در مورد ابوبکر صدیق رضی الله عنه زمانیکه پسرش را برای مقابله در میدان جنگ بدر خواست، و در مورد عمر فاروق رضی الله عنه که عموی خود را در جنگ بدر به قتل رسانید، و در مورد علی و حمزه رضی الله عنه زمانیکه هر دو با هم عتبه و شیبه دو پسر ربیعہ بن ولید را در غزوه بدر به قتل رسانیدند، نازل گردید.

این آیه مبارکه خط فاصل و جدائی را میان حزب خدا ﷻ و حزب کفر و شرک ایجاد کرد، و بر مسلمان واجب و لازم گردانید تا به صف اسلام بدون در نظر داشت

مصالح دنیوی ببینوندند، قوم، نسب، خویشی، دوستی، رنگ و نژاد را در نظر نگیرند، اینست عقیده و ایمان راستین! و هر کسی در چنین صفی قرار گیرد وی از حزب خدا ﷺ شمرده می‌شود، و کسیکه شیطان بر وی غلبه کرده و زیر پرچم نژاد پرستان قرار گرفت، او از صف و حزب الله بیرون بوده و هیچگونه رابطه و علاقه‌ای با مسلمانان نداشته، تمامی رشته‌ها از هم گسیخته است. و درسوره توبه فیصله نهایی صورت می‌گیرد، دوراه است: یکی اسلام و دیگری کفر، و مسأله قومیت و نژاد همه از میان برداشته شده و تنها رابطه دینی که بر ایمان و عقیده استوار است، باقی می‌ماند.

خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَاِخْوَانَكُمْ اَوْلِيَاءَ اِنَّ اَسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْاِيْمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾ قُلْ اِنْ كَانَ ءَابَاؤُكُمْ وَاَبْنَاؤُكُمْ وَاِخْوَانُكُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَاَمْوَالٌ اَقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجْرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسٰكِنٌ تَرْضَوْنَهَا اَحَبَّ اِلَيْكُمْ مِّنْ اِلٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَجِهَادٍ فِى سَبِيْلِهِ فَتَرْبُّوْا حَتّٰى يٰٓاْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرٍ ۗ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ ﴿٢٤﴾﴾ [التوبة: ۲۳-۲۴].

«ای مومنان! پدران و برادران خویش را یاوران خود نگیرید اگر کفر را بر ایمان ترجیح دهند، کسانی که از شما ایشان را یاور و مددگار خود کنند مسلماً ستمگرند، بگو: اگر پدران و برادران و همسران و قوم و قبیله شما و مال‌های که کسب کرده‌اید و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، در انتظار باشید تا آنکه خداوند عقوبت خود را فرو فرستد و خداوند گروه فاسقان را به راه راست هدایت نمی‌نماید.»

امام قرطبی: در تفسیر این آیه مبارکه چنین می‌نگارد: حکم قطع رابطه و علاقه بین مسلمانان و کافران تا روز رستاخیز باقی و پایدار است. ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آن فرموده:

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [التوبة: ۲۳].

«کسانیکه از شما ایشان را یاور و مددگار خود کنند مسلماً ستمگرند».

یعنی این شخص مانند مشرکان، مشرک است. زیرا کسیکه راضی و خشنود به شرک باشد خودش مشرک است.

آیت فوق می‌رساند که پدران، فرزندان، برادران، همسران، خویشاوندان، مال و دارای، تجارت و منازل و همه شادمانی‌ها و خوشی‌ها و لذت‌های زندگی در یک جانب، و در جانب دیگر دوستی و محبت با خداوند ﷻ و پیامبر گرامی اش ﷺ و جهاد در راهش باتمامی خواستها و ضروریاتش در همه احوال و اوضاع، با تحمل نمودن همه سختی و دشواری، محرومیت و تنگی در زندگی، درد، رنج، فداکاری و کشته شدن در راه وی، و دعوت بسوی او ﷻ و همه به طور مطلق باید بخاطر خدا ﷻ دور از ریاکاری، افتخار، یاد آوری، خودستائی و شهرت و نام نیکی باشد.

به این اساس اولین دولت اسلام که پیامبر بزرگ ما حضرت محمد ﷺ بنیاد آنرا گذاشتند، برقرار و مستحکم گردید، برادری ایمانی یگانه پیوست حقیقی میان مسلمانان بود، چنانکه همه مسلمانان، از برادران، فرزندان، پدران و همسران، و خویشاوندان کافرشان که به خدا و رسولش ایمان نیاوردند اعلان بیزاری و قطع رابطه نمودند، و یگانه مایه افتخار و سر بلندی شان، همانا دین و آئین بزرگ و مقدس اسلام بود، آنها باهمچوعقیده و ایمان توانستند قدرت‌های بزرگ آنزمان را واژگون نموده و حکومت عدل الهی را در تمام جهان گسترش و پابرجا نمایند.

اما در قسمت نیکی و احسان به والدین کافر و مشرک باید گفت که احسان و نیکی به آنها امر ضروریست بشرطیکه در طاعت آنها نافرمانی خداوند ﷻ نباشد،

قابل یاد آوریست اصحاب کهف جوانانی بودند که از قوم خود فرار نموده به غاری پناه بردند که قرآن کریم قصه آنها را ذکر نموده است، آنها بخاطر شرک و کفرکه همه جارافرا گرفته بود، خویشاوندان، قبیله، دوستان، خانه، قریه و وطن‌شان را ترک کرده و در غاری پناه بردند، تا خداوند را به یگانگی بپرستند، زیرا آنها طاقت و توانمندی مقابله با قوم مشرک‌شان را نداشتند.

مسلمانان خویشاوندان کافر خود را به قتل رسانیدند

ابن جوزی: در کتاب مناقب عمر فاروق رضی الله عنه می‌نویسد: روزی حضرت عمر رضی الله عنه در مسجد نشسته بود که پسر مامایش سعید بن عاص بن هشام از نزدش گذشت و بر وی سلام نمود، حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: به خدا سوگند من پدر ترا نه، بلکه مامای عاص بن هشام را در روز بدر به قتل رساندم و من نمیتوانم معذرت کشتن مامای مشرک را از تو بخواهم! سعید بن عاص جواب داد: وی را به قتل رساندی زیرا تو بر حق بودی و وی در راه باطل روان بود.

ببینید چقدر ایمان عالی و اخلاص در قلب‌های آن رادمردان وجود داشت! حضرت عمر رضی الله عنه به کشتن مامای خود افتخار می‌نماید و به آواز بلند از آن یاد آوری می‌نماید، زیرا مامایش مرد مشرکی بود! همچنان رادمرد مسلمان سعید بن عاص رضی الله عنه اعلان می‌دارد که پدرش مرد مشرکی بود و در گمراهی قرار داشت و عمر فاروق بر حق و در راه حق قرار داشت، اینست ایمان! و اینست اخلاص در راه خدا جل جلاله! بدون در نظر داشت خویشاوندی، قرابت، قومیت و نژاد! ابن اسحاق رحمته الله از صحابی جلیل القدر سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه حکایت می‌کند که فرمود: به خدا سوگند که در کشتن هیچ شخصی کوشا نبودم بگونه که در کشتن برادرم عتبه بن ابی وقاص حریص و کوشا بودم، عتبه مرد منفور و زشتی در قومش بود، من زمانی از وی بیزار شدم که پیامبر صلی الله علیه و آله در غزه احد فرمودند: قهر و غضب خداوند جل جلاله بر کسانی شدت

یافت که روی پیامبرش را خون آلود نمودند^(۱).

بینید که سعد آرزوی کشتن برادر خود را داشت، زیرا او دشمن خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ بود! آری! آنها مومنان راستین و حقیقی بودند!!

نژاد پرستی یا همتا گزیدن با خداوند ﷻ

خداوند ﷻ می فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كَرِهَ فَنَتَّبَرَأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿١٦٧﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٦٨﴾﴾ [البقرة: ۱۶۵-۱۶۸].

«برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداگونه‌های بر می‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را سخت دوست می‌دارند. آنان که ستم می‌کنند اگر می‌شد عذابی را مشاهده نمایند که هنگام (رستاخیز) می‌بینند (می‌فهمند) که قدرت و عظمت همه، از آن خداست و خدا دارای عذاب سختی است، در آن هنگام که رهبران از پیروان خود بیزار می‌جویند و عذاب را مشاهده می‌نمایند، و بریده شود از آنها همه اسباب و روابط، (درین موقع) پیروان می‌گویند: کاش بازگشتی (به دنیا) می‌داشتیم تا از آنان بیزار می‌جوئیم همانگونه که

آنان از ما بیزاری جستند، این چنین خداوند کردارهای شان را بگونه حسرت زا و اندوهباری نشان می‌دهد و آنان هرگز از آتش (دوزخ) بیرون نخواهند آمد».

شاید نژاد پرستان آزرده خاطرهم شوند که مارابا مشرکان و پیروان شان تشبیه نموده اید! زیرا این آیات در مورد مشرکینی نازل شده است که بزرگان و پیروان شان همه باهم در دوزخ‌اند! من سوگند یاد می‌نمایم که منظور من اینچنین نیست، بلکه آنها برادران ما هستند در بشرطیکه از گمراهی، تکبر، خود خواهی و نافرمانی اوامر خداوند دست بردارند و در نژادپرستی و ملیت‌گرایی شان اصرار نورزند، زیرا همچو مفکوره نشانه نادانی و بی‌خبری آنها از دین اسلام می‌باشد، اضافه از آن رهبران و بزرگان شان آنها را فریب داده و مغزهای شان را شستشو کرده و آنها را قناعت داده‌اند تا درین راه جانبازی و فداکاری نمایند، به این ترتیب نژادپرستان پیروان و رعیت شان را فریب داده تا در راه خشنودی ابلیس و طاغوت بجنگند، و جان‌هایشان را رایگان از دست دهند. جاهلیت امروزی قویتر از جاهلیت قبل از اسلام بوده، بلکه خطرناکتر از آنست، زیرا نژاد پرستان قبل از اسلام باهم می‌جنگیدند در حالیکه آنها مشرک و بت پرست بودند، لیکن نژاد پرستان امروزی باهم جنگنیده و خون یکدیگر را مباح دانسته و می‌ریزند، و دعوای مسلمانان را نیز دارند!

صدها قبیله و نژادی که منسوب به اسلامند بایکدیگر جنگنیده و نبردهای خونینی میانشان رخ می‌دهد، لیکن آیا این درگیری‌ها به خاطر خدا و تحکیم شریعت وی در زمین و یا برضد ظلم و تجاوز بوده؟ بلکه هدف از این جنگ‌ها غالب آمدن یک قبیله یا قوم بر دیگری، یا بخاطر هوا خواهی شخصیتی، که ابلیس موسس و مبتکر این راه و روش می‌باشد.

همچو جنگ‌ها همه به منظور بدست آوردن قدرت، یا منصب و یا بخاطر پست‌های مهم و کلیدی که می‌خوانند بدست شان بیفتند، و یا اینکه رهبر و یا بزرگ قوم و اشخاص با نفوذ نژاد پرست، زمام امور را بدست گیرند.....

انسان مایوس و متأثر می‌شود که همچو مردم غافل و بی‌خبر را، بزرگان و رهبران‌شان چطور فریب می‌دهند! آنها را در دامهای گوناگون شیطانی سوق داده قانع و ادار به جنگ و خونریزی نموده‌اند! آنها را در برابر برادران‌شان می‌فرستند تا از نژاد، قبیله و یا به اصطلاح از حقوق‌شان دفاع نمایند، زیرا آنان بر حق‌اند.

سوالی که اینجا خود را مطرح نموده و متوجه نژاد پرستان و قوم پرستان می‌شود اینست که: آیا آنها بخاطر خداوند ﷻ و در راه او می‌جنگند، و یا به منظور بدست آوردن قدرت و زعامت و یا زمام امور؟

آیا این همه خونریزی‌ها و تباهی و بربادی، بخاطر غالب آمدن یک قوم و قبیله و نژاد بر دیگران است؟ و یا بخاطر تطبیق و تحکیم دین و آئین اسلام؟ یا بخاطر ایجاد دوستی، محبت، الفت و برادری ایمانی میان اقشار و توده‌های مسلمان؟

یا اینکه فریب خورده گان‌اند که رهبران و بزرگان‌شان آنان را فریب داده بمنظور به قدرت رسیدن و یا منصب و نفوذ، آنها را استعمال می‌نمایند؟

آنان باید جوابی را آماده نمایند تا در روز قیامت به خداوند قهار ﷻ پیش نمایند، هنگامیکه مورد باز پرس قرار خواهند گرفت، در حالیکه خداوند ﷻ همه چیز را می‌داند و بر همه چیز آگاه است. دنباله روان باید جواب قناعت بخشی را آماده نمایند تا رهبران و بزرگان‌شان در روز رستاخیز از آنها اعلان بی‌زاری و برائت نکنند، روزیکه پشیمانی سودی ندارد، روزیکه تنها انسان است و عملکردش.

مسلمان واقعی جانبازی و فداکاری بخاطر اعلائی کلمه لا اله الا الله و بخاطر رضامندی خداوند ﷻ می‌نماید، و درین راه از مال، جان و سرخود می‌گذرد.

مسلمان واقعی هیچگاهی بخاطر جنس، نژاد، نسب، قبیله، وطن، پرچم، رهبر، حاکم و غیره نمی‌جنگد. در این آیات دقت نمایید:

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا ﴿٦٧﴾ رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمُ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿٦٨﴾﴾ [الأحزاب: ۶۷-۶۸].

ترجمه: «و می گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود پیروی کرده ایم، و آنان ما را از راه بدور برده اند، و گمراه کرده اند، پروردگارا! آنان را دو چند عذاب کن و ایشان را کاملاً از رحمت خود بدور دار (کمترین ترحمی بدیشان ننما)».

قرآن کریم افتخار و خود پسندی را با کفر پیوست و مرتبط می داند

خداوند عز و جلاله می فرماید:

﴿وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا ﴿٣٢﴾ كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِم مِّنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا ﴿٣٣﴾ وَكَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿٣٤﴾ وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿٣٥﴾ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ حَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣٦﴾﴾

[الکھف: ۳۲-۳۶].

ترجمه: «برای آنان مثالی بیان کن، مثل دو مرد (کافر ثروتمندی و فقیر مؤمنی) را که ما به یکی آن دو (کافر ثروتمند) دو باغ انگور داده بودیم و گردا گرد باغها را با نخلستان احاطه کرده بودیم و در میان باغها (زمین های زراعتی قرار داده بودیم، هر دو باغ ثمره و میوه آورده بود و کم نه کرد از میوه، و ما در میان آنها رود بار بزرگی بر جوشانده بودیم، او دارائی دیگری هم داشت، سپس در گفتگو به دوست خود گفت: من ثروت بیشتری از تو دارم و از لحاظ نفر (خانواده و خویش و رفیق) مقتدرتر از تو و فروزترم، درحالیکه بر خویشتن ستمگر بود به باغش گام نهاد و گفت: من باور نمی کنم هرگز که این (باغ سر سبز) نابود شود و به فنا رود، و باور ندارم که قیامت برپا شود، اگر هم من بسوی پروردگار برگردانده شوم مسلماً سر انجام بهتری و جایگه خوبتری از این خواهم یافت».

بعد از آن که خداوند ﷺ حکایات مشرکین و مستکبرین که خود را بر مستضعفین و فقراء بلند و بهتر می‌شمردند و به مال، حسب و نسب‌شان افتخار می‌نمودند، قصه دو شخصی را بطور مثالی می‌آورد که یکی دو بستانی از انگور داشت و در اطراف آن درخت‌های خرما نیز بود، ثمره و حاصل این دو بستان بسیار وافر و شگفت‌انگیز بود، چنانکه ﷺ فرمود: ﴿كَلْنَا الْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِم مِّنْهُ شَيْئًا وَفَجَرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا﴾ ﴿۳۲﴾ و جویبارهایش پراکنده در زیر درختان جریان داشت سپس این مرد به همنشینش در حالیکه صحبت می‌کرد به فخر و تکبر گفت: من از تو بیشتر مال و ثروت و در نژاد، قبیله، قوم و عدد آنها بر تو بهتر و بلندترام، و از خانواده بزرگ، بلند مرتبه و عالی قدر می‌باشم، با همچو شعور و فخر داخل بستان خود گردید، در حالیکه بر خود ستم نموده چنین گفت: ﴿وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا﴾ ﴿۳۵﴾ در نتیجه کبر و غرور و افتخار به قوم و خانواده اش که گویا از نژاد بهتر و عالیقدر است و دیگران خوار و ذلیل‌اند، بر نفس خود ظلم را روا داشت و مرتکب جریمه بزرگی گردید، سپس این انحراف و مفکوره زشت وی را بسوی کفر کشانید، خداوند ﷺ می‌فرماید: ﴿وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا﴾ ﴿۳۶﴾ [الکھف: ۳۶]. «من باور نمی‌کنم هرگز این باغ نابود شود و باور ندارم که قیامت برپا شود» قابل توجه این است که خداوند ﷺ قبل از اینکه انکار نمودنش به آخرت را بیان نماید، افتخار و برتری خود و قبیله اش را همزمان با تحقیر نمودن هم‌نشینش ذکر می‌نماید، این آیت می‌رساند که فخر به نسب، مال و ثروت، عواقب ناگواری درپیش دارد، زیرا صاحب بستان از مال و ثروت، سپس از قوم و قبیله و نسب خویش یاد آور شده و همصحبیت خود را توهین و تحقیر می‌نماید، تا آنکه پندارش وی را به کفر و تکذیب روز رستاخیز کشانید، می‌بینیم صاحب بستان همنشین خود را نه دشنام

داد و نه با او جنگید، و نه خونش را ریختاند، بلکه خود را بر وی بر کشید و به ثروت و نژاد خود افتخار نمود تا بلاخره وی را به ارتکاب بزرگ‌ترین جرمه (کفر) کشانید.

متأسفانه نژاد پرستان امروزی نه تنها به مال، ثروت، نژاد، قوم و قبیله‌شان افتخاردارند، بلکه فزونی از آن، خون برادران هم دین و هم عقیده خود را نیز می‌ریزند!

خود پسندی، ابوجهل را از پذیرفتن اسلام باز داشت

خداوند ﷻ در سوره دخان می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَجَرَتَ الزُّقُومِ ﴿۴۳﴾ طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿۴۴﴾ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ﴿۴۵﴾
 كَعَلِي الْحَمِيمِ ﴿۴۶﴾ خُذُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿۴۷﴾ ثُمَّ صُبُوءًا فَوْقَ
 رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ﴿۴۸﴾ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿۴۹﴾ إِنَّ هَذَا
 مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ﴿۵۰﴾﴾ [الدخان: ۴۳-۵۰].

«بی‌گمان درخت زقوم خوراک گناه کاران است، همچون فلز گداخته شده در شکم‌ها می‌جوشد، جوششی همچون آب گرم و داغ (به ملانکه فرمان داده می‌شود) این کافر فاجر را بگیرد و به میان دوزخ پرتابش کنید، سپس بر سر او آب جوشان بریزید، بچش که تو زوردار و بزرگواری! این (عذاب) همان چیزی است که پیوسته در باره آن شک و تردید می‌کردید».

در تفسیر این آیت ابن کثیر رحمته و دیگر مفسرین چنین فرموده‌اند: خداوند ﷻ از شکنجه و رنجهاییکه دوزخیان به آن آغشته و درگیراند خبر داده می‌فرماید: درخت زقوم خوراک کافران و سرکشان است و گفته‌اند: خورنده این درخت ابو جهل است و بدیهی است که دیگر کافران نیز در همچو حالت بسر می‌برند.

اموی رحمته در کتاب مغازی فرموده: پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله روزی با ابوجهل لعین روبرو شده و بوی فرمود: «خداوند ﷻ به من امر نموده تا بتو بگویم: ﴿أَوَّلَىٰ لَكَ فَأَوَّلَىٰ ﴿۳۲﴾ ثُمَّ أَوَّلَىٰ لَكَ فَأَوَّلَىٰ ﴿۳۳﴾﴾ [القیامة: ۳۴-۳۵]. «وای بر تو پس وای بر تو باز

(دیگر می‌گویم) وای بر تو پس وای بر تو» ابوجهل با تکبر گفت: تو و خدایت به من هیچکاری کرده نمی‌توانید، و می‌دانی که من نیرومندترین شخص در این سنگلاخ هستم و من بزرگوار و گرامی قدم.

سپس خداوند ﷻ وی را در اولین مقابله میان مسلمانان و مشرکین هلاک نمود و در یکی از چاه‌های بدر با ذلت و حالت فجیع انداخته شد، خداوند ﷻ این آیت را بطور سرزنش و تمسخر در شأن وی نازل کرد: ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾ [الدخان: ۴۹]. «بچش که تو نیرومند و بزرگواری».

یعنی آن‌عهده فرشتگانی که شکنجه و عذاب‌های درد ناک در دسترس‌شان قرار دارد با تمسخر و استهزاء و سرزنش برایش می‌گویند: تو بزرگوار و گرامی قدر نیستی پس بچش! لذا خداوند ﷻ به تعقیب آن فرمود: ﴿إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ﴾ [الدخان: ۵۰]. «(این عذاب) همان چیزی است که پیوسته در باره آن شک و تردید داشتید».

عکرمه ﷺ پسر ابوجهل از پدر مشرکش حکایت می‌کند

قصه فوق را پسر ابی جهل عکرمه ﷺ بعد از آنکه مشرف به اسلام شد حکایت می‌کند. عکرمه ﷺ بعدها یکی از سپه سالاران معروف و فداکار اسلام گردید که در بسیاری از فتوحات اسلامی سهم فعال و نقشی مهمی را اجرا نمود و در یکی از جنگ‌های معروف بنام (یرموک) به مقام عالی شهادت نایل شد، ابن اسحاق رحمته می‌نویسد: شبی ابو سفیان، ابوجهل و اخنس بخاطر شنیدن قرآن کریم از زبان پیامبر ﷺ که همه شب در خانه ایشان تلاوت می‌کردند، از خانه‌های‌شان بیرون آمدند و در نزدیکی خانه پیامبر ﷺ هر یکی از آنها جایی بر خود اختیار نمود، در حالیکه از آمدن یگدیگر بی‌خبر بودند آنها به قرآن کریم تا فراز صبحگاهان گوش فرا دادند، سپس هر کدامی بسوی خانه خود روانه گشت که ناگهان در نیمه راه با هم یکجا شدند، همه یکدیگر را ملامت نموده پیمان بستند تا بار دیگر نروند، زیرا اگر مردمان

بی‌خرد آنها را ببینند در قلب‌های‌شان شکی خواهد افتاد، شب دوم نیز مانند شب اول هر کدامی در جایش نشسته و به شنیدن قرآن کریم از زبان مبارک پیامبر ﷺ گوش فرا دادند. صبحگاهان هر یکی روانه منزلش گردید و مانند روز اول در نیمه راه با هم سر خوردند و همچون روزهای دیگر عهد نمودند باردیگر نروند. تا آنکه شب سوم فرا رسید و هر یکی در جایش نشسته و قرآن کریم را می‌شنید، زمانیکه صبح شد همه به طرف خانه‌های خود روان شدند، باز هم در راه با هم یکجا شدند، ولی این بار پیمان محکم بستند تا بار دیگر به شنیدن قرآن کریم نروند، سپس متفرق گردیدند، در میان روز اخنس عصای خود را گرفته روانه خانه ابوسفیان شده و باوی سوالی مطرح نمود، وی از ابوسفیان پرسید در مورد آنچه شب‌های گذشته از زبان محمد ﷺ شنیده بود، چه نظری دارد؟ ابوسفیان گفت: ای پدر ثعلبه چیزهای را شنیدم که آنرا و مراد آنرا می‌دانم، ولی الفاظی را شنیدم که نه معنایش را دانستم و نه مرادش را درک کردم.

اخنس گفت: سوگند که من نیز همانند خودت هستم. سپس اخنس از نزد وی بیرون شده و روانه خانه ابو جهل گردیده و از وی پرسید! ای ابا حکم نظر تو در مورد آنچه از محمد ﷺ شنیدیم چیست؟ ابو جهل با تعجب جواب داد: چه شنیدی؟! ما و خانواده عبدمناف در شرف و عزت با هم رقابت و هم چشمی داریم، کشمکش‌های بسیاری میان ما رخ داده است، مهمان نوازی نمودند، ما نیز مهمان نوازی نمودیم، کمک و یاری و حمایت از ضعیفان نمودند، ما نیز آنرا انجام دادیم، تا آنکه گام به گام و مانند دو اسپ که به مسابقه تاخته شده باشد، باهم برابر بودیم، حالا می‌گویند ما پیامبر داریم وحی از آسمان بروی فرود می‌آید، پس چه زمانی به این مقام می‌رسیم؟! به خداوند سوگند که هرگز به وی ایمان نمی‌آوریم و او را تصدیق نخواهیم کرد، سپس اخنس برخاست و وی را بحالش گذاشت^(۱).

خود خواهی و قوم پرستی ابو جهل مانع شد تا به رسالت ﷺ ایمان نیاورد، زیرا او نمی‌خواست قبیله عبد مناف بر قبیله اش برتری و فضیلتی داشته، و نبوت باعث شرف و سرفرازی عبد مناف گردد تا مبادا بر آنها افتخار نمایند، وی آرزو داشت لا اقل در شرف و عزت با هم برابر باشند، به همین خاطر از ایمان به رسالت پیامبر ﷺ ابا ورزید، چون کبر و غرور، تعصبت قومی که در دل میپروانید، وی را اجازه نمی‌داد تا ایمان بیاورد. درحالی‌که خوب می‌دانست پیامبر ﷺ در ادعایش صادق است.

قصه ابو لهب مشرک

ابو لهب یکی از عموهای پیامبر ﷺ بود که نامش عبد عزی بن عبد المطلب، و معروف به ابو عبته بود و به بخاطر زیبایی چهره اش وی را ابو لهب (مرد شعله ور و آتشین) می‌نامیدند.

ابو لهب از جمله کسانی بود که پیامبر بزرگ مان ﷺ را اذیت و آزار می‌کرد و آنچه بر پیامبر ﷺ نازل می‌شد، مورد تمسخر قرار می‌داد، وی مرد کینه وری بود که همیشه پیامبر ﷺ را تحقیر و تنقیص می‌نمود و هنگامیکه پیامبر ﷺ مردم را به یگانه پرستی دعوت می‌نمودند، ابو لهب در عقبش افتاده می‌گفت: این مرد از دین آبائی اش بیرون رفته و دروغگو است، سخنانش را پذیرید^(۱).

وی می‌گفت اگر برادر زاده ام در ادعایش برحق هم باشد، من در روز حساب خودم را توسط مال و فرزندانم نجات خواهم داد! سپس خداوند ﷻ سوره مسد را نازل کرد:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝ مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۝ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۝ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۝ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝﴾ [المسد: ۱-۵].

ترجمه: « ناپود باد دستهای ابو لهب، و ناپود باد ابو لهب، دارائی و آنچه بدست آورده است به وی سودی نمی‌رساند، به آتش بزرگی در خواهد آمد، و خواهد سوخت که زبانه کش و شعله آور خواهد بود، همچنین همسرش که هیزم کش خواهد بود، در گردش رشته طناب تافته و بافته‌ای از لیف خرما است.»

همسر ابولهب که اروی بنت حرب نام داشت خواهر ابوسفیان بود که در اذیت و آزار پیامبر ﷺ و خصومت با مسلمانان همکار و هم‌رزم شوهرش بود، لذا در روز قیامت با شوهرش یکجا در رنج و عذاب خواهد بود.

از سعید بن مسیب: روایت است که فرمود: همسر ابولهب گردن بندی بسیار زیبا و پر قیمتی داشت، روزی گفت این گردن بند را در راه دشمنی با محمد ﷺ به مصرف خواهم رسانید، لذا جانشین گردن بندش در آخرت ریسمانی از لیف خرما که آتشین و سوزان است خواهد بود. برخی از علما فرموده‌اند: این خود معجزه روشنی است که دلالت واضح بر صدق نبوت پیامبر ﷺ دارد هنگامیکه خداوند ﷻ از بدبختی و عدم ایمان آندو خبر داد، و زمینه هم فراهم نشد تا یکی از آندو، چه در ظاهر و چه در باطن ایمان بیاورند، پس این قویترین دلیلی روشن بر نبوت پیامبر ﷺ است.

روابط و پیوندها میان خویشاوندان در روز قیامت

خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَلْبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ أُمَّرِيٍّ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾﴾ [عبس: ۳۴-۳۷].

ترجمه: «در آن روزیکه انسان فرار می‌کند از برادر خود و از مادر و پدرش و از همسر و فرزندانش، در آن روز هر کدام از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سرگرم می‌کند، و از هر چیزی دیگری باز می‌دارد.»

مفسران فرموده‌اند: همگی را می‌بیند ولی از آنها دور رفته و فرار می‌کند زیرا بیم و هراس آنروز بسا بزرگ است که همه در فکر خویش می‌باشد چگونگی از این مشقت

بیرون آید، رنگ‌های همه تار و تیره و پریده، و نمی‌دانند چه کنند و کجا بروند؟
 وقتیکه انتظار مردم در میدان محشر طول میکشد همه نزد پیامبران الو العزم (آدم،
 نوح، موسی، عیسی، و محمد ﷺ) رفته و از آنها میخواهند تا بخاطر تصفیه حساب
 بندگان نزد خداوند ﷻ شفاعت نمایند، لیکن همه پیامبران جز محمد ﷺ می‌گویند،
 نفسم نفسم، حتی عیسی پسر مریم ﷺ این مسئولیت را متحمل نمی‌شود و
 می‌فرماید: مرا بحالم بگذارید، امروز در فکر سرنوشت خود هستم، حتی به حال
 مادرم که مرا تولد نموده رسیده نمی‌توانم.

از سخنان بالا این برداشت نشود که انسان نسبت به خانواده و خویشانش بی‌اعتنا
 باشد، بلکه دین اسلام حقوقی خاصی را در مورد آنها لازم گردانیده است، و
 مسلمانان مکلف‌اند تا در مورد خویشاوندان و اقارب‌شان توجه نموده به محتاجان
 آنها کمک و همکاری لازم صورت گیرد و جلو گمراهان و ظالمان آنها گرفته شده و
 بسوی نیکی و صلاح سوق داده شوند. اگر کسی از آنها گمراه و بد عمل باشد و یا
 بالای کسی ظلم روا می‌دارد باید جلو آنها گرفته شود و بسوی خیر و نیکی سوق داده
 شوند، و آنانیکه بمال و ثروت، و نسب خود می‌بالند باید نصیحت کرده شوند.

مسئولیت این مرض مهلک اکثراً بالای پدران و مادران است، زیرا اگر آنها در ابتدا
 فرزندانشان را نصیحت و توجیه درست می‌نمودند، و حکم اسلام را در مورد زشت
 بودن قوم پرستی به آنها تعلیم می‌دادند، هرگز خود خواه و خود پسند و قوم پرست بار
 نمی‌آمدند.

ای رسول خدا! به من اجازه بدهید تا پدر منافقم را بکشم!

خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ
 مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ

﴿۸﴾ [المنافقون: ۸]. ترجمه: «منافقین می‌گویند: اگر «از غزوه بنی مطلق» به مدینه

برگشتیم، باید افراد با عزت و قدرت مند، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند، عزت و قدرت از آن خدا و فرستاده او و مؤمنان است لیکن منافقان نمی‌دانند.»

مفسران و علمای سیرت فرموده‌اند: این آیت در باره رئیس منافقین مدینه در زمان پیامبر ﷺ عبدالله بن ابی بن سلول نازل گردیده است، این مرد قبل از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه مردی بارزی میان قبایل آنجا محسوب می‌شد، و مردم مدینه تاج ریاست را که به وی آماده نموده بودند می‌خواستند بر سرش بگذارند ولی با رسیدن پیامبر ﷺ به مدینه اینکار متوقف گردید، بنابر این بغض و عداوت و کینه وی در مقابل پیامبر ﷺ روز بروز اضافه می‌گردید، زیرا یگانه عاملی که مانع نشستن وی بر اریکه قدرت و زعامت گردید، ورود پیامبر ﷺ به مدینه بود.

در کتاب‌های سیرت قصه وی چنین ذکر شده: بعد از اینکه غزوه بنی مصطلق به قیادت پیامبر ﷺ به پایان رسید و قوای دشمن منهزم گردید، پیامبر ﷺ بالای چشمه‌ها و چاه‌های شان قرار داشتند که ناگهان میان غلام عمر بن الخطاب رضی الله عنه، جهجاه بن مسعود از قبیله بنی غفار، و سنان جهنی از هم پیمانان قبیله خزرج، کشمکش بالای آب رخ داد، هر دو به جنگ پرداختند، مرد جهنی صدا زد ای مردمان انصار! به داد رسید، و جهجاه صدا زد ای مردمان مهاجر! به داد رسید، پیامبر ﷺ هنگامیکه سخنان ایشان را شنیدند، فرمودند: «این سخنان جاهلیت چیست؟» گفتند ای پیامبر خدا مردی از مهاجرین، مردی از انصار را به عقب زده و میان‌شان کشمکش رخ داد. پیامبر ﷺ فرمودند: «این چنین سخنان بد بو و نفرت انگیز را کنار بگذارید»^(۱).

به این معنی که کمک و یاری جستن از قوم و قبیله، بخاطر فتنه انگیزی، ظلم و تجاوز بر دیگران، کاری زشتی از عادات زمان جاهلیت است که با سرشت مسلمان در تضاد است. هنگامیکه رئیس منافقین از این حادثه با خبر شد به گروه خود گفت:

به خدا سوگند هر گاه به مدینه برگشتیم، بزرگوار و گرامی قدر، خوار و ذلیل را از آنجا بیرون خواهد راند، این سخنانش را زید بن ارقم که از قبیله خودش بود به عموی خود سعد بن عباده رضی الله عنه و یا به عمر فاروق رضی الله عنه خبر داد و موضوع به آگاهی پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، آنحضرت صلی الله علیه و آله بلا فاصله شخصی را نزد عبد الله بن ابی فرستادند تا در مورد سخنانش تحقیق نماید. ولی عبد الله بن ابی سوگند خورد که وی چنین سخنانی نگفته است، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز سخنانش را تصدیق نمودند. لیکن خداوند جل جلاله آیاتی را نازل نمود که صدق و راستگویی زید رضی الله عنه را تأیید، و دروغ عبدالله بن ابی را بر ملا ساخت.

در اردوگاه مسلمانان اشاعه پخش گردید که شاید پیامبر صلی الله علیه و آله عبد الله بن ابی را عنقریب به قتل خواهد رسانید، هنگامیکه پسرش عبد الله بن عبد الله از این مسأله آگاه شد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله حضور یافت و فرمود: خبری به من رسیده که شما تصمیم دارید پدرم را بخاطر سخنانش بکشید؟ اگر اینکار را کردنی هستید پس مرا امر فرمائید تا سرش را بریده نزد شما بیاورم، و به خدا سوگند همه خزرچی‌ها میدانند که هیچکسی نسبت به پدرش احسان‌گر و نیکخواه بیشتر از من نبود، ولی از آن روزی بیم دارم که مبادا غیر از من کسی دیگری را به کشتن پدرم امر نمائید و من قاتل پدرم را همیشه پیش چشمانم ببینم، مبادا نفسم بر من غالب آید و تحمل دیدنش را نتوانم، و مسلمانی را در بدل کافری بکشم و سبب داخل شدنم در دوررخ گردد!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «نه! بلکه تا زمانیکه با ماست با وی نرمی و مدارا نموده، به نیکوئی رفتار می‌نماییم».

و در روایت دیگری آمده است که عبدالله رضی الله عنه پسر عبد الله بن ابی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا پدرش را به قتل برساند، لیکن پیامبر صلی الله علیه و آله از این کار وی را منع نمود و فرمودند: «نه! لیکن با وی مصاحبت، نیکی و احسان نما»^(۱).

زمانیکه به مدینه نزدیک شدند، این جوان مؤمن شمشیرش را بیرون آورده در مقابل دروازه مدینه ایستاد، هنگامیکه پدر منافقش به دروازه نزدیک شد به وی گفت: در جایت بایست. پدر برایش گفت: وای بر تو! ترا چه شده؟ پسر مؤمن گفت: به خدا سوگند از این جا قدمت را پیش گذاشته نمی‌توانی تا آنکه پیامبر ﷺ برایت اجازه دهد، زمانیکه پیامبر ﷺ رسیدند، عبد الله منافق از پسر مؤمنش شکایت نمود، پسر گفت: ای رسول الله قسم به خداوند ﷺ تا وقتیکه شما برایش اجازه ندهید، هرگز داخل شده نمیتواند، سپس رسول اکرم ﷺ برایش اجازه دادند، تا داخل مدینه گردد، پسر مؤمن، به پدر منافق فرمود: الآن داخل شو، زیرا که پیامبر گرامی ﷺ برایت اجازه دادند^(۱).

چنین است دوستی و محبت با خدا ﷻ و رسولش ﷺ، بدون اینکه قوم، نژاد، ملیت، نسب و حسب را مد نظر بگیرند.

چگونه می‌توان بر ملیت پرستی نفرت انگیز موفق گردید!.

به این ترتیب هر کسی میخواهد مشرف به دین و آئین اسلام گردد، احکام آنرا بر خود عملی نماید، و مانند سایر مسلمانان زندگی نموده و اندیشه‌های باطل و بی‌اساس را که منافی و مغایر با روح اسلام است، از ظاهر و باطن خود بیرون آورده، و از هر گونه امتیاز، مقام و برتری، از نگاه نسب، ملیت، نژاد، مرتبه و ثروت که بر خود می‌پسندد و به آن می‌بالد، دوری جسته و به زندگی طبیعی که به آن سرشت شده بر گردد، و بنده فرمانبردار و مطیع اوامر و نواهی خداوند ﷻ باشد.

مسلمانان صدر اسلام تعصبات جاهلیت را که بر اساس رنگ، خون، وطن، لسان، نژاد، ملیت، قوم و نسب، استوار بود، ریشه کن نمودند و بازگشت به سوی همچو اندیشه‌ها را گناه، فساد، جنایت، عقب افتادگی، ویرانی و بربادی، و عودت به امور جاهلیت شمردند، خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [الفتح: ۲۶].

ترجمه: «آنگاه که کافران تعصب و نخوت جاهلیت را در دل‌هایشان جای دادند، خداوند اطمینان‌خاطری بر پیغمبر و بر مؤمنان فرو فرستاد، ایشان را پایبند کلمه تقوا گردانید، و در واقع آنان به آن سزاوتر و برازنده آن بودند، و خدا از هر چیزی آگاه و بر هر کاری توانا است.»

پرهیزگاران دوستان پیامبر ﷺ در روز ستاخیز خواهند بود

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر گرامی ما صلی الله علیه و آله فرمودند: «دوستان من در روز قیامت، همانا پرهیزگاران‌اند، هر چند نسب بعضی از آنها نزدیک‌تر به نسب باشد، مگر اینطور نشود که مردمانی با اعمال نیک بیایند و شما دنیا را بر گردنهایتان حمل کرده نزد من بیایید و بگوئید: ای محمد! و من بگویم اینطور نه! بلکه اینطور)، آنحضرت صلی الله علیه و آله به هر دو جانبش نگاه کردند. (بخاری آنرا در ادب مفرد ذکر نموده).

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: نباید از این آیت استدلال نادرست نمایید: «ای مردمان! هر آینه آفریدیم شما را از یک مرد و یک زن و ساختیم شما را جماعت‌ها و قبیله‌ها تا یکدیگر را بشناسند، هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارتین شماست» ادب مفرد

آنگاه شخصی بیاید و به دیگری بگوید: «من بهتر و گرامی‌تر از توام! هیچکسی گرامی‌تر و بهتر نیست مگر به تقوی و پرهیزگاری»^(۱).

همچنان از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: آنچرا که شما گرانقدر و بزرگواری می‌شمارید، خداوند جل جلاله آنرا در قرآن بیان نموده: بی‌گمان گرامی‌ترین شما

در نزد خداوند ﷻ پرهیز گارترین شماست. و چه چیزی را شرف و بزرگی می شمارید؟ با شرف تر و بزرگوarter شما کسانی اند که اخلاق نیکو دارند^(۱).

دسیسه و آشوب افگنی یهود میان اصحاب پیامبر ﷺ

خداوند ﷻ می فرماید:

﴿وَأَعْتَصَمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۳].

ترجمه: «و همگی به رشته خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید که بدانگاه که دشمنانی بودید و خدا میان دلهایتان پیوند داد، پس به نعمت خدا با یکدیگر برادر شدید، و بر لبه گودالی از آتش بودید ولی شما را از آن رهانید، خداوند این چنین برایتان آیات خود را آشکار می سازد، شاید که هدایت شوید».

سبب نزول این آیه مبارکه در نزد علمای کرام مانند طبری و غیره چنین ذکر شده: بعد از هجرت رسول اکرم ﷺ به مدینه و داخل شدن قبیله اوس و خزرج به اسلام، میان آنها برادری دینی صورت گرفت، که بالاتر از برادری نسبی بود. یهودان این وضعیت را تحمل نتوانستند، و آغاز به نفاق افگنی و ایجاد فاصله بین مسلمانان نمودند، یکی از جنایتکاران یهودی که ابن شاس نام داشت داخل مسجد گردید و به قبیله اوس گفت: آیاشما کشتار و تباهی خزرج را در قوم تان فراموش نمودید؟ و به خزرجی ها گفت: آیا کشتار و جنایت اوس را فراموش کردید، این سخنان سبب شد تا عداوت و کینه و کدورت های گذشته از نو تازه گردد، و نزدیک بود که شیطان وحدت و یکپارچگی دینی آنها را به باد فراموشی داده، اسلام، پیامبر ﷺ و کلمه (لا اله الا الله) را فراموش نمایند.

پیامبر ﷺ در این هنگام در خانه تشریف داشتند که ناگهان جوانی از قبیله خزرج شمشیر خود را بیرون آورده گفت: «ای مردم خزرج به داد رسید، و جوانی از قبیله اوس بر خاست و اعلان جنگ در خارج مدینه نمود، هر دو قبیله آمادگی جنگ را گرفتند.»

پیامبر ﷺ ازین قضیه آگاه شده از خانه بیرون آمدند و فرمودند: «حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» «خدا مرا کافی و بسنده است جز او معبودی بر حق نیست، به او دل بسته ام و کارهایم را بدو واگذار کرده ام و اوصاحب پادشاهی بزرگ است.»

علما می فرمایند: پیامبر ﷺ درین وقت با پاهای برهنه میان هر دو صف قرار گرفته و فرمودند: ای مردم: آیا گمراه نبودید؟ مگر خداوند ﷻ شما را به وسیله من هدایت نکرد؟ آیا متفرق و پراکنده نبودید و خداوند ﷻ بوسیله من شما را متحد و متفق ساخت؟ آیا با یکدیگر در نبرد نبودید تا آنکه خداوند ﷻ بوسیله من شما را برادر و دوست گردانید؟ همه گفتند: آری، ای رسول خدا ﷺ. فرمودند: آیا در میان شما قرار ندارم؟ گفتند آری ای رسول خدا ﷺ، فرمودند: آیا وحی از آسمان بالایم فرود نمی آمد در حالیکه من در میان تان قرار داشتم؟ گفتند آری، فرمودند: پس این چه است؟ همه شمشیرهایشان را بر زمین گذاشته و گفتند: معذرت می خواهیم و از خداوند ﷻ طلب آمرزش می نمایم، سپس یکدیگر را در آغوش کشیدند و اشک از چشمان شان سرازیر گردید، و سپس فرموده خداوند ﷻ بر رسولش ﷺ نازل گردید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ ءَاتُوا أَلْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ﴿١٠١﴾ وَكَيْفَ نَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ءَايَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ ۗ وَمَن يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَد هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٠٢﴾﴾ [آل عمران: ۱۰۰-۱۰۱].

ترجمه: «ای مؤمنان! اگر از گروهی از اهل کتاب پیروی کنید شما را پس از ایمان آوردن تان به کفر باز می گردانند، و چگونه شما کافر می شوید در حالیکه آیات خدا

بر شما فرو خوانده می‌شود و پیغمبر او در میان شما قرار دارد، و هر کس به خدا تمسک جوید، بی‌گمان براه راست و درست رهنمود شده است.»

پس هرگاه اسلام و اوامر خدا ﷻ و رسولش ﷺ از میان بر داشته شود، برادری و همپارچگی دینی، بهشت، دوزخ، پل صراط، میزان، و... به باد فراموشی داده خواهد شد، و وضعیت بد و ناگواری دامنگیر مسلمانان خواهد شد.

فصل دوم:

سردار عالمیان حضرت محمد ﷺ در مورد ملیت گرائی می‌فرمایند

دین مبین اسلام در مقابل هر نوع تبعیضی مبارزه می‌نماید و هر که همچو اندیشه‌ها را دامن زدن تحقیر و توهین خواهد شد، در روایتی نزد امام احمد رحمته و امام نسائی رحمته آمده است که آنحضرت ﷺ امر فرموده‌اند تا برده‌ها را مردمانی که امور جاهلیت را دامن زده، و آنرا از سر زنده می‌نمایند، کثافت گذاشته شود و مراعاتی با ایشان صورت نگیرد^(۱).

اینکار علاج و درمانی برای اینچنین اشخاص خواهد بود تا از این یاهو سرائی دست بکشند و شاید سبب هدایت‌شان گردد، چون دامن زدن به این مسائل باعث اختلاف و ایجاد فاصله میان مسلمانان می‌گردد.

همچو روایاتی از عمر رضی الله عنه و ابی ابن کعب رضی الله عنه نیز آمده است که در مقابل همچو مردمانی از نرمی کار نگرفته‌اند.

۱- «قال رسول الله ﷺ: من تعزى بعزاء الجاهلية فأعضوه بهن أبيه ولا تكفوا» [رواه أحمد:

۱۳۶/۵، انظر أيضا الأحاديث الصحيحة للألباني [۲۶۹].

اینگونه مفکوره‌های ناروا و باطل نتیجه جهل و نادانی مردم از حکم اسلام درین مورد است، هدف ما از یاد آوری این موضوع تحقیر و توهین شخص و نژاد معینی نبوده، بلکه مقصود ما بیان نمودن حکم اسلام در مورد نژاد پرستی است، زیرا اکثر ملیت‌گراها از حکم و دید اسلام درین مورد بی‌خبراند، حتی در بعضی از کشورهای اسلامی مردمان تعلیم یافته و فرهنگی از حکم دین اسلام در مورد نژاد پرستی غافل‌اند، به این گمان که اسلام با این اندیشه تضادی ندارد، و یا شاید هم مقام، منزلت و ثروت‌شان باعث آن شده باشد که دیگران را حقیر و ذلیل بشمارند!

مجموعه‌ای از احادیث گرانمای پیامبر ﷺ در مورد ملیت پرستی

رسول الله ﷺ در یکی از خطبه‌های‌شان فرمودند: «ای مردم قریش: خداوند جلّ جلاله تکبر و غرور جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور کرده است، همه مردم از آدم التَّائِبِ، و آدم از خاک آفریده شده است»^(۱).

همچنان ﷺ می‌فرمایند: «خداوند تعصب جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور نموده است، یک شخصی مؤمن و پرهیزگار است و دیگری فاجر و بدبخت، همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است، مردمانی که به اقوام‌شان فخر می‌نمایند بایستی از آن دست بکشند، همانا پیشینیان آنها ذغالی از آتش دوزخ‌اند و آنان در نزد خداوند جلّ جلاله خوارتر از قانغوزکی‌اند که با بینی خود سر گین را می‌غلطاند»^(۲). همچنان پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «آنکه دعوت به عصیبت می‌نماید، و در راه عصیبت می‌جنگد، و در راه عصیبت کشته می‌شود از ما نیست»^(۳) چنانکه پیامبر ﷺ در مورد یاری و کمک خواستن از قوم و قبیله در ظلم و

۱- نزد ابو داود ۳۴۰/۵ (۵۱۱۶).

۲- مصدر سابق.

۳- مصدر سابق.

تجاوز و جانبداری از آنان فرموده‌اند: «اینچنین سخنان بدبو و نفرت‌انگیز را کنار بگذارید»^(۱).

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرمایند: «مسلمان برادر مسلمان است، بر او ظلم نمی‌کند، و او را به دشمنش تسلیم نمی‌دهد»^(۲).

و در نزد مسلم از آنحضرت ﷺ چنین روایت است: «همه ارزش‌های یک مسلمان، مال، آبرو، و خوش‌بر مسلمان دیگر حرام است»^(۳).

پیامبر اسلام ﷺ به ابوذر رضی الله عنه فرمودند: «ای ابوذر! بدان که تو بهتر از سرخ‌رنگ و سیاه‌رنگ نیستی، مگر اینکه در پرهیزگاری بر او برتری داشته باشی»^(۴) و همچنان ﷺ فرمودند: «دشنام دادن مسلمان فسق، و جنگ با وی کفر است»^(۵) چنانکه ﷺ فرمودند: «با همدیگر دشمنی و حسد و همچشمی ننمائید، و ای بندگان خدا با هم برادر باشید»^(۶).

همچنان ﷺ می‌فرمایند: «برای مسلمان روا نیست که بیش از سه شبانه روز برادرش را ترک کند، که باهم روبرو شوند و از همدیگر روی گردانند، و بهترشان کسی است که به سلام آغاز می‌کند»^(۷).

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که مردی از پیامبر ﷺ پرسید: چه کسی از مؤمنان بهتر و افضل‌تر است؟ آنحضرت ﷺ فرمودند: کسیکه اخلاق نیکو داشته

۱- فتح الباری: ۶۴۸/۸.

۲- فتح الباری: ۹۷/۵.

۳- مسلم: ۱۹۸۶/۴.

۴- نزد احمد: ۱۵۸/۵.

۵- متفق علیه.

۶- فتح الباری: ۲۱/۱۱.

۷- متفق علیه.

باشد، باز پرسید: چه کسی از مؤمنان هوشیار ودانا است؟ آنحضرت ﷺ فرمودند: «کسیکه مرگ را زیاد بیاد می‌آورد، و برای بعد از مرگ چیزهای بهتر را آماده نموده است، اینها مردمان هوشیار و دانانند»^(۱).

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که پیامبر بزرگ اسلام ﷺ فرمودند: «هرگاه سه خصلت یا یکی ازین خصلت‌ها در شخصی موجود نباشد، خداوند متعال باقی گناهانش را برای کسیکه خواسته باشد می‌آمزد، اول این خصلت‌ها کسیکه بمیرد و به خداوند جل جلاله شریکی نیاورده باشد، دوم کسیکه (افسون) جادو نکرده باشد و دنبال جادوگران نرفته باشد، سوم کسیکه دشمنی و کینه با برادرش نورزیده باشد»^(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «کسیکه زیر پرچم نا معلومی که دعوت به عصیبت و در راه عصیبت می‌جنگد، کشته شود، پس مرگش، مرگ جاهلیت است»^(۳).

از حدیثه رضی الله عنها روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «اتم هلاک و نا بود نخواهد شد تا آنکه در آنها (تمایز و تمایل و مقام) آشکار نگردد، حدیثه رضی الله عنها پرسید: ای رسول خدا تمایز چیست؟ فرمودند: تمایز عصیبتی است که مردم آنرا در اسلام پدید می‌آورند، گفتم: تمایل چیست؟ فرمودند: یک قبیله بر قبیله دیگری هجوم آورده بر آن غالب می‌گردد و همه حرمت و ارزشهایش را مباح و حلال میدانند، پرسیدم مقام چیست؟ فرمودند: اهالی شهرها در مقابل یکدیگر بیرون می‌آیند و در جنگ میان همدیگر دست و گریبان می‌شوند»^(۴).

همچنان می‌فرمایند صلی الله علیه و آله: «یک فردی از مؤمنان به مثابه سر در جسد انسان است چنانکه جسد درد سر را احساس می‌کند، فرد مؤمن نیز احساس همدردی با سایر

۱- نزد منذری در ترغیب و ترهیب.

۲- مجمع الزوائد: ۱/۱۰۴.

۳- روایت مسلم.

۴- نزد حاکم.

مومنان دارد»^(۱).

همچنان آنحضرت ﷺ فرمودند: «ایمان شما کامل نمی‌گردد تا اینکه ترحم بر یکدیگر نداشته باشید» اصحاب کرام گفتند: ای رسول خدا همگی ما ترحم داریم آنحضرت ﷺ فرمودند: «ترحم آن نیست که دوست با دوستش می‌نماید، بلکه ترحم آنست که با عموم مردم صورت گیرد»^(۲).

چنانکه آنحضرت ﷺ می‌فرمایند: «فتنه‌ای بر می‌خیزد که مردم براساس انگیزه‌های جاهلیت با هم می‌جنگند، کشته شدگان این جنگ‌ها در دوزخ‌اند»^(۳).
از پیامبر ﷺ در مورد مردی پرسیده شد که بخاطر اظهار نمودن دلیری و شجاعتش و یا بخاطر طرفداری از قومش و بخاطر ریا می‌جنگد، کدام اینها در راه خدا است؟ آنحضرت ﷺ فرمودند: «آنکه بجنگد تا کلمه الله (کلمه توحید) برتر و بلند شود، پس آن در راه خدا است»^(۴).

چنانکه آنحضرت ﷺ می‌فرمایند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، به بهشت وارد نمی‌شوید تا اینکه ایمان آورید و مؤمن بشمار نمی‌روید تا اینکه با هم دوستی کنید، آیا شما را به کاری راهنمایی نکنم که چون آن را عملی کنید سبب دوستی میان شما شود؟ سلام را در میان تان پخش کنید»^(۵).

همچنان آنحضرت ﷺ می‌فرمایند: «مؤمن آئینه مؤمن است، مؤمن برادر مؤمن است، از ضایع شدن دارائی اش جلوگیری می‌نماید و در غیابش حمایت ارزشهایش را می‌کند»^(۶).

۱- نزد احمد.

۲- روایت طبرانی.

۳- نزد حاکم.

۴- مسلم.

۵- متفق علیه.

۶- ابو داود.

پیامب ﷺ می‌فرمایند: «مثال مسلمانها در محبت و رحمت و مهربانی‌شان به همدیگر، مانند یک جسد است، که هر گاه عضوی از آن بدرد آید، دیگر اعضای جسم در تب و بیدار خوابی با آن همراهی می‌کنند»^(۱).

همچنان آنحضرت ﷺ می‌فرمایند: «کسانیکه در راه عظمت و جلال من، با یکدیگر دوستی می‌ورزد، منبرهای از نور برای آنها در بهشت آماده شده است که انبیاء و شهدا از آن رشک می‌برند و آرزومندی آن مقام را می‌نمایند»^(۲).

پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «هیچیک از شما مؤمن کامل شمرده نمی‌شود تا اینکه دوست داشته باشد برای برادرش آنچه را که برای خویش دوست می‌دارد»^(۳).

حضرت ابو هریره رضی الله عنه می‌فرماید: هنگامیکه این آیت نازل شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. «نزدیکانت از قبیله خویش را بیم ده» یعنی پیش از دیگران قبیله و خویشاوندان خود را تنبیه کن، پیامبر ﷺ همه مردم خاص و عام را مخاطب قرار داده فرمودند: ای مردمان قریش! خویش را از آتش دوزخ نجات دهید، ای مردمان بنی کعب خویش را از آتش دوزخ نجات دهید، ای فاطمه دختر محمد خودت را از آتش دوزخ نجات ده، سوگند به خدا من مالک چیزی از سوی خدا برای شما نیستم، بجز اینکه شما بامن رابطه همخونی و قرابت دارید که آنرا بجای خواهم آورد»^(۴).

عقبه رضی الله عنه که از بردگان آزاد شده فارسی است می‌گوید: «من با پیامبر گرامی اسلام در غزه احد اشتراک داشتم، به مشرکی ضربه وارد نموده گفتم: بگیر اینرا از من بچه فارسی، پیامبر ﷺ به من التفات نموده فرمودند: چرا نگفتی: بگیر اینرا از من بچه انصاری»^(۵).

۱- متفق علیه.

۲- ترمذی.

۳- ترمذی.

۴- نزد احمد: ۳۶۰/۲.

۵- ابو داود.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: من شما را به پنج سخنانی که خداوند مرا به آن امر فرموده، امر می‌نمایم: پیوستگی باجماعت مسلمانان، شنائی و طاعت، هجرت و جهاد در راه خدا، و کسیکه به اندازه وجبی، از جماعت مسلمانان بیرون رود، ریسمان اسلام را از گردن خویش رها نموده است، مگر اینکه دو باره بر گردد، و کسی که دعوت بسوی جاهلیت نماید پس او از زانو زدگان دوزخ خواهد بود، سپس از پیامبر ﷺ پرسیده شد: اگر نماز را هم ادا نماید و روزه هم بگیرد؟ فرمودند: اگر نماز ادا نماید و روزه هم بگیرد، پس شما به آنچه دعوت نمایید که خداوند شما را به آن مسمی نموده، مسلمانان، مؤمنان، بندگان خدا»^(۱).

و از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت است که آنحضرت ﷺ فرموده‌اند: «هیچکسی بر دیگری فضیلت و برتری ندارد مگر به دین داری یا پرهیزگاری، و برای مرد بس است که زشت، فحشگو و بخیل باشد»^(۲).

همچنان آنحضرت ﷺ می‌فرماید: «دو مردی در زمان موسی علیه السلام از نسب خود یاد آوری نمودند، یکی از آن دو گفت: من فلان فرزند فلان تا آنکه نه جدش را یاد نموده وگفت: و تو ای بی‌مادر کی هستی؟ دومی جواب داد: من فلان فرزند فلان فرزند اسلامم، پیامبر ﷺ فرمودند: سپس خداوند بر موسی علیه السلام وحی نمود تا برای آن دو مرد بگوید: مردیکه تا جد نهمش را یاد نمود همه آنها در دوزخ‌اند، و خودت دهم آنهائی، و مردی که خود را منسوب به دو شخص نمود آنها در بهشت‌اند و خودت سوم آنها در بهشتی»^(۳).

همچنان آنحضرت ﷺ می‌فرماید: «کسیکه خداوند و پیامبرش را به صداقت دوست داشته باشد و همه مؤمنان را دوست خویش بشمارد، و امور جاهلیت در

۱- ترمذی.

۲- نزد منذری.

۳- نسائی.

نزدش مانند آن باشد که در آتش افکنده شود، همانا لذت ایمان را چشیده است» و در روایت دیگری آمده است: «همانا مرتبه عالی ایمان را حاصل نموده است»^(۱) پیامبر ﷺ می فرماید: «کسیکه به اندازه یک وجب از مسلمانان جدائی ورزد، همانا ریسمان اسلام را از گردن خویش رهانیده است، و کسیکه بمیرد در حالیکه بیعت به امام و پیشوائی نداشته باشد، پس مرگ وی مرگ جاهلیت است و کسیکه زیر بیرق نامعلومی می جنگد که دعوت به عصیبت می نماید. یا اینکه یاری عصیبت را می نماید، پس مرگش مرگ جاهلیت است»^(۲).

روزی از امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه برای شخصی اجازه خواسته شد تا با وی ملاقات نماید و گفتند: برای فرزند برگزیده و نیکو اجازه دهید: عمر رضی الله عنه فرمود: داخل شود، هنگامیکه آنمرد داخل شد، عمر فاروق رضی الله عنه از وی پرسید تو کی هستی؟ گفت: من فرزند فلان فرزند فلان فرزند فلانم... او تعدادی از بزرگان زمان جاهلیت را نامبرد، سپس عمر رضی الله عنه به وی گفت: پس خودت یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم هستی؟! آنمرد گفت: نه، عمر رضی الله عنه گفت: اینها فرزندان برگزیده و نیکواند، و خودت فرزند بدکارانی، همانا از مردانی یادآور می شوی که در دوزخ اند.^(۳)

عمر بن شعیب رضی الله عنه از پدرش روایت کرده می فرماید: میان مغیره بن شعبه رضی الله عنه و عمرو بن العاص رضی الله عنه گفتگوئی رخ داد، مغیره به وی دشنام داد، سپس عمرو گفت: وای به قبیله هصیص! مغیره مرا دشنام داد! عبدالله پسر عمرو رو به پدر آورده فرمود: انا الله وانا الیه راجعون، دعوی قبایل زمان جاهلیت را نمودی! پدرش از سخنان خود پشیمان گردیده وسی کنیز را آزاد نمود، تا تکفیر سخنش گردد، البته بخاطر یاد

۱- نزد طبرانی.

۲- مرجع سابق..

۳- نزد حاکم در مستدرک.

کردن از جد مشرکش (هصیص)^(۱). پیامبر بزرگ اسلام ﷺ می‌فرمایند: «بشنوید و فرمان برید اگر چه مقرر شود بر شما غلامی حبشی که گوئی سرش دانه کشمش (سیاه) است؟»^(۲).

از آنحضرت ﷺ پرسیده شد: یارسول الله گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمودند: «پرهیزگارترین‌شان. گفتند درین باره از شما نمی‌پرسیم، فرمود: پس یوسف پیامبر خدا، فرزند پیامبر خدا، فرزند خلیل خدا، گفتند: ازین سوال نمی‌کنیم. فرمودند: آیا از سالله عرب می‌پرسید؟.. بهترین‌شان در جاهلیت بهترین‌شان در اسلام است. زمانی که دانش و علم بیاموزند».

پدر فسیله از پیامبر بزرگ اسلام ﷺ پرسید: ای پیامبر خدا! اگر کسی قومش را در ظلم و تجاوز کمک و یاری نماید آیا این کار عصیبت است؟ آنحضرت ﷺ فرمودند: (بلی) همچنان پیامبر گرامی‌مان ﷺ می‌فرماید: «سوگند به ذاتی که نفس محمد در دستش قرار دارد، اگر فاطمه دختر محمد دزدی نماید، دستش را خواهم برید»^(۳) فاطمه زهرا علیها السلام دختر پیامبر اسلام ﷺ و بهترین زنهای عالم است.

دین اسلام در مورد اصل و نسب اهتمام دارد، و پیروانش را امر می‌نماید تا در مورد پدران و مادران، خویش و اقارب و خانواده‌ای که به آن منسوب‌اند، آگاهی داشته باشند، نه بخاطر افتخار و برتری، بلکه بخاطر اینکه نسب ثابت بماند و از هم نپاشد، زیرا عدم توجه به این کار سبب آمیزش پیوند و خویشی‌های خواهد شد که نباید صورت گیرد، شاید شخصی با دوشیزه از اقارب خود از دواج نماید که در حقیقت بالایش حرام است،

۱- کنز العمال.

۲- نزد بخاری.

۳- نزد نسائی..

همچنان بخاطر حفظ و نگهداشت حقوق، و عدم تجاوز بر اموال دیگران باید نسب‌ها واضح باشد و نام‌ها از یکدیگر تفکیک گردد، این همه بخاطر تفاخر و تفاضل نبوده، چنانکه بعضی مردم به این گمان‌اند.

توصیه عمر فاروق رضی الله عنه قبل از وفاتش

بعد از اینکه عمر فاروق رضی الله عنه بدست ابولؤلؤی آتش پرست زخمی گردید. صحابه کرام از او خواستند تا جانشینی بعد از خود تعیین نماید، عمر رضی الله عنه فرمود: اگر من یکی از این دو مرد را بیابم حتماً یکی از آنها را جانشینم تعیین می‌نمایم: سالم مولای ابی حذیفه و ابو عبیده بن الجراح، اگر خداوند مرا مورد باز پرس قرار داد که چرا ابو عبیده را اختیار نمودی؟ خواهم گفت: من از فرستاده خودت رضی الله عنه شنیدم که فرمودند: (امین این امت ابو عبیده است) و اگر بپرسد که چرا سالم را برگزیدی؟ خواهم گفت من از فرستاده‌ات رضی الله عنه شنیدم که فرمودند: «سالم خداوند تعالی را بی حد زیاد دوست دارد» سالم رضی الله عنه برده آزاد شده ابی حذیفه رضی الله عنه بود.

حضرت عمر رضی الله عنه امر نمود تا در نمازهای جماعت صهیب رضی الله عنه که آزاد شده بنی جدعان بود، پیش گردد، این درحالیکه بزرگان صحابه کرام وجود داشتند، تا آنکه انتخاب جانشین را به شورای شش نفری بزرگان صحابه رضی الله عنه واگذاشت که در نتیجه حضرت عثمان رضی الله عنه را انتخاب نمودند^(۱).

امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه امر نمود تا گردن قوم پرستان از دم شمشیر کشیده شود
حضرت عمر رضی الله عنه در یکی از نامه‌هایش که به سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه سر لشکر مسلمانان در شرق فرستاده چنین آمده است: (هرگاه میان قبایل فتنه‌ای شعله ور شد که هر دو گروه نعره‌های جاهلیت را بلند نمودند، بدان که این راز شیطان به آنهاست پس گردن‌های‌شان را از دم شمشیر بیرون آر، تا آنکه به امر خداوند و به امر امام برگردند.

همچنان به امیرمؤمنین عمر رضی الله عنه خبر رسید که قبیله ضبه جمع شده و صدای جاهلیت را بلند نموده می گویند: وای به قبیله ضبه! یعنی رسم و رواج جاهلیت را از نو تازه نمودند، عمر فاروق رضی الله عنه فرمود: سوگند به خداوند آنچه را من میدانم، خداوند در این قبیله خیری چندانی را نگذاشته و از شری هم به وسیله آنها جلوگیری ننموده است، هرگاه نامه من برایت رسید، اگر بر نگرند و بخود نیایند، چنان سر نشی را بر تعیین کن تا بترسند و به حق بر گردند^(۱).

توصیه عمر رضی الله عنه به سر لشکرش سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه

حضرت عمر رضی الله عنه در یکی از توصیه هایش به سر لشکر سر زمین عراق چنین می نویسد: «ای سعد پسر وهیب! مبدا از خدا غافل شوی و به خود ببالی که گفته شود ماما و یار رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی، خداوند جل جلاله بدی را با بدی پاک نمی سازد، لیکن بدی و زشتی را با نیکویی و خوبی محو و نابود می نماید، میان خداوند و بندگانش رشته و نسبی وجود ندارد، همه مردمان چه شریف و چه حقیر در نزد خداوند یکسان بوده، الله پروردگارشان و آنها بندگانش اند، برتری آنها بر یکدیگر در پرهیزگاری و تقواست، و آنچه در نزد خداوند است (بهشت) در فرمانبرداری و اطاعت وی به آن نایل می گردند، پس در همه امور و مسایل بیاندیش تا با عملکرد پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله که از اولین روز بعثتش تا زمانیکه از ما جدا شدند، موافق باشد و با آن ملازمت داشته باش، زیرا همانا دستور و حکم است، این پند و نصیحت من برایت بود، اگر آنرا کنار گذاشتی و از آن رو گردان شدی، پس همه اعمالت به باد فنا خواهد رفت و از جمله زیان کاران خواهی بود»^(۲).

۱- سیرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه

۲- اخبار عمر از طنطاوی.

اولین دستوریکه پیامبر ﷺ آنرا برای امت اسلامی قرار گذاشتند

هنگامیکه مردمان قریش بخاطر خدا، مال و جایداد خود را در مکه رها نموده و به مدینه هجرت کردند، پیامبر وثیقه نامه‌ای را میان مسلمانان قریش و اهل و قبایل مدینه به تصویب رسانید، چنانکه معاهده صلح را با یهود مدینه نیز امضا نمودند و آنها را بردین و مالشان با شروطیکه هر دو طرف به آن موافقه کردند، گذاشتند.

درین وثیقه نامه پند و اندرزهایی وجود دارد، ما بطور مختصر آنچه به موضوع ارتباط دارد ذکر می‌کنیم، در اول این وثیقه نامه چنین آمده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، این نامه‌ای است از سوی محمد پیامبر خدا ﷺ در میان مؤمنین و مسلمانان قریشی و یثربی و کسی که از آنان پیروی کند و یا به ایشان پیوندد و با آنان به جهاد پردازد، اینکه آنان بغیر از مردم دیگر (یهود نصاری مجوس و....)، یک امت بشمار می‌روند، مسلمانان پرهیزگار علیه تجاوزگر، ظالم، مفسد و توطئه‌گر متحد و همدست‌اند، هر چند پسریکی از ایشان هم باشد،

هیچ مسلمانی در برابر کافری کشته نمی‌شود، و هیچ مسلمانی حق ندارد کافری را برضد مسلمانی یاری دهد، پیمان و عهد خدا ﷻ یکی است و ناتوان‌ترین مسلمانان میتواند کسی را که بخواهد پناه دهد، یهودانی که از ما پیروی می‌کنند، کمک و یاری‌شان بر ما لازم است و از آنان مانند سایر مسلمانان در مقابل ظلم و تجاوز دفاع شود و علیه آنان باکسی کمک صورت نگیرد، صلح مسلمانان یکی است و هیچ مسلمانی در جهاد فی سبیل الله نمی‌تواند به تنهایی با دشمن صلح نماید، و در هر کاری که اختلاف کنید، باز گشت آن به الله ﷻ و محمد ﷺ است»^(۱).

مسلمانان باهم برادر، یک امت و یک کتله و جماعت‌اند و هرگاه این ارتباط از هم گسیخته شود، دوستی، محبت و رابطه ایمانی متلاشی خواهد شد، پیامبر بزرگ

اسلام ﷺ فرموده‌اند: «کسی از شما مؤمن شمرده نمی‌شود تا اینکه دوست داشته باشد برای برادرش آنچه را که برای خویش دوست می‌دارد». مسلمان واقعی باید مانع ظلم و بیداد‌گری شده دست ستمگر و ظالم را گیرد، هر چند از نزدیکان و فرزندان‌شان هم باشد، و باید دانست که رمز موفقیت ما در پیروی و عملی کردن اوامر پیامبر گرامی ﷺ هست و بس.

فصل سوم: امت اسلامی

ویژه‌گی‌های امت اسلامی

از فصل‌های گذشته واضح گردید که امت اسلامی، مربوط به نژاد و قوم خاص نیست چنانکه یهودیان ادعا دارند که نژاد آنها بهترین نژادها بوده و دیگران مانند حیوانات و برده‌گان، برای خدمت آنان آفریده شده‌اند.

در اسلام تعصب قومی، نژادی و جود نداشته همه توده‌ها با زبان و رنگ‌های مختلف‌شان زیر پرچم لاله الا الله قرار داشته، دوستی و محبت، کمک و تعاون یاری و همکاری از وجیبه‌های دینی آنها است، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ می‌فرماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل‌عمران: ۱۱۰].

ترجمه: «شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید».

یعنی ای مؤمنان شما بهترین امتها هستید زیرا به خوبی‌ها یکدیگر را رهنمائی می‌نماید و از بدی‌ها باز می‌دارید و به خداوند ایمان داشته، احکام شریعت او را در همه شئون زندگی تان عملی می‌نمائید.

امت اسلامی بخاطر ایمان، ترحم، عدالت و مساوات، و منع ظلم و بیداد گری، بر دیگر امتهای برتری دارد، به همین منظور امت اسلامی منحصر به یک نژاد یا ملیت نبوده هر کسیکه به خداوند ﷻ و فرشتگان، کتابها، پیامبران ﷺ، روز رستاخیز و آنچه خیر و شر از جانب خداوند ﷻ مقدر است ایمان دارد، منسوب به این امت بوده هر چند سر زمین، زبان، پیدایش و نژادش از هر جایی باشد، طوریکه اسلام بلال حبشی، صهیب رومی، سلمان فارسی و... در آغوش کشید و مانند سایر مردم مسلمان زندگی می نمودند و فرق و تفاوتی در میان وجود نداشت، بلکه برتری و فضیلت در تقوی و پرهیزگاری بود و هست. خداوند ﷻ می فرماید:

﴿لَنْ تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [الممتحنة: ۳].

ترجمه: «هرگز خویشاوندان و فرزندان تان سودی به حالتان نخواهد داشت، روز قیامت، خدا در میانتان قضاوت و داوری خواهد کرد، و خدا می بیند هر کاری را که خواهید کرد».

در جانب دیگر، مردمان منحرف، کافران و بی دینان و ملحدان قرار دارند که با مسلمانان هیچگونه ارتباطی نداشته بلکه دشمنان خدا ﷻ و رسولش ﷺ و مسلمانانند هر چند از فرزندان، برادران و خویشاوندان شان هم باشند خداوند ﷻ می فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [المجادلة: ۲۲].

«مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند، هر چند که آنان

پدران، یا پسران، یا برادران و یاقوم و قبيله ايشان باشند، چراکه مؤمنان، خدا بردل‌هايشان ايمان را نوشته است و با نفخه ربانی خود ياريشان داده است و تقويتشان کرده است، وايشان را به باغ‌های بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر(کاخها و درختان) آنها رود بارها روان است و جاودانه در آنجا می‌ماند، خدا از آنان خوشنود و ايشان هم از خدا خشنودند، اينان حزب الله‌اند، آگاه باش! حزب الله حتماً پیروز و رستگار است».

مسلمانان با داشتن چنین عقیده راسخ و محکم توانستند دنیا را تحت تصرف‌شان در آورده و نیرومند و عزتمندترین مردمان جهان گردند، زیرا همه باهم یک‌دست بدون در نظر داشت نژاد، قوم، قبيله، وطن زندگی می‌کردند، ولی هنگامیکه از دین و عقیده‌شان دور شدند، خواری و ذلت به آنها رو آورد، وزمانی عزت شوکت و قیادت جهان را بدست خواهند آورد که به دین و آئین‌شان برگرفته، دوستی و دشمنی‌شان خاص بخاطر خدا، و باهر مسلمانی محبت و دوستی داشته، و با هر کافر و منافق و مشرک اعلان دشمنی نموده، اظهار بیزاری نمایند هر چند از نزدیک‌ترین اشخاصی به آنها هم باشند.

سعد بن ابی و قاص رضی الله عنهما مادر خود را قربانی عقیده می‌نماید

هنگامیکه سعد رضی الله عنه در اوایل دعوت اسلامی مشرف به اسلام شد، مادرش حمنه دختر ابو سفیان از او خواست تا به پیامبر صلی الله علیه و آله کافر شده و به عبادت بتها بر گردد، مادرش گفت: به خدا سوگند نه غذا و نه آب را بر دهان می‌گذارم تا به آیین اجدادات برنگردی و یا من بمیرم و تا آخر حیات مورد طعن مردم قرار بگیری و بگویند: ای کسیکه مادرت را کشته‌ای! به همین ترتیب یک شبانه روز را بدون غذا و آب و در آفتاب سوزان گذشتاند ولی سودی نکرد، سپس یک شبانه روز دیگری را نیز همین طور گذشتاند. و در روایت دیگر خود سعد رضی الله عنه روایت می‌کند: مادرش سوگند یاد نمود تا با او حرف نزده و از خوردن و نوشیدن نیز امتناع خواهد ورزید تا اینکه از

اسلام برگردد، و می‌گفت: تو ادعا داری که خداوند به احسان و نیکی مادران امر فرموده است، پس من مادرت هستم و ترا به این کار امر می‌نمایم و لازم است اطاعت نمایی. مادر سعد رضی الله عنه سه روز را بدون خوردن و نوشیدن گذشتاند تا آنکه بی‌هوش گردید، سپس یکی از پسرانش که عماره نام داشت به او آب داد، وی بر سعد رضی الله عنه دعای بد می‌نمود سپس این آیت نازل گردید:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

﴿٨﴾ [العنكبوت: ٨].

ترجمه: «ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، اگر آن دو تلاش کردند که برای من شریک قرار دهی که کمترین اطلاعی از آن نداری از ایشان اطاعت مکن، باز گشت همه شما به سوی من است و از کارهای که کرده‌اید شما را آگاه می‌کنم.»

حضرت سعد رضی الله عنه فرمود: هر گاه می‌خواستند به مادرم غذا دهند، دهانش را با چوبی باز می‌نمودند سپس غذا را به دهانش می‌گذاشتند. سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که شخصی نیکو و احسانگر نسبت به مادر بود، روزی نزدش آمده گفت: ای مادر جان! اگر صد نفس در وجودت باشد و یکی بعد از دیگر بیرون آید، دینم را رها نخواهم کرد، پس خود را در رنج و زحمت می‌نداز، آنکه که مادرش از برگشتن سعد رضی الله عنه مأیوس گردید شروع به خوردن و نوشیدن نمود.

مهاجرین و انصار پیمان برادری را باهم بستند

هنگامیکه مهاجرین از مکه مکرمه به مدینه منوره به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هجرت نمودند پیامبر صلی الله علیه و آله میان مهاجرین و انصار پیمان برادری را در خانه انس بن مالک رضی الله عنه بست، تعداد این اشخاص به نود صحابی می‌رسید که نصف آنها از مهاجرین و

نصف دیگر از انصار بودند، درین پیمان برادری انصاری‌ها مهاجرین را در مال و دارائی‌شان شریک نمودند و قرار گذاشتند که بعد از مرگ نیز میراث یکدیگر را ببرند تا آنکه آیت زیر نازل گردید و میراث را مشخص به اقارب ساخت:

﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۵].

«خویشاوندان نسبت به همدیگر از مؤمنان و مهاجران در کتاب الله (قرآن) از اولویت بیشتری برخوردارند».

مسلمان و کافر از یکدیگر میراث نمی‌برند

ارث بردن میان خویشاوندان مسلمان وجود دارد، لیکن شریعت اسلامی امر می‌نماید که مسلمان مال کافر، و کافر مال مسلمان را به میراث برده نمی‌تواند، هر چند از یک پدر هم باشند.

نمونه‌ای از برادر خواندگی دینی

زمانیکه مهاجرین به مدینه رسیدند، پیامبر گرامی اسلام ﷺ میان عبدالرحمن ابن عوف قریشی و سعد بن ربیع انصاری پیمان برادری را بستند.

سعد بن ربیع انصاری ﷺ به عبدالرحمن ابن عوف ﷺ گفت: من از غنی‌ترین مردمان مدینه هستم، و همه دارائی ام را با هم دو تقسیم می‌نمایم، و دو همسر دارم، پس هرکدام از آنها را می‌خواهی، آنرا طلاق میدهم و بعد از تمام شدن عدتش با وی ازدواج کن، عبدالرحمن بن عوف ﷺ به او گفت: خداوند بر تو و مال و خانواده ات برکت بیندازد، لطفاً مرا به بازار راهنمایی کنی، سپس به بازار بنی قینقاع رفت و به کار تجارت پرداخت، و به این کار ادامه داد تا آنکه از جمله سرمایه داران مدینه گردید^(۱).

اصحاب کرام[ؓ] از قبایل و نژادهای مختلف بودند

نور اسلام در خانواده‌ها و قبایل مکه به شکل برابر درخشید، هیچ قبیله بر دیگری در مشرف شدن به اسلام برتری نداشت، این پدیده مخالف سازگارهای قبیله‌ی آن‌زمان بود، لذا اسلام در همه خانواده‌ها، قبایل و اقوام به شکل متوازن و بدون در نظر داشت مسایل قومی و نژادی منتشر گردید، از اینرو ابوبکر صدیق[ؓ] از قبیله تیم، و عثمان بن عفان[ؓ] از قبیله بنی امیه و زبیر بن عوام[ؓ] از بنی اسد، و مصعب بن عمیر[ؓ] از بنی عبددار، و علی بن ابی طالب[ؓ] از بنی هاشم، و عمر بن خطاب[ؓ] از بنی عدی، و عبدالرحمن ابن عوف[ؓ] از بنی زهره و عثمان بن مظعون[ؓ] از قبیله بنی جمح به اسلام عزیز مشرف گردیدند.

درین مرحله مسلمانان تنها از قبیله قریش نه، بلکه از سایر قبایل عرب بودند که مشرف به اسلام گردیدند، مانند عبدالله بن مسعود[ؓ] از قبیله هذیل، و عتب بن غزوان[ؓ] از مازن، عبدالله بن قیس[ؓ] از اشعریین، عمار بن یاسر[ؓ] از قبیله عنس، زیدین حارثه[ؓ] از کلب، طفیل بن عمرو[ؓ] از دوس، ابوذر غفاری[ؓ] از غفار، عمرو بن عبسه[ؓ] از سلیم، عامر بن ربیع[ؓ] از عنز بن وایل و صهیب نمری[ؓ] از بنی نمر بن قاسط.

اسلام از اولین روزگارش منحصر به قریش و اهل مکه نبود، بلکه افرادی زیادی از سرزمین‌های مختلف به اسلام مشرف گردیدند مانند بلال[ؓ] از حبشه که برده آزاد شده توسط ابوبکر صدیق[ؓ] بود، زید بن حارثه[ؓ]، عامر بن فهیره ابوفکیه[ؓ]، شقران[ؓ] و غیره... عمار بن یاسر[ؓ] فرمود: من در ابتدای اسلام پیامبر[ؐ] را جز با پنج برده، دو زن و ابوبکر صدیق[ؓ] ندیدم^(۱).

برادری عقیده بلندتر وقوی تر از برادری خون و نسب است

ابن اسحاق: می‌نگارد: هنگامیکه پیامبر بزرگ اسلام ﷺ از غزوه بدر با اسیران برگشتند، آنها را میان یارانش تقسیم نموده فرمودند: خواهان رفتار نیک با آنها شوید، ابو عزیز بن عمیر که برادر مصعب بن عمیر رضی الله عنه است در جمله اسیران جنگی بود، وی خود حکایت می‌نماید: برادرم مصعب از نزد گذشت در حالیکه من در اسارت شخصی از انصار قرار داشتم، و به مرد انصاری گفتم: با دو دست وی را محکم بگیر، زیرا مادرش زنی ثروتمندی است شاید او را در مقابل مال تبادل نماید. ابن هشام می‌نویسد: ابو عزیز که از جمله لوا برداران مشرکین بود، زمانیکه این سخن را از برادرش (مصعب رضی الله عنه) شنید گفت: ای برادرم! سفارشت در مورد من همینطور بود؟! مصعب رضی الله عنه جواب داد: این شخص انصاری که در اسارتش قرار داری قبل از تو برادر من است.

به این ترتیب برادری دینی قویتر از برادری نسبی گردید، همچنان ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه با پدر مشرکش در غزوه بدر جنگید و او را بخاطر رضامندی خداوند به قتل رسانید، و هنگامیکه کشته شدگان این غزوه را در چاهی می‌افکندند پدر وی نیز ضمن آنها بود، اباعبید رضی الله عنه این حالت را با دوچشمش نگاه میکرد ولی در سیما وی تغییری رخ نداد، زیرا میدانست که پدرش در راه باطل کشته شده است^(۱).

محیصه بن مسعود رضی الله عنه برادر مشرکش را تهدید به مرگ می‌نماید

هنگامیکه یهود بنی قریظه با پیامبر بزرگ اسلام رضی الله عنه پیمان شکنی و خیانت نمودند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را محاصره نموده به اسارت خود درآوردند، و فرمان صادر فرمودند تا همه آنها از دم شمشیر کشیده شوند، آنگاه محیصه بر خاست و ابن سینیه یهودی

را که از جمله تجار مدینه بود به قتل رسانید، برادر بزرگ محیصه که در آنوقت مشرک بود، وی را ملامت نمود، و گفت: چگونه او را بقتل رساندی! در حالیکه مقدار زیادی چربی شکمت از مال ابن سینه است، محیصه رضی الله عنه در جواب گفت: سوگند به خداوند، مرا کسی به قتل وی امر نموده است، که اگر به قتل توهم امر نماید، گردنت را از تنه ات جدا خواهم کرد، برادرش ازین سخن در تعجب افتاد و گفت: اگر به کشتن من هم امر نماید مرا می‌کشی؟! محیصه رضی الله عنه گفت: آری! اگر مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به اینکار امر نماید حتماً آنرا اجرا می‌نمایم، برادرش با بسیار شگفت به وی گفت: سوگند به خدا! دینی که ترا به این مقام کشانیده است، واقعا انسان رادر تعجب می‌اندازد! سپس ایمان آورد، محیصه رضی الله عنه درین مورد چنین می‌سرایید:

می‌کنم قتل برادر گر شود امری بمن

خواه ملامت گرشوم از جانبت ای اهریمن

صیقل شمشیر من چون خشت ملح است پر جلا

می‌زنم بر گردنت ای دور از دین خدا

گر هدف گیرم کسی را میزند برگردنش

ام حبیبه رضی الله عنها پدرش را از نشستن بر بستر رسول الله صلی الله علیه و آله باز می‌دارد

زمانیکه ابوسفیان قبل از فتح مکه به مدینه منوره آمد، به خانه دخترش ام حبیبه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، و خواست بر فرش رسول الله صلی الله علیه و آله بنشیند، دخترش بلافاصله فرش را از زیر پای او بیرون کشید، ابوسفیان گفت: ای دخترکم! آیا مرا لائق این فرش ندیدی و یا اینکه فرش را شایسته من ندیدی؟ دخترش جواب داد: این فرش پیامبر خداست و خودت مرد مشرک و نجسی هستی، و نخواستم بر فرش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنشینم!! پدرش گفت: ای دخترکم به خدا پس از من شرو بدی دامنگیرت شده است.

همزمان با آمدن ابو سفیان به مدینه پیامبر گرامی اسلام ﷺ برنامه فتح مکه را در همان روزها طرح ریزی میکردند و همسرش نیز از برنامه آگاه بود و میدانست که پیامبر خدا ﷺ با کفار مکه مقابله خواهد کرد که پدرش نیز در آنجمله خواهد بود، ولی با آن هم برنامه جنگی پیامبر ﷺ را افشا نکرد و به پدر درین مورد هیچ سخنی را یاد آور نشد^(۱).

موفقیت یاران پیامبر اسلام ﷺ در آزمون بزرگ خداوند ﷻ

یاران پیامبر اسلام ﷺ توانستند با جان نثاری و فداکاری بی نظیر شان- با مال و جان و فرزندان- از آزمون خداوند ﷻ موفق بیرون آیند، آنها دیار و دارائی، دوستان و خویشاوندان، جاه و جلال، خانه و کاشانه را گذاشته و بخاطر رضامندی خداوند ﷻ هجرت نمودند، تا آنکه از بهترین امت‌های جهان شدند، برتریت آنها در نژاد، نسب، و دارایی نه، بلکه ایمان راسخ، پرهیزگاری و زهد در لذت‌های دنیا، آنها را به این مقام عالی نایل ساخت، آنان الگوئی به تمام مردمان روی زمین هستند، و هر که از آنان پیروی نموده، زندگی مملو از فداکاری آنان را سر مشق زندگی خویش قرار دهد بدون تردید به همان مقام و مرتبه عالی آنان دست خواهد یافت.

پس بر مسلمانان لازم است تا به مبادی ارزشمند اسلام چنگ زده، عادات، رسم و رواج‌های جاهلیت را کنار گذاشته، خود پسندی، افتخار به اصل و نسب، ملیت‌گرایی را بخود راه ندهند، و مانند یک جسد با روح محبت، مودت و برادری باهم زندگی کرده، فرق و تفاوت میان غنی و فقیر، حاکم و محکوم، توانا و ناتوان، ضعیف و قوی نباشد، زیرا امت اسلامی چون جسد، همه با هم ارتباط دارند.

دشمنی با مسلمان برابر با کفر است

از قیس: نقل شده که حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمود: هرگاه شخصی بکسی بگوید: تو دشمن منی، همانا یکی از آندو از دایره اسلام خارج شده، و یا اینکه از برادرش براثت جسته است، سپس فرمود: مگر اینکه توبه نماید^(۱).

تکفیر نمودن مسلمان حرام است

از ابوذر رضی الله عنه روایت است که وی از رسول الله صلی الله علیه و آله شنید که میفرمودند: هرگاه مردی دیگری را به فسق یا کفر متهم کند، در حالیکه این نسبت در وی موجود نباشد، یقیناً کفر و فسق به خودش باز می‌گردد^(۲).

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه شخصی به برادرش بگوید: ای کافر! همانا کلمه مذکور (کفر) یکی از آنها باز گشت میکند اگر چنانکه گفته بود (آن شخص کافر بود) خوب، ورنه کفر به وی باز می‌گردد^(۳).

از ابو زید ثابت انصاری رضی الله عنه که از اهل بیعت رضوان است، روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: آنکه بر سوگند به ملتی غیر از اسلام، از روی قصد و دورغ سوگند خورد او چنان است که گفته است^(۴) و کسیکه خودکشی کند در روز قیامت به آن عذاب کرده می‌شود و برهیچ مرد نذری در آنچه که مالک آن نیست، لازم نمی‌باشد، و لعنت نمودن فرد مؤمن مانند کشتن اوست^(۵).

۱- ادب مفرد.

۲- متفق علیه.

۳- صحیح بخاری.

۴- مثلاً بگوید: هرگاه این کار را انجام دهم پس یهودی یا نصرانی باشم.

۵- متفق علیه.

چگونه می‌توان در نجات امت اسلامی از گمراهی و برگشتشان به دین سهم گرفت؟

امروز بر مسلمان لازم است تا به سوی خدا ﷻ و دینش برگشته، برادری، همکاری، روابط حسنه با یکدیگر، پیوسته داشتن صله رحم، نیکوکاری را از سرگیرند. ثروتمند با مالش در ساختن جامعه اسلامی با بنا نمودن مساجد، مدارس، شفاخانه‌ها، دارالایتام و پرورشگاه‌ها، و نشر و پخش کتب، و رسایل مفید سهم گرفته و با فقرا و تنگدستان همکاری لازم صورت نمایند، علماء، دانشمندان، دعوتگران نیز به نوبه خود در تفهیم و رشد علمی مسلمانان بکوشند، خلاصه هر عملی که در بنای جامعه اسلامی نقش فعال دارد می‌توان از آن راه، خدمتی به دین مبین اسلام داده شود، چنانکه اصحاب کرام ﷺ و تابعین: توانستند با ایشار و فداکاری‌شان بسیاری مشکلات جامعه خویش را حل نمایند، که درین مورد مثال‌های زیادی وجود دارد.

تهیدسی مهاجرین و جان نثاری انصار با آنها

اغلب مسلمانانیکه از مکه به مدینه هجرت نمودند بادت خالی و وضع ناگوار به مدینه رسیدند، زیرا همه دارائی خود را گذاشتند و بخاطر خدا ﷻ و رسولش ﷺ هجرت نمودند، مشرکین همه مال و جایداد آنها را ضبط نمودند و مسلمانان قادر به انتقال اموال‌شان نشدند، تاجاییکه قرآن کریم آنها را فقراء نامید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾ [الحشر: ۸]. ترجمه: «همچنین غنائم از آن فقراء مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند» انصار (ساکنین مدینه) جوانمردانه و با فداکاری بی‌نظیر، مال و دارائی خود را به دسترس برادران مهاجرشان گذاشتند. اغلب مهاجرین که تعدادشان بیش از هفتاد نفر بودند، در عقب مسجد نبوی معروف به صفه زندگی داشتند، روایت است که

سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہ به تنهائی تاهشتاد فرد از آنها را در منزلش مهمان نوازی و اکرام می نمود، دیگر صحابه کرام نیز برخی از آنها را به خانه های شان می بردند، زیرا نظر به گسیل و یا ورود آنها از کناره های جزیره عربی احیاناً تعدادشان اضافه می شد، اهل صفه که خود را بخاطر عبادت و جهاد فارغ نموده بودند، خوراک و پوشاک کافی در دسترس نداشتند، لباس های شان تمام اعضای جسم آنها را نمی پوشانید، پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم همیشه خبرگیر آنها می بودند و گاه گاهی خرما برای اهل صفه می فرستادند، گاهی هم آنها را به خانه خویش دعوت میدادند. پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم به یاران می فرمودند: (کسیکه غذای دو شخص را در خانه دارد سومی را با خود ببرد و کسیکه غذای چهار شخص را در خانه اش دارد فرد پنجم یا ششم را با خود ببرد)^(۱).

نقش ملیت گراها در تباهی و پارچه شدن امت اسلامی

ارمغانی که اسلام به بشریت تقدیم نمود، برادری بر اساس ایمان، عقیده و اخلاق می باشد، زندگانی مردم قبل از اسلام، بر مبنای نژاد، نسب و قبیله استوار بود، این مفکوره و روش سبب ظلم و بیدادگری، تباهی و بربادی، کشتار و خونریزی، بدبختی و ایجاد دشمنی، بدبینی، کینه توزی میان اقشار جامعه می گردید، طوریکه امروز نیز این اندیشه ناپاک در بعضی از کشورهای جهان باعث تفرقه و بیدادگری و برتری جستن بعضی از نژادها بر دیگران شده است، دیده می شود برخی به وطن می نازد، دیگری به پدر و اجداد می بالد! ازسوی دیگر مورد توهین و تحقیر قرار می گیرند که گویا از نسل برده گان اند، و یا به بعضی حرفه و پیشه ها اهانت صورت می گیرد!!

متأسفانه شیطان توانسته آنها را گمراه و عامل ویرانی و بربادی کشورهای اسلامی سازد، صاحبان این مفکوره پایه اسلام را متزلزل نموده، و به دشمنان فرصت دادند تا امت اسلامی را پارچه پارچه سازند، باگذشت هر روزی ذلت و خواری بر

مسلمانان حاکم می‌شود، ولی بخود نمی‌آیند، و عکس‌العملی نیز از خود نشان نمی‌دهند!

اسلام عزیز توانست مردمانی را که در نهایت جهل، نادانی و اعمال ناشایسته قرار داشتند، بیرون آرد و جامعه نوینی را بر مبنای اخلاق، عقیده، ایمان و فضیلت بنا نهد، مسلمانان صدر اسلام توانستند جامعه‌ای را تشکیل دهند که در تقوی و پرهیز گاری، مبارزه، اخلاص، خیرخواهی بشریت، نمونه‌ای به جهانیان تا روز رستاخیزگردند، امروز هر فردی این امت نظریه‌ساز و توانمند است که تا اسلام را بطور درست و صحیح به مردم، چه مسلمان و یا غیر مسلمان معرفی نماید، و آنچرا بخود می‌پسندد به دیگران نیز بیسندد، طوریکه خودش نمی‌خواهد به آتش بیفتد، بکوشد تا دیگران را نیز از آن نجات دهد، بدون اینکه نژاد، رنگ، قبیله، ملیت و... مد نظر گیرد، بلکه در هدایت و نجات آنها از آتش دوزخ خوشنود گردد.

تعداد قبایل عرب قبل از اسلام به سی قبیله می‌رسید، ولی هنگامیکه به اسلام مشرف شدند، و پیامبر بزرگ اسلام ﷺ میان آنها پیمان برادری را بست، یک امت و مانند یک جسد شدند. خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۵۴]. «نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند».

یعنی: با برادران مسلمان خود نیک اندیش، متواضع، خود گذر، خوش خوی، صاف، ساده و نرم باشند، و به کفار و دشمنان اسلام ثابت سازند که مسلمانان عزتمند، قدرتمند، یک دل و یک جان‌اند، مگر با تأسف شدید، امروز این ارزش‌ها از میان برداشته شده است مسلمانان مانند شیر درنده‌ای بر برادران دینی و عقیدتی خویش حمله آورمی‌شوند. حقوق برادری، همجواری همه و همه را پایمال کرده‌اند. و در مقابل کفار خوار و ذلیل، و بی‌همت شده‌اند! خداوند ﷻ بشر را طوری آفریده که افراد، توده‌ها، ملیتها همه باهم مرتبط و محتاج یکدیگر میباشند و هیچ انسانی نمیتواند به تنهایی زندگی نمهد، ولی اگر این پیوند و همبستگی فطری را خود

خواهی و ملیت گرایی تهدید نمود، سرانجام بد در انتظار بشر خواهد بود، زیرا درهمچو وضع، دشمنی، حسد و تحقیر و بلاخره تجاوز جایی برادری را خواهد گرفت، و در راه غالب شدن بر خصم از هیچ وسیله‌ای دریغ نخواهند ورزید؛ چنانکه رویدادها به همه ثابت ساخت که حتی برخی در این راه خویش را به دامان دشمن و در صف آنان قرار دادند!!!

فروتنی پیامبر بزرگ اسلام ﷺ با اعراب خشک مزاج

خداوند ﷻ درباره اخلاق عالی پیامبر گرامی مان حضرت محمد ﷺ چنین می فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: ۴]. «حقیقتاً تو بر خلقی عظیم هستی» یعنی بی‌گمان تو بر اخلاقی هستی که خداوند ﷻ در قرآن ترا به آن امر نموده است چنان که در روایت صحیح از عایشه رضی الله عنها آمده که وی در باره اخلاق رسول اکرم ﷺ سوال شد، فرمود: (اخلاق رسول خدا ﷺ قرآن بود) بلی! به راستی که رسول اکرم ﷺ دارای اخلاق بسیار بزرگی بودند چرا که در راه دعوت از قوم خود چیزهایی را تحمل کردند که امثال ایشان کسی قادر به تحمل آن نیستند. به حق که رسول الله ﷺ آینه تمام نمای ادب، حیا، جود، شجاعت، حلم، گذشت و غیر این از برازندگی‌های اخلاقی بودند.

ازانس بن مالک رضی الله عنه روایت است که فرمود: من با پیامبر ﷺ روان بودم در حالیکه پتوی نجرانی که حاشه‌های درشتی داشت بر سر آنحضرت ﷺ بود، ناگهان اعرابی آمد و از پتوی آنحضرت ﷺ گرفت و با شدت بطرف خود کشید. حتی که من اثر کناره‌های درشت پتو را بر گردن آنحضرت ﷺ دیدم، سپس اعرابی گفت: امر کن تا از مال خداوند که در دستت قرار دارد برایم داده شود، پیامبر ﷺ بسوی او نگریست و خندید، سپس امر فرمودند تا به اعرابی چیزی داده شود و در روایت دیگر آمده است که اعرابی گفت: بالای این دو شترانم مال بار نمائید زیرا از مال خود و یا مال پدرت برایم نمی‌دهی^(۱).

فصل چهارم:

نتایج نژادپرستی (تجاوز، کشتار، ویرانی و بربادی)

از جمله نتایج ناگوار ملیت خواهی و هر گونه گردهم آئی که بر اساس قوم، ملیت و نژاد باشد، حاصل و ثمره آن تجاوز، کشتار و بیداد گری خواهد بود، طوریکه همه شاهد این حقیقت اند، جنگ های خانمان سوزی که در صومال و افغانستان به وقوع پیوست و منجر به قتل و ویرانی های بیشماری شد، همه نتیجه قوم پرستی بود، چون رهبر و یا بزرگ هر قوم بخاطر به قدرت رسیدن، یا تصرف نمودن مناطق بیشتر و یا مقدس دانستن شخص خودش و غروریکه در دلهايشان جاگزين شده است، مردمان بیچاره و بیخرد را تحریک و تشویق به جنگ های خونین نمودند، و هر طرفی خود را بر حق، و جانب مقابل را باطل معرفی کردند. جنگ های خونین و ویرانگری که در بعضی از کشورهای اسلامی صورت گرفت سبب اساسی آن منصب دوستی بعضی از رهبران آنهاست که بصیرت و عقل خویش را از دست داده و خیانت بزرگی را به دین و ملت مسلمان خویش مرتکب شدند! آنها معروف به دینداری اند، اما مردمان نژاد پرست و ملیت گرای آنها در زمینه نژاد پرستی و حکم اسلام در مورد آن هیچ معلوماتی ندارند، ماگمان می کردیم که تعصب آنها تنها در مورد به همسری ندادن دختران یک قبیله به قبیله دیگر است ولی دانستیم که تعصب قومی و نژادی

آنها چنان بالاست که حتی منجر به همچوجنگ‌های خونین و تباه کننده شد، و در راه عداوت با یکدیگر و سر کوب نمودن جانب مقابل از هر وسیله‌ای کار گرفتند، این دلیل واضحی است که علمای امت اسلامی در مورد از بین بردن این مرض و وبای مهلک هیچ توجهی نکرده، و سهل انگاری نموده‌اند، این مرض بد و تباه کن دامنگیر امت اسلامی شده است. پس مسؤولیت بالای علما و دعوتگران است که در پی از بین بردن این مرض بد که ملت اسلامی را پارچه پارچه کرده است آستین همت بر زنند، اگر علما و دعوتگران متوجه مسؤولیت بزرگ‌شان نشوند بدیهی است که جنگ‌های خونین و کشتار، جنایت، تباهی و ویرانی بیشتر ادامه یافته و با نام‌های مختلف و زیرپرده‌های متنوع اهداف شوم دشمنان پیاده خواهد شد، یاد آور باید شد که اگر مردم به خود نیایند و توبه نکنند واز این جنایات دست نبردارند، انتظار مصائب، تفرقه، و دشمنی‌های بیشتر را داشته باشند طوریکه آشکار شد هدف از این جنگ‌ها غالب شدن یک نژاد بر نژاد دیگر بوده است، دشمنان نیز موقع را مناسب شمرده اطراف درگیر درجنگ را تشویق و تحریک می‌نمایند تا اهداف شوم و ناپاک خود را به پیش می‌برند. اطراف درگیر ادعا دارند که هدف‌شان بر قرار نمودن حکومت اسلامی و تطبیق نمودن شریعت است ولی اینطور نیست، بلکه هدف از این جنگ‌های خونین مسلط شدن یک نژاد بر دیگری و بدست آوردن پست‌های مهم و کلیدی و مناصب اعلی است، اگر آنها رضای خداوند عز و جلاله و مصلحت ملی را در نظر می‌داشتند از مطالب بیهوده خویش می‌گذشتند و در مقابل برادران مسلمان خویش تنازل می‌نمودند یا اینکه صحنه را برای کسانی می‌گذاشتند که مورد قبول همه قرار دارند، و هر چه زودتر به جنگ‌های خونین و خانمان سوز پایان می‌دادند!

این جنگ‌های نامقدس همه در راه شیطان است، چون ابلیس توانست آنها را بفریبد و مرتکب خیانت بزرگ به اسلام، مردم و ملت‌شان گردند، دشمنان اسلام نیز نقطه ضعف آنها را درک نموده‌اند و با اطمینان خاطر از آنها استفاده می‌نمایند، و

می‌دانند تا زمانیکه آنها درین غفلت بسر می‌برند و آله دست آنها شده‌اند، هرگز قادر به تشکیل حکومت اسلامی نخواهند شد.

خداوند ﷻ از دل‌های همه باخبر است و می‌داند چه کسی در راه او می‌رزد و چه کسی بخاطر اهداف شخصی خویش مبارزه می‌کند، چون نیت‌ها درست نیست لذا همه مصایب و بلاها، قهر و غضب خداوند ﷻ با اشکال مختلف بر آنها فرود می‌آید و تا وقتیکه به الله ﷻ رجوع نکنند و از تعصبات قومی، نژادی، سمتی و حزبی دست برندارند، هرگز صلح و آرامش و ثبات برقرار نخواهد. امروز جهان اسلام با مصایب گوناگون دست و گریبان است، اشخاص ناشایسته را دشمنان بر ملت تحمیل می‌کنند و بنام اسلام در پشت پرده ساخت و بافت‌هایی را با آنان طرح ریزی می‌نمایند تا ریاست و مقام را از دست ندهند. اسلام به پیروانش اجازه نمیدهد بخاطر ریاست و منصب مبارزه نماید هر چند لایق و شایسته آن هم باشد، چون حرص و ورزیدن بر امارت و ریاست سنن پشیمانی و ندامت در روز قیامت خواهد شد. زیرا شخصیکه به اساس درخواست و یا حرص به مقامی برسد، خداوند ﷻ وی را یاری نمی‌دهد، اما اگر بدون درخواست ریاست و مقام بوی سپرده شود، خداوند ﷻ وی را در کارش یاری می‌دهد. ما از خداوند ﷻ استدعا می‌نمائیم تا گمراهان آنها را هدایت نماید، حق را به آنها حق، و باطل را به آنها باطل بنمایاند.

خداوند ﷻ در مورد کشتن مسلمان چه فرموده است؟

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخَلْدُ فِيهِ مَهَانًا ﴿٦٩﴾﴾ [الفرقان: ۶۸-۶۹].

ترجمه: «و بندگان رحمان کسانی‌اند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌کنند و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است به

قتل نمی‌رسانند، مگر به حق، و زنا نمی‌کنند، چرا که هر کس این (کارهای ناشایسته شرک و قتل و زنا) را انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند، عذاب او در قیامت مضاعف (دوچند) می‌گردد و خوار و ذلیل، جاودانه در عذاب می‌ماند.

همچنان خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَدًّا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَعَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَنْهُ، وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۳].

ترجمه: «و کسی که مؤمنی را از روی قصد بکشد کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند براو خشم می‌گیرد او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه و آماده نموده است.»

همچنان خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُمْ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾ [المائدة: ۳۲].

ترجمه: «به سبب اینکه قبایل هابیل را بقتل رسانید) به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گوئی همه انسانها را کشته است، و هر کس انسانی را از مرگ رهائی بخشد، چنان است که گوئی همه مردم را زنده کرده است، و پیغمبران ما همراه با معجزات آشکار و آیات روشن به پیش ایشان آمدند و اما بسیاری از آنان پس از آن در روی زمین راه اسراف (قتل و جنایت) را پیش گرفتند.»

و اینک مجموعه از احادیث شریف را که در مورد تحریم ریختن خون مسلمان و بزرگی این گناه در نزد خداوند را از کتاب ترغیب و ترهیب برای خوانندگان عزیز پیشکش می‌نمایم:

* از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «اولین چیزی که در روز قیامت در میان مردم بدان حکم می شود خون‌ها است»^(۱).

و سبب آغاز فیصله در مورد خون‌ها، عظمت این مسأله است که به حقوق بندگان خدا ارتباط دارد. زیرا خداوند جل جلاله و پیامبرش صلی الله علیه و آله در مورد ریختن خون مسلمان و کشتن وی به ناحق بیم داده‌اند.

* در روایت دیگر نزد نسائی آمده است: «اولین چیزیکه با بنده در مورد آن محاسبه می شود نماز است، و اولین چیزیکه در میان مردم -حقوق- بدان حکم و فیصله می شود خون‌هاست».

در حقیقت خون، مال، آبرو و ارزشهای مسلمانان بر یکدیگر آنها حرام است بوده. پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه حجه الوداع چنین فرمودند: «.. همانا خون‌ها و مالهای شما در میان شما حرام است همچون حرمت این روز شما، درین ماه شما و در این شهر شما»^(۲).

* از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «همه چیز مسلمان بر مسلمان حرام است، خورش، آبرویش و مالش»^(۳) همچنان آنحضرت صلی الله علیه و آله می فرمایند: «دشنام دادن مسلمان فسق و جنگ باوی کفر است»^(۴).

* و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «از هفت چیز مهلک بترسید و بپرهیزید. گفتند: یا رسول الله آنها کدام‌اند؟ فرمودند: شرک آوردن به خداوند، افسون (جادو) و کشتن نفسی که خداوند جل جلاله حرام نموده مگر به حق، خوردن سود و خوردن مال یتیم و پشت گردانیدن در روز جنگ با کفار، و متهم کردن

۱- متفق علیه.

۲- متفق علیه.

۳- نزد مسلم.

۴- متفق علیه.

- زن باعفت مسلمان به زنا، در حالیکه از انجام چنین عمل زشت بی خبر است»^(۱).
- * از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مسلمان همیشه در فراخی از دینش قرار دارد تا لحظه‌ای که خون حرامی را نریزد»^(۲).
- * از برا بن عازب رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «زوال شدن دنیا برخداوند جل جلاله حقیرتر از کشته شدن مؤمنی به نا حق است»^(۳).
- * از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسیکه در کشتن مؤمنی با گفتن نیم کلمه یاری و کمک نماید، در روز قیامت با خداوند در حالی روبرو می‌شود که بین دو چشمش نوشته شده است: «نا امید از رحمت خدا» (۴) سفیان بن عیینه رضی الله عنه می‌فرماید: چنین است که بگوید -بک- یعنی کلمه بکش تمام نشود»^(۵).
- * ابن عمر رضی الله عنهما می‌فرماید: «از جمله اموری که مرد را در هلاکت قرار می‌دهد، که هرگز از آن رهائی نمی‌یابد، کسیکه خویش را در ریختن خون حرام شریک سازد»^(۶).
- * از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «زوال شدن دنیا در نزد خداوند جل جلاله حقیرتر از کشتن یک مسلمان است»^(۷).
- * و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شخصی در مدینه به قتل رسید که قاتلش نا معلوم بود سپس آنحضرت صلی الله علیه و آله بر منبر بالا رفته فرمودند: «ای مردم! شخصی کشته می‌شود در حالیکه من در میان شما قرار دارم! و قاتلش را کسی
-
- ۱- متفق علیه.
 ۲- نزد بخاری و حاکم.
 ۳- نزد ابن ماجه با اسناد حسن.
 ۴- نزد ابن ماجه.
 ۵- ترغیب و ترهیب: ۲۹۴/۳.
 ۶- نزد بخاری.
 ۷- نزد مسلم.

نمی‌داند! اگر همه اهل آسمان و زمین یکجا شوند و کسی را بکشند حتماً خداوند جَلَّ جَلَلَهُ آنها را عذاب می‌نماید، و آنچرا خدا جَلَّ جَلَلَهُ بخواهد انجام می‌دهد»^(۱).

* از ابی بکره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر همه اهل آسمانها و زمین با هم یکجا شده مسلمانی را به قتل برسانند خداوند حتماً همه آنها را بر روی‌های‌شان در آتش می‌افکند»^(۲).

* از حضرت معاویه رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر گناهی امید است که مورد آمرزش خداوند قرار گیرد، مگر شخصیکه کافر از دنیا رود، و کسیکه مؤمنی را قصداً به قتل رسانده باشد»^(۳).

* از ابوسعید رضی الله عنه روایت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «از آتش دوزخ گردنی بیرون می‌آید که حرف می‌زند، و می‌گوید: امروز خداوند جَلَّ جَلَلَهُ اختیار سه شخصی را به من سپرده است: هر شخصی سرکش و متکبر، و کسیکه با خداوند جَلَّ جَلَلَهُ معبودی را شریک قرار داده بود، و کسیکه نفسی را به ناحق کشته باشد، سپس بر این مردمان پیچیده و آنها در اعماق دوزخ می‌افکند»^(۴).

* از ابی الدرداء رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌فرمودند: «هر گناهی امید است که مورد آمرزش خداوند قرار گیرد مگر مردیکه مشرک بمیرد، یا مؤمنی را بقصد کشته باشد»^(۵).

* از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «چون ابلیس صبح کند لشکرش را گسترانیده می‌گوید: هر کسیکه امروز مسلمانی را بفریبد تاجی

۱- نزد بیهقی.

۲- نزد طبرانی.

۳- نزد نسائی.

۴- نزد أحمد: ۴۰/۳.

۵- نزد حاکم: ۳۵۱/۴.

را بر سرش می‌گذارم، سپس یکی آمده می‌گوید: من پیوسته با او همراه بودم تا آنکه همسرش را طلاق نمود، ابلیس می‌گوید: نزدیک است که ازدواج کند دیگری آمده می‌گوید من پیوسته با مسلمانی همراه بودم تا آنکه پدر و مادرش را نا فرمانی نمود. ابلیس می‌گوید: نزدیک است که با آنها نیکی نماید، دیگری آمده می‌گوید: پیوسته با او بودم تا آنکه به خداوند شریک آورد، سپس ابلیس می‌گوید: خودت! خودت! و دیگری آمده می‌گوید: پیوسته با او بودم تا آنکه شخصی را به قتل رسانید، ابلیس می‌گوید: خودت! خودت! و تاج را بر سرش می‌گذارد»^(۱).

* از عباده بن صامت رضی الله عنه روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسیکه مؤمنی را بی سبب و با بی پروائی به قتل رساند، خداوند تعالی در روز قیامت از وی بدل و بهائی را نپذیرفته و عذابش از وی دفع نمی‌گردد»^(۲) از خالد بن دهقان رضی الله عنه نقل است که او از یحیی غسانی پرسید: چگونه مرد با بی پروائی و بدون سبب مسلمانی را می‌کشد؟ یحیی جواب داد: کسا نیکه در وقت فتنه می‌جنگد و به ناحق میکشند، و با ارتکاب اینکار، خود را بر حق و بر هدایت می‌دانند و از خداوند طلب آمرزش هم نمی‌کنند^(۳).

هدف مسلمان بر تری کلمه توحید است

از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و گفت: یا رسول الله! مردی برای غنیمت می‌جنگد و مردی برای آوازه و شهرت می‌جنگد و مردی برای آن می‌جنگد که منزلتش از نظر جنگی دیده شود، پس کدام یک در راه خداست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: آنکه بجنگد تا کلمه الله (کلمه توحید) برتر شود، پس آن در راه خداست^(۴).

۱- ترغیب: ۲/۲۹۶ و حاکم ۴/۲۵۱.

۲- نزد ابو داؤد.

۳- نزد ابو داؤد.

۴- سنن و مسلم.

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که مردی به آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت: مردی می خواهد به جهاد رود ولی هدفش بدست آوردن مال دنیا است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «ثوابی برایش نیست» گفتند: دوباره از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرس، آنمرد سه بار نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آمد و پرسید، پیامبر صلی الله علیه و آله در هر باری فرمودند: «ثوابی برایش نیست»^(۱) از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه روایت است که او از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: یا رسول الله! مرا از جهاد و جنگ آگاه کن. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای عبدالله پسر عمرو، اگر باصبر و امید ثواب جنگیدی، خداوند جل جلاله ترا در روز محشر صبرمند و امیدوار به ثوابش محشور می نماید، و اگر بخاطر ریا و شهرت و زیادی مال رزمیدی، خداوند تعالی ترا روز محشر در زمره ریا کاران و نبردکننده گان بخاطر مال حشر خواهد کرد، ای عبدالله پسر عمرو! بر هر نیت و حالتی که نبرد نمائی و یا اینکه کشته شوی خداوند ترا به همان نیت و حالت حشر خواهد کرد»^(۲) از حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت شده که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «همانا ثواب اعمال به نیت بستگی دارد و هر کس نتیجه نیت خود را در می یابد، پس کسی که هجرت او بسوی خدا و رسول او است (ثواب) هجرت بسوی خدا و رسولش را در می یابد و کسی که هجرتش بسوی دنیا باشد به آن میرسد یا هجرت او برای ازدواج بازنی باشد، پس هجرت او بسوی چیز نیست که برای رسیدن به آن هجرت نموده است»^(۳).

کسیکه علیه مسلمانی سلاح بردارد از من نیست

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «آنکه بر ما سلاح کشد، از ما نیست و آنکه به ما خیانت کند، از ما نیست»^(۴) حتی کسانی که چاقو و یا اشیای

۱- نزد ابو داؤد.

۲- نزد ابو داؤد.

۳- متفق علیه.

۴- متفق علیه.

تیغ دار مانند شمشیر، تیر، نیزه و غیره را با خود حمل می‌نمایند، احتیاط نمایند تا ادیتی به دیگران نرسانند و باید اشیای برنده را در پوش یا غلافی بگذارند. از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «هرگاه کسی از شما با تیرویانبزه از مسجد و یا بازار میگذشت باید سرنیزه آنرا با دست خود بگیرد تا باکسی از مسلمانان اصابت نکند»^(۱) و از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «گناهان کبیره: شریک آوردن به خدا و نافرمانی پدر و مادر و کشتن نفس و سخن دروغ و ناهنجار است»^(۲).

طاعت خداوند جل جلاله و پیامبرش صلی الله علیه و آله مقدم بر همه چیز است

از عدی بن حاتم رضی الله عنه روایت است که فرمود: من نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آمدم در حالیکه سوره برائت را تلاوت می‌نمودند:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]. «یهودیان و

مسیحیان علاوه از خدا، علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند» سپس فرمودند: «آنها علما و پیشوایان خود را عبادت نمی‌کردند، لیکن حلال خدا را به ایشان حرام، و حرام خدا را به ایشان حلال می‌نمودند، آنها نیز از ایشان فرمان می‌بردند و سخنان آنها را از دین می‌دانستند»^(۳) در روایت دیگری اینچنین می‌فرمایند: «آری! حلال خدا را حرام، و حرام را حلال می‌کردند، و دیگران هم کور کورانه به دنبال ایشان می‌رفتند و فرمان می‌بردند، پس همین عبادت نمودن علمای دینی و پارسایان است»^(۴) طاعت و فرمانبری خداوند و پیامبر بزرگش صلی الله علیه و آله مقدمتر و

۱- متفق علیه.

۲- نزد نسایی.

۳- نزد ترمذی.

۴- نزد ترمذی.

اولی‌تر از همه مردمان است، و هر سخن یا امری مخالف فرموده‌های خداوند ﷻ و رسولش ﷺ باشد، جایش کثافت دانی است، هرچند گوینده و مصدرش انسانی عالیقدری هم باشد، و از علی ﷺ روایت شده است که فرمود «طاعت و فرمانبرداری در معصیت و گناه نیست، بلکه طاعت و فرمانبرداری در امور شایسته و نیک است»^(۱).

و در نزد ابوداود و نسایی از علی ﷺ روایت است که فرمود: «طاعت پیشوا بر مسلمان لازم است. تا آنکه به گناهی امر نکند، و چون به معصیت و گناهی امر نمود، پس اطاعت و فرمانبرداری از وی جایز نیست».

امام بیهقی رحمته در کتاب شعب الایمان از ابن عمر رضی الله عنهما نقل می‌کند که فرمود: «بر شخص مسلمان لازم است که بشنود و اطاعت کند در آنچه که دوست دارد یا از آن بد می‌برد، مگر اینکه به معصیت امر شود. و چون به معصیتی امر شود، شنیدن و فرمانبرداری بر وی لازم نیست».

از خباب بن ارت رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «بشنوید! زود است که بالای شما فرمانروایانی مسلط گردد که ستمگر و دروغگووند، پس شما در ظلم، آنها را یاری ندهید و دروغ‌های ایشان را تصدیق ننمایید، پس هر کسی در ظلم و بیدادگری با آنها همکاری کند و سخنان دروغ آنها را تصدیق نمود، هرگز بر سر حوض با من روبرو نخواهد شد»^(۲) بنا بر این اطاعت و فرمانبرداری از بزرگان اقوام و پیشوایان، در آنچه که گناه است جایز نیست. همچنان اشتراک در جنگ، عداوت و دشمنی علیه قبایل و ملیت‌های دیگر، و یا گرد هم آبی بر اساس نژاد، ملیت، قبیله، و مبارزه درین راه جنایت بزرگی است که سبب قهر و غضب الهی می‌شود. مسلمان

۱- متفق علیه.

۲- نزد احمد.

واقعی هرگز در راه نژاد، ملیت، رنگ، زبان جنگ و مبارزه نمی‌کند، بلکه هدف و مرامش برتری کلمه توحید، توقف دادن به ظلم و ستم و بیدادگری، و تأمین امنیت و صلح می‌باشد، مسلمان باید بکوشد تا در مقابل مجرمین، مردمان منحرف و کفار مبارزه کرده واز دین و تعقیده خویش دفاع نماید، کتاب الله و سنت پاک پیامبر بزرگ اسلام ﷺ را قانون و دستور خویش قرار داده، و یگانه نمونه و الگوی زندگی اش همان مردمان صالح و نیکوکار پیشین در صدر اسلام باشند. مسلمان راستین، از اوامر و دستوره‌های خداوند ﷻ و رسولش ﷺ پیروی می‌نماید، داور و فیصله‌گر در نزدش تنها قرآن و سنت پیامبر اسلام ﷺ بوده هرگاه کشمکش یا اختلافی رخ دهد با عدم دلتنگی و ناراحتی به فرمان خدا ﷻ و رسولش ﷺ گردن نهاده حق انتخاب و اختیار را بخود نمی‌دهد، سخنان اشخاص را مقدم بر فرامین الهی و پیامبر ﷺ نمی‌داند. امام ابوحنیفه: می‌فرماید: «هرگاه سخن من با فرموده پیامبر خدا ﷺ تصادف کرد، سخن مرا گرفته به دیوار زیند».

همچنان امام مالک: می‌فرماید: «سخن هرکس پذیرفته و رد می‌گردد، مگر صاحب این قبر (اشاره به مرقد آنحضرت ﷺ نمود) که هرگز قابل رد نیست».

امام شافعی: می‌فرماید: «هرگاه حدیث رسول خدا ﷺ برایم رسید و صحت آن برایم ثابت گردید، سپس غیر از حدیث، سخن کسی دیگر را پذیرفتم، پس بدانید که عقل از سرم رفته است».

بنابراین، مسلمان هر سخن یا امری را که با قرآن و سنت تصادم و تعارض نماید، رد کرده، شریعت اسلام را در همه امور زندگی اش داور و دستور قرار دهد، هرگونه رأی و نظریه و روش‌های ملیت خواهی را با همه انواع و اشکالش ترک می‌نماید. از ابو سعید الخدری رضی الله عنه روایت است که فرمود: پیامبر ﷺ علقمه بن مجزر رضی الله عنه را با برخی از اصحاب کرام رضی الله عنهم اجمعین، که من هم ضمن آنها بودم، جهت مأموریتی فرستادند، هنگامیکه در نیمه راه رسیدیم تعدادی از سربازان لشکر را به

سرکردگی عبدالله بن حذافه سهمی جدا نمود. عبدالله بن حذافه مرد شوخ و مزاحی بود، زمانیکه در نیمه راه رسید آتشی بزرگی را افروخت سپس به مردم گفت. آیا شنیدن سخن و اطاعت من بر شما لازم نیست؟ گفتند: آری، فرمود: اگر من شما را به کاری امر نمایم شما آنرا انجام می‌دهید؟ گفتند، بلی، فرمود: پس حقی که بر شما دارم، طاعت و فرمانبرداری من بر شما است. همه شما درین آتش بپرید! ابو سعید الخدری رضی الله عنه فرمود: بعضی از مردم آماده خیز زدن شدند، تا آنکه عبدالله بن حذافه رضی الله عنه متیقن شد که آنها در آتش داخل میشوند. آنگه فرمود: بنشینید من با شما شوخی نمودم. هنگامیکه به مدینه برگشتند قصه را به آنحضرت صلی الله علیه و آله حکایت نمودند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسیکه شما را به گناه و معصیت امر نماید، شما از وی فرمان نبرید» و در روایت دیگر چنین آمده: «اگر آنها داخل آتش می‌شدند دو باره بیرون نمی‌آمدند» یعنی در آخرت نیز وارد آتش می‌شدند.

ارزش و اهمیت مسلمان نزد حکومت اسلامی

خلفای راشدین و پیروان آنها، توخه و اهتمام خاصی به اوضاع مسلمانان داشتند، حتی در جنگ‌ها یک فردی از لشکر اسلامی را بهتر و گرامیتر از لشکر روم و دار و ندار آنها می‌دانستند.

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه به سر لشکر سرزمین نهاوند نعمان بن مقرن رضی الله عنه چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم از طرف بنده خدا عمر بن الخطاب امیر مؤمنین به نعمان بن المقرن، سلام خدا بر تو باد، من حمد و سپاس خداوند یکتا، که جز او معبودی بحق نیست برایت عرض می‌دارم و بعداً!

بمن اطلاع رسید که تعداد زیادی از عجمی‌ها در سرزمین نهاوند گردهم آمده‌اند. هرگاه نامه من برایت رسید به کمک و یاری خداوند. با مسلمانان زیر دست حرکت کن، آنها را به جاهای دشوار و نا هموار مران تا اذیتی به آنها نرسد و ایشان را از

حقوق‌شان بی‌بهره و محروم نما، تا سبب کفر آنها نگردد، و در آبهای ایستاده که امکان غرق شدن است، هیچگاه آنها را داخل نما، همانا یک فرد مسلمان در نزد بهتر و گرامی‌تر از صد هزار دینار است^(۱).

همچنان روایت شده است که عمر فاروق رضی الله عنه نامه به والی اش در غزه که جعونه بن الحارث نام داشت فرستاد و فرمود: «از حملات زمستانی بپرهیز، سوگند به خداوند که یک مردی از مسلمانان بهتر از روم و دار و ندار آنهاست».

و هنگامیکه مسلمانان بر لشکر فارس غالب شدند، سر زمینی زیادی مانند نهاوند، اصفهان، قم و کرمان را تحت تصرف‌شان در آوردند، سپس اخبار شهکاری و قهرمانی آنها در ضمن نام‌های شهدای این جنگ به امیر مؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه رسید، عمر رضی الله عنه از شنیدن نام‌های شهدا غم انگیز گردید و به گریه آمد. و با شنیدن نام هر شهید گریه‌اش اضافه‌تر می‌گردید، و زمانی که نام آن‌عده شهدای را که عمر رضی الله عنه نمی‌شناخت یاد نمودند، گریه نموده فرمود: به آنها هیچ زبانی نیست که امیر مؤمنین آنها را نمی‌شناسد، ولی خداوند جل جلاله آنها را می‌شناسد و با نوشیدن جام شهادت خداوند به آنها شرف و افتخار بخشیده است و با شناخت عمر چه کاری خواهند کرد!^(۲).

حضرت معاویه رضی الله عنه که والی شام بود اصرار می‌ورزید تا از امیر مؤمنین موافقه حملات بحری را بدست آورد، حضرت عمر رضی الله عنه به عمرو بن العاص رضی الله عنه نامه نوشت تا بحر و سواری در آن را به وی شرح نماید. و هنگامیکه از خطر امواج متلاطم بحر آگاه شد، به معاویه رضی الله عنه چنین نوشت: (قسم به ذاتیکه محمد صلی الله علیه و آله را به حق فرستاده است، هرگز در مورد یک فرد مسلمان سهل انگاری نخواهم کرد، و به خداوند سوگند که یک فرد مسلمان در نزد من، گرامی‌تر از دار و ندار روم است).

۱- اخبار عمر رضی الله عنه از طنطاوی.

۲- تاریخ اسلامی - محمود شاکر.

حرمت مسلمان بزرگ‌تر از حرمت کعبه شریفه است

آنحضرت ﷺ کعبه شریفه را مخاطب قرار داده فرمودند: «ای کعبه! یقیناً خداوند ترا ارجمند و بزرگ قرار داده‌است، ولی حرمت مؤمن بزرگ‌تر از توست»^(۱).

همچنان پیامبر ﷺ فرمودند: «خوشا به تو ای خانه! که چقدر پر عظمتی و چه بسا حرمت داری! یقیناً که حرمت مؤمن ارجمندتر از توست»^(۲).

همچنان پیامبر ﷺ کعبه شریفه را مخاطب قرار داده فرمودند: «نیست معبود بر حق جز خداوند یکتا، و تو ای کعبه چقدر پاکی، و چه بوی گوارا، و چه بسا حرمت بزرگ را دارائی! ولی حرمت مؤمن بلندتر از توست، یقیناً که خداوند ﷻ ترا حرام قرار داده‌است. و بی‌گمان مال، خون و آبروی مؤمن، و بدگمانی به او را نیز حرام قرار داده‌است»^(۳).

همچنان عمر بن الخطاب رضی الله عنه چنین می‌فرمود: «اگر فرد مسلمانی را از چنگ کفار بیرون آریم، بهتر از سرزمین جزیره عرب در نزد ما است»^(۴).

چه زمانی خون مسلمان حلال شمرده می‌شود؟

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «ریختن خون شخص مسلمان که شهادت می‌دهد: معبودی بر حق جز الله نیست، و من فرستاده اویم روا نیست مگر به یکی از سه سبب: کشتن نفس در بدل نفس، زن بیوه و یا شوهر داریکه مرتکب زنا شود، و ترک کننده (دین) که از جماعت جدا شده باشد - مرتد شده باشد»^(۵).

۱- نزد طبرانی.

۲- نزد بیهقی در شعب الایمان.

۳- نزد طبرانی.

۴- کنز العمال: ۵۴۵/۳.

۵- متفق علیه.

و از جابر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «امر کرده شدم با مردم بجنگم تا شهادت دهند که معبودی بر حقی جز خدا نیست، هرگاه شهادت دادند که معبود بر حقی جز خدا نیست، حفظ نموده‌اند از من خونها و مال‌های‌شان را، مگر بحق اسلام، و حساب (نهان)‌شان با خداوند جل جلاله است»^(۱).

پس کسیکه در راه ملیت و نژاد می‌جنگد جایگاهش آتش دوزخ خواهد بود، جنگ و مبارزه در راه نژاد و ملیت کاری زشتی است، هرچند در ظاهر نزد بعض مردم خوب جلوه کند، خوبی و نیکویی آنست که خداوند جل جلاله و پیامبرش صلی الله علیه و آله آنرا تأیید نموده باشند، اما آنچرا مردم خوب می‌پندارند خوبی و نیکویی شده نمی‌تواند، بیاید به قصه ذیل گوش فرادهیم: ابن اسحاق رحمته الله از عاصم ابن عمر رحمته الله از قتاده رضی الله عنه روایت می‌کند: در غزوه احد شخصی نا شناسی بنام قزمان که کسی او را نمی‌شناخت وارد جنگ شد، بعدها هنگامیکه در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از وی یاد میشد، می‌فرمودند: (وی از جمله دوزخیان است). قزمان که مردی نیرومند و شجاعی بود، توانست به تنهایی هشت یا هفت نفر از جنگجویان مشرکین را به قتل برساند. و هنگامیکه خودش زخم برداشت، نتوانست به جنگ ادامه دهد، سپس به یکی از خانه‌های بنی ظفر انتقال داده شد، بعضی از مسلمانان وی را توصیف نموده گفتند: ای قزمان بخدا سوگند که امروز خیلی رزمیدی، و او را مژده پاداش در آخرت دادند لیکن او گفت: مژده بخاطر چه؟ بخدا بخاطر دفاع از شرف قومم جنگیدم و اگر اینکار نبود نمی‌جنگیدم، و چون زخمها وی را بیتاب ساخت، تیری را گرفت و خود کشی نمود^(۲).

این است حال آنانی که در راه وطن یا نژاد یا هرهدف دیگری، بجز برتری دین خدا می‌رزمند، هرچند در زیر پرچم اسلام و حتی در صف لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله و در ردیف اصحاب ایشان بجنگند.

۱- متفق علیه.

۲- متفق علیه.

برادر مسلمانم: اسلام دین خداست، دین همگانی است، نژاد پرستی را مردود می‌شمارد، و در برابر تعصب می‌ایستد، برتری میان مردمان در پرهیزگاری است، و بر تو لازمست که خویش را تنها و تنها به اسلام نسبت دهی، شاعر چه خوب گفته:

پدرم اسلام و غیر از او ندارم پدری افتخار به تمیم و قیس همه در بدری
آن زمانکه جهال فخر بقوم می‌کردند دین حق آمد و باطل بنمود بی‌پدری
در ره دین خدا قوم پرستی کفر است بوی بد دارد و زشت است ز هر بی‌هنری

از خداوند عز و جلاله می‌خواهیم تا مسلمانان را زیر پرچم ایمان و توحید یکجا و متحد گرداند.